

اسلام مدرن



آیت اللہ العظمیٰ سید رضا حسینی نسب



اسلام مدرن در یک نگاه

در اسلام مدرن، شریعت، بر مبنای آرمان های بلند انسانی که عصاره دین اسلامند، مانند عقلانیت، عدالت، حریت، محبت، رحمت، سماحت، مدارا، موااسات، مکارم اخلاق، کرامت انسان، معنویت، صلح جویی، قانونگرایی، مراعات حقوق بشر، و دیگر ارزش های آرمانی انسان، تبیین و تفسیر می گردد، و علاوه بر استقلال عقل در استنباط حکم شرع، مطابقت با مبانی فطری، مهمترین معیار فهم احکام شریعت از دیگر منابع فقاقت یعنی کتاب و سنت، قلمداد می گردد.

بر این اساس، اگر حکمی توسط مفتی و فقیهی صادر شود که با عقلانیت، عدالت، حقوق طبیعی انسان، آزادی های مشروع، و مکارم اخلاق منافات داشته باشد، آن حکم، ضدّ اسلامی است و عمل به آن، به منزله مخالفت با ارزش های والای قرآن کریم محسوب می شود.

در اسلام مدرن، "گوهر ارزشمند دین" به عنوان ناموس مقدّس الهی ثابت می ماند، و در عین حال، دستور العمل های اجرایی

آن، در سطحی که شارع مقدّس، رسالت هدایت بشر را برای عصر حاضر بردوش گرفته است، تفسیر و تبیین می گردد.

در اسلام مدرن، "قواعد کلی فقهی" مانند قاعده "تسامح"، "لاضرر"، "لاحرَج"، "اصالة الصحة"، "الزام"، "تسلط"، "اصالت طهارت"، "اصالت حلیت"، "الحدود تدرء بالشبهات"، "قاعده لزوم"، "الضرورات تبيح المحظورات"، "الزعم غارم" و امثال آن ها که در درون پیکره شریعت تعبیه شده اند، نقش اساسی خود را در فهم احکام شرعی اسلام، باز می یابند، و متناسب با مقتضیات عصر و زمان، تازگی معارف دینی را تضمین نموده و هدایتگری آئین الهی را برای نسل حاضر، بر عهده می گیرند.

در اسلام مدرن، قرآن مجید به عنوان کلام خدا و آخرین کتاب آسمانی و مهمترین منبع احکام اسلامی شناخته می شود، اما تفسیر آن باید متناسب با عقل سلیم و مقتضای فطرت انسانی و دستاوردهای ثابت علمی، و احادیث قطعی الصدور و بین الدلالة از معصومین - علیهم السلام - که مطابق با عقل، عدالت و دیگر ارزش های انسانی هستند، صورت پذیرد؛ و هرگونه تفسیر یا برداشتی از آیات قرآن که مغایر با مقتضای عقل، فطرت، اخلاق،

عدالت و بدیهیات علمی و دستاوردهای قطعی دانش بشر باشد،
مردود است.

در اسلام مدرن، روایاتی که شرایط اعتباری لازم را از دیدگاه علم
"اصول فقه"، علم "رجال" و علم "درایه" دارند، تا زمانی قابل
استناد هستند که با روح کلی اسلام که عقلانیت، عدالت، و
حقوق و کرامت انسان، و دیگر ارزش های انسانی است، منافات
نداشته باشند.

در صورت وجود تعارض حدیثی منقول با اصول ارزشی انسانی و
مبانی عقلی و فطری الهی، معلوم می گردد که حدیث مذکور،
شرایط حقیقی در زمینه اثبات صدور را ندارد. زیرا هرگز پیشوای
معصوم و حکیم، سخنی بر خلاف فطرت، عدالت، عقلانیت و دیگر
ارزشهای مقدّس الهی و انسانی نمی گوید.

به عبارت دیگر، علاوه بر شرایط مذکور در علوم یادشده برای اثبات
صدور حدیث، شرط مهم دیگر این است که محتوای روایت نیز، با
روح کلی اسلام که منطبق با خردورزی، دادگستری، مراعات
حقوق بشر و اخلاق محوری است، منافاتی نداشته باشد.

در اسلام مدرن، مجموعه ابواب فقه اسلامی به چهار بخش تقسیم می گردند:

1. ابواب عبادی

2. ابواب اقتصادی

3. ابواب اجتماعی

4. ابواب مدیریتی و حکومتی

ابواب بخش چهارم، یعنی مبانی مدیریتی جامعه و احکام و مقررات حکومتی اسلام، مانند بسیاری از مباحث ابواب قضاء، حدود، قصاص، دیات، شهادت، جهاد و امثال آن که بر اساس شرایط زمان صدور ادله و امارات آن ها تبیین شده اند، مختص شرایط آن برهه خاص از زمان بوده و در عصرهای دیگر، قابل تغییرند، و متناسب با شرایط و مقتضیات زمان و مکان، در چهار چوب مبانی ارزش های انسانی و با مراعات قواعد کلی فقهی، بازنگری و تجدید و تبیین می گردند.

عملکرد افتخار آفرین پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در این زمینه، دلیلی روشن بر این حقیقت است، که نمونه هایی از آن، در این نوشتار خواهد آمد.

در اسلام مدرن، فرایند توسعه جامعه اسلامی باید فراگیر و جامع باشد و در همه ابعاد آن شامل توسعه اقتصادی، توسعه اجتماعی، توسعه فرهنگی و توسعه سیاسی، با مراعات توازن میان آن‌ها طراحی و اجرا گردد.

در اسلام مدرن، نظام اقتصادی بر اساس نظریه "اقتصاد توسعه" استوار است که "رشد اقتصادی" را همگام با "عدالت در توزیع" به پیش می‌برد، و هدف اعلاای آن، ریشه کن کردن فقر در جامعه و گسترش رفاه اجتماعی برای عموم مردم و احقاق حقوق همه اقشار مردم، در جوار رشد اقتصادی می‌باشد.

آزادی‌های اقتصادی در جهت رشد ثروت افراد و شرکتها، باید ملازم با پذیرش مسئولیت حمایت از قشر آسیب پذیر جامعه باشد، زیرا فاصله زیاد میان فقیر و غنی، همواره به فروپاشی اجتماعی منجر می‌شود.

دولت‌ها، مسئول اجرای عدالت اجتماعی و برقراری تعادل میان انباشت ثروت و اخذ سهم محرومان، سالمندان، ایتام و کودکان

مستمند، ناتوانان، زنان بی سرپرست و دیگر اقشار آسیب پذیر جامعه، می باشند.

در صورت استنکاف دولت ها، مردم باید پرچم پرافتخار برپایی "عدالت اجتماعی" را به اهتزاز در آورند.

در جامعه اسلامی، نباید فرد تهیدستی بدون غذا، دارو و درمان، لباس و سرپناه باشد.

در اسلام مدرن، نظام حکومتی باید بر اساس مردمسالاری، شایسته سالاری، عدالت، سماحت، مدارا، عقلانیت، استقلال، قانونگرایی، آزادی های مشروع، کرامت و حقوق انسان ها، پاسخگویی همه مسئولان نظام، تساوی همه شهروندان در برابر قانون و تأمین نیازهای حیاتی اقشار آسیب پذیر جامعه، استوار باشد.

در غیر این صورت، نهاد "دین" باید راه خود را از نهاد "دولت" جدا کند، تا به حیثیت آئین الهی، آسیبی نرسد.

در اسلام مدرن، زنان، دوشادوش مردان در عرصه های اجتماعی، علمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پیش می روند، و

همانند مردان، در صورت احراز شرایط لازم، در ارتقاء به مقام ولایت عالیه، تا سرحدّ مقام رهبری جامعه و مقام مرجعیت دینی و مدیریت کلان کشورداری، مشارکت دارند.

پیشگفتار

با گذشت چهارده قرن از پیدایش آخرین دین الهی، یعنی آئین گرانسنگ اسلام، شایسته است یک بازنگری نوینی از رسالت دین و پیام آن به بشریت در عصر حاضر به عمل آید. هدف از این بازبینی مجدد، شناخت بهتر گوهر دین، و زدودن تحریف ها و انحراف هایی است که بر چهره نورانی این مکتب الهی نشسته است.

هنگامی که یک حرکت توفنده بر علیه کج اندیشان و ستمگران در جامعه ای آکنده از ظلم و جهل به وجود می آید، کانونهای قدرت و سردمداران جور، در مرحله اول تلاش می کنند تا آن شعله مقدّس را خاموش سازند و با فروختن آتش جنگ و با استفاده از زر و زور و تزویر، در صدد بر می آیند تا آن نهال نوپا را ریشه کن سازند.

اما در صورتی که غنای ذاتی آن حرکت آزادیبخش و مقاومت رهبران و حامیان آن در حدّی باشد که توطئه های براندازان را خنثی کند و امواج حملات دشمنان را به خودشان باز گرداند، سران ستمگر و سردمداران جنایت، به شکست خود واقف می گردند،

ولی هرگز دست از توطئه بر نمی دارند و از تلاش در جهت انتقام گرفتن، باز نمی ایستند.

این بار، دشمنان حق و حقیقت، به جای هجوم رویاروی و و نبرد آشکار، سعی می کنند تا نقاب به چهره زنند و با نفوذ مخفیانه به درون لایه های نهضت، رسالت اصلی و رویکردهای جوهری آن را دگرگون سازند و مسیر آن حرکت را به سمت و سوی که خود رقم می زنند، رهبری کنند و از این رهگذر، نهضت رهایی بخش مذکور را از درون، تهی سازند.

آنچه که به این توطئه خطرناک دشمنان کمک می کند، ناآگاهی گروهی از مروّجان و مدّعیان نهضت است که چه بسا بدون قصد و نیت سوء، برداشتهای نادرست خود را از اصول اساسی آن حرکت، و یا عادات و تقالید خویش را به عنوان تبیین آن نهضت، بر پیروان مکتب مذکور، تحمیل می کنند.

از اینرو، هرچه زمان بیشتری می گذرد، بر ابرهای تیره و تاریک تحریف و انحراف افزوده می شود و این احتمال وجود دارد که در طول زمان، گوهر حقیقی آن مکتب مقدّس در زیر انبوه لایه های ضخیم تحریف ها و خرافه ها، برای همیشه دفن شود.

دین مبین اسلام به عنوان آخرین آئین الهی، از این توطئه شوم، در امان نبوده است و همواره در طور تاریخ، جباران و معاندانی بوده اند که تابش این خورشید هدایت را بر نتافته و در صدد دگرگون ساختن معارف و محتوای آن برآمده اند.

در اینجا به نمونه هایی از این موارد، اشاره می کنیم:

تحریف های دوران معاویه و حکومت بنی امیه

بنا بر گواهی مورخان نامدار ، گرچه معاویه فرزند ابوسفیان، به عنوان خلیفه مسلمین و رهبر جهان اسلام، تظاهر به دینداری و گرامی داشت شعائر آن می نمود ، و با تمام وجود و با همه دستگاه های تبلیغاتی و تعلیماتی خود بر کشورهای اسلامی حکم می راند، اما در باطن خویش، در صدد تحریف اسلام اصیل و به فراموشی سپردن گوهر این دین و حتی نام و سنت پیامبر اسلام (ص) بوده است.

بررسی تاریخ دقیق اسلام، این حقیقت را که نمونه ای از رفتار حاکمان مستبد در طول تاریخ اسلام است، به اثبات می رساند.

به عنوان مثال ، **مسعودی** در کتاب معروف خود در علم تاریخ به نام "مروج الذهب و معادن الجواهر" ، و **ابن ابی الحدید** در کتاب

خود "شرح نهج البلاغه" و زبير بن بكار در كتاب "الموفقيات" ، از
مطرف بن مغيرة بن شعبه ، چنين حكايث مى كنند :

"وفدت مع ابى الى معاوية فكان ابى ياتيه و يتحدث عنده ثم ينصرف
اليّ فيذكر معاوية و يذكر عقله و يعجب مما يرى منه. اذ جاء ذات ليلة
فامسك من العشاء فرايته مغتما فانتظرتة ساعة و ظننت انه لشينى
حدث فينا او عملنا فقلت له مالى اراك مغتما هذه الليلة ؟ قال يا بنى
انى جئت من عند اخبث الناس قلت له و ما ذلك ؟ قال : قلت له و قد
خلوت به : انك بلغت منا يا اميرالمومنين فلو اظهرت عدلا و بسطت خيرا
فانك قد كبرت و لو نظرت الى اخوتك من بنى هاشم فوصلت ارحامك
فو الله ما عندهم اليوم شينى تخافه، فقال لى : هيهات هيهات ملك اخو
تيم فعدل و فعل ما فعل فو الله ما عدا ان هلك فهلك ذكره الا ان يقول
قائل ابوبكر. ثم ملك اخو عدى فاجتهد و شمّر عشر سنين فو الله ما عدا
ان هلك فهلك ذكره الا ان يقول قائل عمر، ثم ملك اخونا عثمان فملك
رجل لم يكن احد فى مثل نسبه فعمل ما عمل و عمل به فو الله ما عدا
ان هلك فهلك ذكره و ذكر ما فعل به ؛ و ان اخا هاشم يصرخ به فى كل
يوم خمس مرات اشهدا ان مجدا رسول ، فاك عمل يبقى مع هذا لا ام
لك ، و الله الا دفنا دفنا".

(مروج الذهب، جلد 2 ، طبع مصر ، صفحه 454 و 453 ؛ و شرح نهج البلاغه ،
جلد دوم ، صفحه 297 ؛ و كتاب "الموفقيات" ، نگارش زبير بن بكار ، صفحه
576).

یعنی : "مطرف بن مغیره بن شعبه گفت : با پدرم به نزد معاویه رفتیم، پدرم نزد او می رفت و با او صحبت می داشت و آنگاه نزد من بر می گشت و از معاویه و عقل او سخن می گفت و از اعمال او که دیده بود ، بشگفت بود. یکشب آمد و شام نخورد و او را غمگین دیدم . ساعتی منتظر ماندم و پنداشتم غمناکی وی از حادثه ای است که درباره ما رخ داده است . به او گفتم : چرا امشب تو را غمگین می بینم ؟ گفت : پسرم امشب از پیش پلیدترین مردم آمده ام . گفتم : قصه چیست ؟ گفت : با معاویه به خلوت بودم ، به وی گفتم : ای امیر مومنان ، اکنون به همه آرزوهایت رسیده ای ، خوب است که عدالت پیشه کنی و نیکی بگسترانی ، زیرا پیر شده ای ، و با خویشاوندان خود از طایفه بنی هاشمی نکویی کنی ، که دیگر از جانب آنها خطری متوجه تو نیست . معاویه در پاسخ من گفت : دریغ ، دریغ . آن برادر "تیم" (یعنی ابوبکر که از قبیله بنی تیم بوده) حکومت یافت و عدالت پیشه نمود و چنین و چنان کرد و همین که مرد، یادش نیز مرد؛ مگر این که یکی بگوید : ابوبکر.

پس از او برادر عدیّ (یعنی عمر که از قبیله بنی عدیّ بوده) حکومت یافت و به مدّت ده سال کوشید و سخت گیری کرد و همین که مرد، نامش نیز مرد؛ مگر این که یکی بگوید : عمر.

پس از آن برادر ما عثمان حکومت یافت که هیچ کس در نسب مانند او نبود و آنچه توانست کرد و چون مرد، نامش نیز مرد و آنچه با وی روا داشتند نیز مرد.

اما این برادر هاشمی (یعنی حضرت محمد) ، هر روز پنج بار به نام او بانگ می زنند که : "اشهد أنّ محمداً رسول الله" ؛ با این حال ، چه چیزی برای ما باقی خواهد ماند ای بی مادر ؟ نه به خدا قسم! مگر دفن او، مگر دفن او!"

ملاحظه می فرمایید که معاویه به عنوان فردی از معاصران رسول خدا (ص) که خود را صحابی و خلیفه ایشان معرفی می کند و در سایه قدرت و سرمایه عظیم خلافت، بر سرنوشت مسلمانان در سرزمین پهناور جهان اسلام سیطره دارد، چگونه از عظمت یافتن نام پیامبر گرامی اسلام (ص) عصبانی می شود و از درد به خود می پیچد و آرزوی به خاک سپردن نام و یاد او را دارد. به نحوی که یکی از یاران دیرینش نیز به این نیت شوم او پی می برد و از این

موضع دشمنانه او نسبت به رسول خدا (ص)، غمناک و عصبانی می گردد.

آیا می توان انتظار داشت که پس از سالها حکومت و تسلط چنین دشمن بزرگ اسلام اصیل بر همه شئونات مسلمانان جهان، که بر نابودی رسالت پیامبر خدا کمر بسته است، آئین اسلام همچنان دست نخورده و بکر باقی بماند و همان باشد که پیامبر رحمت یعنی حضرت محمد (ص) آورده است.

می دانیم که در این دوران طولانی و سیاه، مصلحانی مانند امام حسن بن علی و امام حسین بن علی (علیهما السلام) و امثال آنها، مخالفت خود را با روند طوفنده تحریف و تغییر حقیقت دین اسلام توسط معاویه و پس از او یزید ابراز داشته اند، ولی دست آنها از قدرت و ثروت لازم برای مقابله با چنین طوفان بنیان کنی خالی بوده و امکان جلوگیری از حرکت سیل آسای تحریف و تغییر دین را نداشته اند.

نمونه دیگر، سخن **ابن اثیر** در فصل مربوط به سال 60 هجری از کتاب خود به نام "الکامل فی التاریخ" است که چنین می گوید :

"وقدم عمرو بن العاص من مصر على معاوية ومعه من أهل مصر .
فقال لهم عمرو : لا تسلموا على معاوية بالخلافة فإنه أهيب لكم في
قلبه و صغروا ما استطعتم.

فلما قدموا قال معاوية لحجابه: كأنني بآبن النابغة وقد صغر أمري عند
القوم فانظروا إذا دخل القوم فتعنوهم أشد ما يحضركم.
فكان أول من دخل عليه رجلٌ منهم يقال له ابن الخياط فقال: السلام
عليك يا رسول الله! وتتابع القوم على ذلك".

یعنی : **عمرو بن عاص** با گروهی از اهل مصر ، به قصد دیدار
معاویه به شام وارد شدند. عمرو بن عاص به آنان گفت : وقتی به
مجلس معاویه وارد می شوید ، به عنوان "خلیفه" به او سلام
نکنید ، زیرا این امر ، شما را در نظر او با عظمت و با هیبت جلوه
می دهد ؛ پس تا می توانید او را کوچک شمارید.

چون آن گروه به شام رسیدند ، معاویه به حاجب و دربان خود
گفت: مثل اینکه این زنزاده (یعنی عمرو بن عاص) ، امر من را در
نظر آنان ، کوچک جلوه داده است ، وقتی آنها آمدند ، تا می توانید
با غلظت و تندى و قدرت با آنان رفتار کنید.

در نتیجه ، وقتی آن گروه وارد مجلس معاویه شدند ، اولین آنها به
نام "ابن الخياط" به معاویه گفت: **سلام بر تو ای رسول الله** ؛ و
دیگران هم به پیروی از وی ، همان جمله را گفتند".

ملاحظه می فرمایید که معاویه در مسیر غرور و تکبر و استبداد به رأی خود، تا آنجا پیش می رود که افرادی از مردم، او را به عنوان رسول الله صدا کنند و او نیز، سکوت نماید.

معاویه برای تهی ساختن جامعه مسلمانان از ارزش ها و اصول اساسی فرهنگ و تمدن اسلامی ، و به منظور تربیت نسل های آینده بر مبنای امیال شخصی و هواهای نفسانی خود ، به اقدامات مهمی در عرصه های دینی و فرهنگی در جهت تحریف اسلام اصیل ، همت گماشت.

مهمترین انحراف های دینی و فرهنگی که توسط دستگاه خلافت معاویه انجام شد، عبارت بودند از :

الف - ترویج فرهنگ "جعل حدیث".

بنا بر اسناد تاریخی که توسط دانشمندان جهان اسلام مانند علامه امینی در جلد ششم از کتاب "الغدیر فی الکتاب و السنّة و الأدب" گردآوری شده است ، خلیفه دوم (عمر بن الخطاب) در زمان حکومت خود که دو سال پس از رحلت رسول خدا (ص) آغاز گردید، کتابت و نوشتن احادیث پیامبر گرامی اسلام را ممنوع ساخت. این حرکت باعث شد تا اصحاب پیامبر (ص) ، از نوشتن ، نقل کردن و

انتشار دادن احادیث آن حضرت خود داری کنند و صحنه فرهنگی جهان اسلام ، از روایات دست اول پیامبر ، محروم گردد.

پس از روی کار آمدن معاویه بن ابی سفیان به عنوان خلیفه و تسلط او بر جهان اسلام ، وی از خلأ موجود در عرصه حدیث و روایت استفاده کرد و به والیان خود دستور داد تا با صرف مبالغ گزاف و پرداخت رشوه به واعظان درباری، در جعل احادیث بر خلاف ارزش های اسلامی و بویژه بر علیه امام علی (ع) و به نفع معاویه و حکومت ظالمانه او ، اهتمام ورزند.

علی بن مجد المدائنی (متوفای سال 224 هجری) که از مورخان و علمای علم انساب در جهان اسلام است ، در کتاب خود به نام "الاحداث" ، به این نکته اشاره می کند :

معاویه بن ابوسفیان بعد از عام الجماعة در نامه‌ای به استاندارانش اعلام کرد که نسبت به آنانکه چیزی از فضایل علی بن ابی طالب و اهل بیت او بگویند ، ذمه اش بری خواهد بود. وی به استاندارانش دستور داد تا مردم را دعوت کنند در برابر هر خبری که در مدح علی (ع) آمده، خبری ضد آن را بیاورند. نامه معاویه برای مردم خوانده شد، اموالی در این راه صرف گشت و اخبار ساختگی زیادی روایت شد و بصورت گسترده به فرزندان و کودکانشان تعلیم

دادند و آنان مانند یادگیری قرآن، به فرا گرفتن آن روایات دروغین می پرداختند. فقیهان، قاضیان و والیان هم به این روش ادامه دادند. بدترین مردم در این باره قاریان ریاکار و ضعیف بودند که اظهار زهد و خشوع می کردند و به جعل احادیث می پرداختند تا مقرب درگاه والیان شوند و در این راه اموالی بدست آورند. بعدها این اخبار بدست افراد دیگری افتاد که متدین بودند و کذب و بهتان را جایز نمی دانستند ، اما به خاطر عدم آگاهی از جعلی بودن آنها ، احادیث یادشده را در کتب خود ، روایت کردند. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد 11، صفحه 44).

ابن ابی الحدید همچنین در کتاب شرح نهج البلاغه می گوید :

"معاویه" ، مبلغ چهار صد هزار درهم نقره از بیت المال به فردی به نام "سمرة بن جندب" داد، تا در میان مردم "شام" سخنرانی کند و در جهت تحریف معنای آیات قرآنی به مردم بگوید که آیه 204 از سوره بقره به شرح ذیل ، در مذمت علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است :

"وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ".

یعنی : "از مردم کسی است که گفتارش در زندگانی دنیا بر تو شگفت آید و بر آنچه در دلش است خدای را گواه می‌گیرد و او سخت‌ترین دشمنان است. و هرگاه روی برتابد ، در زمین می‌کوشد تا فساد برانگیزد و کشتزارها و نژادها را نابود کند، و خدا فساد را خوش ندارد".

همچنین به مردم بگوید که آیه 207 از سوره بقره به شرح ذیل ، در مدح ابن ملجم ، قاتل امام علی (ع) نازل شده است :

"وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ".

یعنی : "از مردم کسی است که جان خود را در راه کسب خشنودی خدا می‌فروشد و خداوند با بندگان خود مهربان است".
(شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص: 72).

ملاحظه می‌فرمایید که دستگاه تبلیغاتی و فرهنگی عریض و طویل حکومت بنی امیه با استفاده از قدرت و ثروت، احادیث غیر واقعی بیشماری را جعل کردند و در کتابهای روایی اسلامی وارد ساختند. حتی روایاتی را در جهت تحریف مفهوم و محتوای قرآن کریم که مهمتری سند دین مسلمانان جهان است، وضع نمودند، تا معانی آیات قرآن را دگرگون سازند.

با توجه به فقدان دستگاہ های چاپ و انتشار به صورت انبوه در آن دوران، و همچنین، به خاطر عدم حضور ناظران مستقل و کنترل کنندگان آگاه و بی طرف، ابعاد این فاجعه دینی و فرهنگی، روشن تر می گردد.

برای کسب اطلاعات بیشتر در زمینه جعل احادیث توسط عوامل معاویه، به کتابهای ذیل مراجعه فرمایید:

- الغدير في الكتاب و السنة و الأدب ، از علامه امینی ، جلد 10 ، صفحه 8.
- اضاءة على السنة المحمدية ، از محمود ابورية ، صفحه 118.
- رسالة التوحيد ، از مجد عبده ، صفحه 7.
- شيخ المضيرة ابوهريرة ، نگارش محمود ابورية.

ب - وارونه ساختن اصول و ارزش های اسلامی

معاویه برای توجیه تخلف ها و ستمگری های خود ، در برابر ارزشهای والای اسلامی که حکومت او را به چالش می کشید ، تلاش کرد ضدّ ارزشهایی را وضع کند و آنها را به اسلام نسبت دهد. در این زمینه ، وی به پرورش و استخدام جمعی از وعاظ

السلاطین و مفتیان درباری همّت گماشت و با پرداخت دستمزد به آنان ، اصول مسلّم اسلام مانند ضرورت مبارزه با ظلم و حمایت از حق و عدالت را مورد انکار قرار داد.

مفتیان درباری معاویه با پوشش فقیه و محدّث اسلامی ، به صدور فتاویی که برای حاکم ستمگری مانند معاویه خوشایند باشد پرداختند.

به عنوان مثال ، صاحب کتاب "**المنهاج**" در باره حرمت قیام مسلمانان بر علیه حاکمان ظالم چنین می گوید :

"تجاوزگران ، عبارتند از مسلمانانی که با حاکم زمان خود مخالفت می کنند ، گر چه آن حاکم ناعادل و ستمگر باشد".
یا اینکه می گوید :

"مخالفت و مبارزه با حاکمان اسلامی به اتفاق آراء همه فقهای اسلام ، حرام است ، گرچه فاسق و ظالم باشند".

این گروه از مفتیان درباری ، تلاش کردند آیاتی از قرآن را که در باره وجوب اطاعت از "اولی الأمر" سخن می گوید، به معنای وجوب اطاعت از حاکمان جائز زمانه معنا کنند.

متأسفانه رسوبات این طرز تفکر جعلی ، هنوز هم در بسیاری از کشورهای عربی و اسلامی ، ملت های عرب و مسلمان را از مبارزه با حاکمان جائر و عوامل بیگانگان باز می دارد ؛ و فرمانروایان ظالم و دست نشانندگان استعمار ، همچنان از انحراف مذکور به نفع حکومت های فاسد خود بهره برداری می کنند.

تحریف های دوران یزید

"یزید بن معاویه" در سال 25 هجری به دنیا آمد. در سال 56 هجری، پدرش معاویه او را به عنوان ولیعهد خود و خلیفه آینده، تعیین کرد و دستور داد تا سران قبائل و بزرگان قوم با وی بیعت کنند. برخی از مشاهیر امت اسلامی در آن دوران مانند حضرت امام حسین (ع) ، عبدالله بن زبیر و عبد الله بن عمر ، از بیعت با یزید خود داری کردند.

امام حسین (ع) در نامه ای به معاویه ، او را به خاطر جرائم متعدّد وی ، از جمله تعیین یزید به عنوان خلیفه آینده ، مورد ملامت قرار داده است. قسمتی از این نامه بدین شرح است :

"و اعلم ان الله ليس بناس لك قتلک بالظنة و اخذک بالتهمة و امارتك صيا يشرب الشراب ، و يلعب بالکلاب ، ما اراك الا و قد اوبقت نفسك و اهلکت دينک و اضعفت الرعيه ؛ و السلام". (بحار الانوار ، 44: 214).

"بدان ، خداوند فراموش نمی کند کشتارهای تو را به خاطر بدگمانی هایت ، و اّتهم های تو نسبت به دیگران ، و دادن فرمانروایی به جوانکی که شراب می نوشد و با سگ ها بازی می کند. نمی بینم تو را جز آنکه نفس خود را تباه کرده ای و دین خود را نابود ساخته ای و مردم را تضعیف کرده ای".

یزید ، در سال 60 هجری پس از مرگ پدرش معاویه به حکومت رسید و در حدود سه سال و هشت ماه بر سراسر سرزمین پهناور جهان اسلام فرمانروایی کرد. در این مدّت کوتاه ، فجایعی بزرگ و تحریف هایی مهیب در اسلام، به دستور او به وقوع پیوسته است.

به عنوان مثال ، در ماه محرم سال 61 هجری ، به فرمان او ، استاندار کوفه "عبداللّه بن زیاد" ، نواده پیامبر (ص) یعنی **امام حسین بن علی** و یارانش را در کربلا به شهادت رساند.

در سال 63 هجری ، مردم **مدینه** بر ضد یزید شورش کردند و او "مسلم بن عقبه" را با لشکری بزرگ ، برای سرکوبی مردم این

شهر فرستاد. مسلم بن عقبه شهر مدینه النبی را ویران ساخت و مردم آن را قتل عام نمود و به سپاهیان‌ش اجازه داد هر کاری که می‌خواهند با مردم مدینه انجام دهند. مردم مدینه به مسجد النبی پناهنده شدند ولی لشکر یزید وارد مسجد شدند و آنان را در آن مکان مقدّس کشتند. این واقعه هولناک در تاریخ اسلام ، به نام واقعه "حرّه" معروف است .

در سال 64 هجری ، برای جنگ با عبدالله بن زبیر که در مسجد الحرام در **مکه** پناهنده شده بود ، لشکری را به سوی آن شهر مقدّس گسیل داشت. سپاه یزید، شهر مقدس مکه را محاصره کردند و با استفاده از منجیق ، کعبه را که مقدس‌ترین مکان برای عموم مسلمانان جهان است، به آتش کشیدند و ویران ساختند. در آن هنگام ، خبر مرگ یزید به لشکر سقّاک وی رسید و آنان ، محاصره مکه را رها کردند و باز گشتند.

یزید ، در ماه ربیع الأول سال 64 هجری در سنّ 38 سالگی ، از دنیا رفت.

مورّخان مشهور جهان اسلام مانند **ابن العماد حنبلی** در کتاب خود "شذرات الذهب" ؛ و **مسعودی** در کتاب "مروج الذهب و معادن الجواهر" ؛ و **سعد التفتازانی** در کتاب "شرح العقائد

النفسية" ؛ و ابن کثیر در کتاب "البدایة و النهایة" ؛ و بسیاری از دانشمندان و سیره نویسان دیگر مانند **جلال الدین سیوطی**، **مجد عبده**، و **سبط بن جوزی**، ضمن تصریح به جنایات هولناک یزید بن معاویه و انحراف های دینی که به وسیله او انجام گردید، وی را فردی ظالم ، فاسق ، شرابخوار ، سگباز ، بی ایمان و مستحق نفرین دانسته اند.

در اینجا ، نمونه هایی از سخنان مورّخان جهان اسلام را از نظر شما می گذرانیم:

الف - مسعودی در "مروج الذهب" چنین می نویسد :

"کان یزید صاحب طرب وجوارح وکلاب وقرود وفهود ومنادمة علی الشراب... وعلب علی أصحاب یزید وعمّاله ما کان یفعله من الفسوق وفي أيامه ظهر الغناء بمكة والمدینة واستعملت الملاهي واطهر الناس شرب الشراب". (مروج الذهب ، جلد 3 ، صفحه 77).

یعنی : یزید ، فردی عیّاش و خوش گذران بود، و دارای حیوانات شکاری ، سگ ها و میمون ها و یوزها بود ، و همواره ملازم مجالس میگساری بود... در زمان او ، فسق و فجور در میان اصحاب و کارگزارانش رواج یافت. در عصر او ، ساز و آواز در مکه و مدینه هم آشکار شد و مردم علنا ، به شرب خمر ، روی آوردند.

ب - مورّخ معروف ، **طبری** ، در کتاب تاریخ خود ، چنین می نگارد :

"وبعث الى يزيد وفد من أهل المدينة فيهم عبد الله بن حنظلة الغسيل الانصاري... ورجالا من أشرف أهل المدينة ... فلما قدم اولئك النفر الوفد المدينة قاموا فيهم فأظهروا شتم يزيد وعتبه و قالوا إنا قدمنا من عند رجل ليس له دين و يشرب الخمر و يعزف بالطنابير ويُضرب عنده الغيان ويلعب بالكلاب ويسامر الخراب والغتيان، وإنا نشهد انا قد خلعناه ؛ فتابعهم الناس". (تاريخ الطبري جلد 4 ، صفحه 368 ؛ همچنين نظير اين سخن ، در كتاب "الكامل في التاريخ" ، نگارش ابن اثير ، جلد 3 ، صفحه 307 ، و كتاب "البداية والنهاية" ، جلد 8 ، صفحه 238 آمده است).

يعنى : يك هيات حقيقت ياب از اهل مدينه كه عبدالله بن حنظله انصارى (معروف به غسيل الملائكه) در ميان آنها بود ... و جمعى از بزرگان مدينه به سوى يزيد بن معاويه اعزام شدند... ، پس از بازگشت ، آن گروه در ميان مردم مدينه ايستادند و به بدگويى و سرزنش وى پرداختند. آن ها به مردم شهر مدينه گفتند: ما از نزد شخصى مى آيم كه دين و ايمان ندارد و شراب مى نوشد و طنبور مى نوازد و مجالس عياشى و ساز و آواز خوانندگان در نزد وى برگزار مى گردد و با سگها بازى مى كند و با اشخاص هرزه همدم است ، و ما گواهى مى دهيم كه بدين وسيله وى را از مقام

خلافت خلع می کنیم. در آن حال ، مردم مدینه نیز از آن گروه پیروی کردند.

ج - ابن اثیر در کتاب خود "الکامل" ، چنین می نویسد :

قال عمر بن سبینه : حجّ يزيد في حياة أبيه ، فلمّا بلغ المدينة جلس على شراب... فقال :

ألا يصاح للعجبِ ، دعوتك ذا و لم تجبِ
إلى الفتيات والشهوات والصهباء والطربِ

یعنی : عمر بن سبینه می گوید :

یزید در زمان حیات پدرش به سفر حج رفت. چون به شهر مدینه رسید ، بساط شراب خواری پهن کرد و این ابیات را می خواند :

"آیا عجیب نیست که پاسخ ندهی به من ، که تو را به سوی دختران جوان و شهوات و شراب و خوشگذرانی دعوت کنم".

(رجوع کنید به کتاب الکامل فی التاریخ، جلد، صفحه 317 ؛ همچنین کتاب "تاریخ مدینه دمشق"، نگارش ابو القاسم شافعی، جلد 5، صفحه 406؛ و کتاب "مختصر تاریخ دمشق").

د - جلال الدین سیوطی در کتاب "تاریخ الخلفاء" چنین

می گوید:

"وكان سبب خلع أهل المدينة ان يزيد أسرف في المعاصي".

(الامامة والسياسة ، جلد 1 ، صفحه 189).

يعنى : دليل خلع يزيد توسط مردم مدینه این بود که وی در ارتکاب گناهان ، زیاده روی می کرد.

ه - ذهبی ، مورخ و دانشمند علم رجال اهل سنت می گوید :

**"ولما فعل يزيد باهل المدينة مافعل - مع شرب الخمر واتيانه المنكر -
اشند عليه الناس".**

يعنى : آنگاه که يزيد با اهل مدینه چنان رفتاری انجام داد ، به علاوه شرابخواری و انجام منکرات ، در آن حال ، مردم بر او سخت گرفتند.

(برای توضیح بیشتر، به کتاب تاریخ الخلفاء، نوشته سیوطی، صفحه 209، و "البداية والنهاية"، نگارش ابن کثیر، جلد 8، صفحه 252 مراجعه شود).

و - سبط بن الجوزی در کتاب "تذكرة الخواص" در باره يزيد، چنین می گوید:

"ما رأيكم في رجل حكم ثلاث سنين ؛ قتل في الأولى الحسين بن علي ، وفي الثانية أربع المدينة و أباحها لجيشه ، وفي السنة الثالثة ضرب بيت الله بالمنجنيق" . (تذكرة الخواص ، صفحه 164).

یعنی : چه می اندیشید در باره مردی که به مدّت سه سال حکومت کرد ؛ در سال اول ، حسین بن علی را کشت ؛ و در سال دوم ، مردم مدینه را وحشت زده ساخت و آن شهر را برای لشکر خود مباح کرد ؛ و در سال سوم ، خانه خدا (کعبه) را با منجنیق، مورد حمله قرار داد؟.

این بود نمونه هایی از سخنان تاریخ نگاران مشهور و دانشمندان جهان اسلام در باره تحریف ها و انحراف های یزید بن معاویه، که به عنوان خلافت اسلامی، بر امت مسلمان، حکم می راند.

روشن است که وقتی افرادی با مشخصات مذکور سالها به عنوان حاکم مطلق بر سرزمین های اسلامی حکومت کنند، همه تلاش خود را صرف تهی ساختن آئین اسلام از گوهر گرانبهای حقیقی آن که حکمت؛ عدالت، عزّت و کرامت انسان، عفت و دیگر ارزشهای انسانی است خواهند ساخت، تا ظلم و ستم، بی کفایتی و انحراف های خود را توجیه کنند، و مردم را از هرگونه نهضت آزادیخواهانه و عدالت طلبانه باز دارند.

تحریف اسلام و مبانی ارزشمند آن، در عصر دیگر سردمداران از سلاطین بنی امیه، بنی مروان و بنی عباس نیز، طیّ صدها سال

ادامه یافته است که بیان همه موارد و نمونه های آن، نیازمند نگارش کتابی مستقل و پرحجم است.

وارد کردن روایات دروغین به منابع احادیث شیعه

از سوی دیگر، به روشنی می دانیم که بسیاری از دشمنان مکتب اسلام و مذهب تشیع به منظور تحریف دین و مذهب ما، روایات جعلی بسیاری را در کتب روایی ما وارد ساخته اند.

امام علی ابن موسی الرضا - علیه السلام - به نقل از امام کاظم علیه السلام، چنین روایت می فرماید:

"لعن الله أبا الخطاب و كذلك أصحاب أبي الخطاب يدسون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبدالله (ع)، فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن، فإننا إن تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة". (رجال کشی)

یعنی: خداوند ابالخطاب و یاران او را لعنت کند، زیرا احادیث دروغینی را به کتاب های اصحاب امام صادق علیه السلام وارد کرده اند. پس شما روایتی را که خلاف قرآن است، به ما نسبت

ندهید و نپذیرید. زیرا هرگاه ما سخن بگوییم، در راستای مبانی قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی اسلام، سخن خواهیم گفت.

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه، چنین می فرماید:

المغيرة بن سعيد، لعنه الله، دسّ في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدث بها أبي، فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا و سنة نبينا صلى الله عليه و آله و سلم فإن إذا حدثنا قلنا قال الله عزوجل، قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. (رجال ابن داوود، ص ۵۱۷)

یعنی: مغیره بن سعید که لعنت خدا بر او باد، در کتب اصحاب پدرم، روایات دروغینی را وارد کرده است که پدرم آنها را نفرموده است؛ پس تقوا پیشه سازید و حدیثی را که بر خلاف قول خدا و سنت پیامبر است به عنوان روایت ما قبول نکنید؛ زیرا ما هرگاه سخن بگوییم، می‌گوییم: خدای عزوجل چنین فرمود، یا رسول خدا چنین گفت.

نتیجه :

با علم قطعی به ایجاد دگرگونی عمیق در معارف و احکام اسلام در طول تاریخ، و اضافه شدن بسیاری از احادیث دروغین در میان کتب

روایی، ضرورت بررسی و بازنگری مبانی این آئین باشکوه و شناخت اسلام ناب و معارف حقیقی آن، روشن می گردد.

مهمترین رسالت مصلحان و اندیشمندان بزرگ جهان اسلام در عصر حاضر این است که این آئین الهی را از وصله های نادرستی که در طول تاریخ به آن نسبت داده شده است نجات بخشند، تا با زدودن ابرهای تحریف، خورشید نورانی این دین مقدس جلوه گر شود و جهان و جهانیان را نور و روشنی بخشد.

در این نوشتار، بر آنیم تا با استناد به اصول بنیادین مکتب اسلام و آموزه های اصیل آن، و با اهتمام به قواعد و قوانین مسلم فقهی، به کنکاش در حقیقت مبانی احکام شریعت جاودانی اسلام بپردازیم و گوهر گرانبهای آئین مقدس اسلام را در حدّ توان خود، آشکار سازیم.

بر این اساس، خواهیم کوشید ابتدا به ابعاد تکاملی اسلام اشاره کنیم و غنای ذاتی آن را شرح دهیم، و آنگاه به تشریح روش تهذیب اسلام از تحریف ها و انحراف ها همّت گماریم.

روشن است که رسیدن به این مقصود، مستلزم همکاری جمع بزرگی از دانشمندان در عرصه های مختلف اسلام شناسی است، تا به فضل الهی، جهانیان با حقیقت آئین رهایی بخش

اسلام، آشنا گردند و در میان انبوهی از مکاتب انحرافی که به نام
اسلام رواج یافته اند، نسخه اصلی و صحیح اسلام را که صراط
مستقیم است، و شفابخش دردهای جامعه بشری در عصر پر فراز
و نشیب ما می باشد، دریابند.

نیروی درون زای اسلام

علیرغم تحریف هایی که حکومت های ستمگر به نام اسلام در این آئین الهی به وجود آورده اند، اما مکتب انسان ساز اسلام، در پرتو نیروی درون زایی که در زمینه اصلاح و بازیابی اصالت خود دارد، توانسته است همچنان به پیشرفت و گسترش چشمگیر خود ادامه دهد. این امر نشان می دهد که اگر ابرهای سیاه تحریفهای ناجوانمردانه بر علیه اسلام به کنار زده شود، این مکتب می تواند همه جهان و جهانیان را زیر بال و پر رحمت الهی قرار دهد.

یکی از علل پیشرفت اسلام که با وجود لایه های تیره تبلیغات سوء و تحریفهای ظالمانه دشمنان، همچنان مانند خورشید جهان آرا می درخشد و جهانیان را به حقانیت خود آگاه می سازد، ناتوانی بسیاری از ادیان و مذاهب دیگر در پاسخگویی به پرسشهای عمیق و اساسی بشر امروزی است. این انسان ها، آرمانهای بلندی دارند ولی پاسخ لازم را در مکاتب و آئین های رایج سرزمین خود نتوانسته اند بیابند. لاجرم در جستجوی حقیقت، به مکتب اسلام روی آورده و آرزوهای خود را در عرصه هایی چون: عدالت خواهی و مبارزه با ستمگران، مساوات و مبارزه با تبعیض

نژادی، اتکاء بر عقل در استنباط اعتقادات و اصول ایدئولوژی، آزادی اندیشه و اهتمام به حقوق و کرامت انسان، که جلوه گاه های گوهر حقیقی اسلام هستند، یافته اند.

بسیاری از آگاهان و سازمان های غیر مسلمان، به این حقیقت اذعان کرده اند که دین اسلام، سریعترین پیشرفت را در جهان دارد.

به عنوان مثال، در کتاب "جستجوی انسان برای خدا" (Man search for God)، نوشته جماعت مسیحی شاهدان یهوه، چاپ نیویورک، سال 1990، چنین می خوانیم:

Islam perhaps, is the fastest growing religion in the world, especially in the West and Africa.

"دین اسلام، سریعترین ادیان است در پیشرفت، بویژه در جهان غرب و قاره آفریقا".

در اینجا، بیان دو نکته مهم را ضروری می دانیم:

نکته نخست: اگر دین اسلام علیرغم همه آن تحریف ها و تغییرها توانسته است به خاطر گوهر اصیل، پاک و درخشانی که در ذات خود دارد به عنوان آئینی پیشتاز در سطح جهان قلمداد گردد، پس

اگر ما بتوانیم حقیقت اسلام را از چنگال تحریف های جاهلان، سودجویان و ستمگران نجات دهیم، مکتب رهایی بخش اسلام خواهد توانست همه عالم را در نوردد و به عنوان دین همه جهانیان قد علم کند.

نکته دوم: اگر اندیشمندان جهان اسلام در انجام وظیفه خود مبنی بر دفاع از مبانی حقیقی اسلام و زدودن وصله های نادرستی که به این دین مقدس نسبت داده شده است تساهل کنند، بیم آن می رود که این دین بزرگ الهی نیز، به سرنوشت دیگر آئین های گذشته مبتلا گردد و به عدم پاسخ گویی و نامتناسب بودن آن با همه عصرها و نسل ها متهم شود.

البته، به دلیل بشارت هایی که خدا و پیامبر گرامی (ص) مبنی بر حمایت الهی از شریعت مقدّس اسلام داده اند، باید همواره چراغ امید را نسبت به آینده این دین رهایی بخش در دل های خود روشن نگاه داریم و تلاش خود را در زمینه پاک کردن چهره نورانی اسلام از همه آرایش های ناروا، افزایش دهیم

اسلام و رسالت پاسخگویی به جهانیان

آئین اسلام، به عنوان متکامل ترین نسخه شریعت الهی که تضمین سعادت دنیا و آخرت همه انسان ها را در همه عصرها و برای همه نسل ها برعهده گرفته است، رسالتی سنگین را بر دوش دارد. این رسالت بزرگ، دین اسلام را در برابر آرمانهای بلند انسانها در طول زمان و برای همه نسل های آینده، پاسخگو قلمداد می کند.

به منظور تبیین گزاره بالا ، نخست به شرح ابعاد این ویژگی اسلام، و سپس به توضیح مسئولیت بزرگ آن می پردازیم.

اسلام، عصاره همه ادیان

با تدبر در جهانبینی اسلامی ، به این نتیجه می رسیم که جوهر همه ادیان حقیقی آسمانی یکی است. دین الهی ، مانند یک درخت پربار و مقدسی است که در آغاز خلقت بشر کاشته شده و در طول تاریخ انبیاء ، به رشد خود ادامه داده است تا سرانجام ، با آمدن کاملترین انسانها و خاتم پیامبران ، این شجره طیبه نیز به

اوج کمال خود رسیده است. کمال این درخت تنومند به حدی است که برای هرنسلی ، میوه مناسب زمان را عرضه می دارد و مسئولیت خویش را در برابر بشر در همه اعصار بر دوش می گیرد. قرآن مجید ، همه پیامبران را که راهبانان بزرگ این طریق مقدسند می ستاید و چنین می فرماید:

" انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً . و رسلاً قد قصصناهم علیک من قبل و رسلاً لم نقصصهم علیک و کلم الله موسی تکلیماً . رسلاً مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزاً حکیماً " . (سوره نساء ؛ آیه 163 تا 165).

"ما به تو وحی کردیم ، همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم ؛ و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود ، زبور بخشیدیم. و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو حکایت کردیم و رسولانی که قصه آنان را با تو بازگو نمودیم ؛ و خداوند با موسی آشکارا سخن گفت. پیامبرانی که بشارت دهنده و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم پس از آمدن آنان ، در مقابل خدا حجتی نباشد و خداوند عزیز و حکیم است".

بر این اساس، گوهر اساسی همه ادیان حقیقی که در وحی الهی نهفته است یکسان است و لذا ما هرگز از غیر مسلمانان (مانند مسیحیان) درخواست نمی کنیم تا با اختیار کردن اسلام، دین خود را عوض کنند؛ بلکه از آنان می خواهیم تا با اختیار کردن اسلام، دین خود را تکامل بخشند و با افزودن معارف اسلامی بر رسالت حقیقی دیگر انبیاء الهی، به مرحله تکامل تری که مورد پذیرش خداوند است، راه یابند.

چرا اسلام، پایانبخش آئین های الهی است؟

دلیل پایان بخش بودن اسلام به عنوان آخرین آئین الهی این است که این دین، استعدادی ذاتی در درون خود دارد که می تواند برای هر عصری و هر نسلی، خود را با نیازهای فکری و معنوی بشریت در آن عصر منطبق سازد و پاسخگوی مشکلات و برآورده کننده آرمانهای بلند انسانی در هر زمانی باشد. منشأ نیروی تجدید کننده اسلام، بنیان نهاده شدن آن بر اساس ارزش های فطری بشری و آرمان ها و آرزوهای انسانی است. این امر، پیوندی ناگسستنی میان اسلام و انسان به وجود می آورد، و تا انسان

انسان است، اسلام هم دین و آئین او می باشد. توضیح این اصل بنیادین، در ادامه کتاب خواهد آمد.

از سوی دیگر، بشر کنونی به حدّی از رشد عقلی و علمی رسیده است که نیازمند دین جدید و پیامبری دیگر از جانب خدا نیست تا او را ارشاد کند، بلکه با تکیه بر عقل و علم، و با تلاش برای یافتن گوهر حقیقی آخرین دین موجود که عصاره ادیان الهی دیگر است، می تواند راه خود را بشناسد و به اهداف بلند انسانی خود نائل گردد.

قرآن مجید با صراحت، پایان بخش بودن اسلام را در آیه ذیل چنین بیان می فرماید:

"و من ینع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین" . (سوره آل عمران، آیه 85).

"و هرکه جز اسلام دینی بجوید ، هرگز از وی پذیرفته نشود و او در آخرت از زیانکاران است".

در پرتو این آیه کریمه بخوبی روشن می گردد که با آمدن اسلام، هیچ آئین دیگری در بارگاه الهی پذیرفته نیست. زیرا با وجود دین اسلام (با آن ویژگی یادشده که ما برای آن قائل هستیم) ، در

بارگاه کبریا، نیازی به ارسال رسولی دیگر و انزال کتاب آسمانی دیگر نبوده و نیست.

لازمه این خصوصیت این است که دین اسلام باید عناصری را در درون ساختار خود داشته باشد که در هر عصری بتواند به صورت دینامیک، تجدید شود، و راهگشای مردم در عصرهای مختلف باشد و هرگز از کاروان زمان، عقب نماند؛ بلکه پیشاپیش دیگر مکتبها و آئینهای دیگر حرکت کند و راه ساحل نجات را به انسانهای گرفتار در گردابهای خودساخته نشان دهد.

جامعیت اسلام

برخلاف برخی از مکاتب و آئینها که یا تنها برای حل مشکلات دنیوی مردم طرح و برنامه ارائه می دهند و یا خود را ضامن سعادت بشر در عالم پس از مرگ می دانند؛ شریعت اسلام، خوشبختی انسانها را در هر دو بعد دنیا و آخرت ضمانت می کند و برای هر دو جنبه جسمی و روحی آنها دستور العمل دارد.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در آخرین وصیت خود به مسلمانان، چنین می فرماید:

" **اعمل لدنیاک کأنک تعیش أبدا ؛ واعمل لآخرتک کأنک تموت** " **غدا** . (بحارالانوار ، ج / 44).

"برای دنیایت چنان تلاش کن ، مثل اینکه برای همیشه زنده خواهی ماند؛ و برای آخرت خود نیز چنان کار کن؛ مانند اینکه فردا از جهان رخت خواهی بست ."

به همین دلیل، اندیشمندان مسلمان نیز، به بیان جامعیت برنامه آئین الهی برای رشد و تعالی بشر در هر دو زمینه دنیوی و اخروی و به عبارت دیگر : مادی و معنوی پرداخته اند. به عنوان مثال ، حافظ شیرازی با زبان شیوای هنر در غزلی زیبا چنین می سراید:

صوفی ار باده از این دست به جام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

این ویژگی ، مسئولیت دین ما را دو چندان سنگین می کند. شریعت اسلام باید از یک سو نیروی عظیم تجدید شونده و

متناسب با زمان را برای سازماندهی امور دنیوی فرد و جامعه در بعد هدایتی و مدیریتی داشته باشد ؛ تا همگام با رشد دانش بشر و تحول ابزارها و شیوه های زندگی اجتماعی و ظهور ایدئولوژیهای روزآمد ، ابتکار عمل را در راهگشایی جوامع انسانی در دست داشته باشد و بتواند برای هر عصر و هر نسل جدیدی راه زندگی مدرن را بگشاید.

از سوی دیگر، این آئین الهی باید از چنان کشش معنوی چند بعدی بهره ببرد که بتواند سکان دلها را در هر عصری در اختیار داشته باشد و کشتی بشریت را به ساحل نجات آرامش و جزیره امن فضیلت و معنویت رهنمون گردد

ضرورت تجدّد ذاتی اسلام

از آنجا که از یک سو انسان در گذر زمان ، همگام با کاروان هستی، مراحل کمال را یکی پس از دیگری در هر دو بعد فردی و اجتماعی طی می کند؛ و از سوی دیگر، شریعت اسلام، مسئولیت پاسخگویی به نیازهای بشر را در همه اعصار بر عهده گرفته است؛ بنا بر این، آئین الهی ما نمی تواند تنها بر مقتضیات یک برهه از زمان و خواسته ها و طرز فکر مردمان آن دوره محدود از زمان بنا گردد، بلکه باید بتواند در پرتو نیروی تجدید کننده درونی خود، امکان شکوفایی معارف و تناسب شیوه های هدایتی و مدیریتی خود را با هر عصری و برای هر نسلی فراهم سازد.

به عبارت دیگر، ابدی بودن اسلام از یک سو، و نامتناهی بودن سیر تکاملی انسان در بستر زمان از سوی دیگر ؛ تجدّد ذاتی این آئین بالنده و جاودانی را در طول زمان ، رقم می زنند.

مسئولیت بزرگی که بر دوش اندیشمندان اسلامی قرار دارد این است که معنای درست این تجدّد و وسعت دایره آن را با دقت و متانت تبیین نمایند؛ تا از یک سو، موجبات جمود احکام و معارف

اسلامی را فراهم ن سازند و از سوی دیگر ، گوهر حقیقی دین را به حاشیه نرانند.

مفهوم تجدد ذاتی اسلام

به منظور روشن شدن معنای "تجدد" در اسلام و تفاوت میان دیدگاه ما با نظریه هایی مانند "تئوری عصرت" در کلام جدید و دیدگاه دانش "هرمنوتیک" در خصوص معرفت دینی، بحث ذیل را از نظر شما خوانندگان محترم می گذرانیم:

از آنجا که دیدگاه "عصری سازی معرفت دینی" در برخی ادیان مانند مسیحیت، چالش های بزرگی را پدید آورده است؛ و برخی برداشتهای افراطی در این زمینه ، شریعت را از محتوای اصلی آن تهی ساخته و از این رهگذر، رسالت اساسی دین را در تربیت و هدایت بشر به حاشیه رانده است ؛ بنا بر این ، نخست به تبیین نظریه "عصرت" می پردازیم و سپس تفاوت دیدگاه خود را در خصوص تجدد در اسلام با پدیده عصری سازی بیان می کنیم.

نظریه عصرت

جمعی از اندیشمندان برآنند که نظریه عصرت معرفت دینی،

دیدگاهی تفسیری است که بر پایه عدم ثبات و عدم قطعیت و مطلق نبودن معرفت دینی بنا شده است.

برخی از نویسندگان به این مقدار بسنده کرده اند که مقصود از عصریت، تحول پذیربودن معرفت دینی و علم کلام است. به عبارت دیگر، اصل شریعت در مقام تعریف، امری ثابت و جامع است ولی معرفت بشری از شریعت در مقام تحقق، مانند دیگر معارف انسانی دائما در حال تحول است .

اما بعضی از سردمداران نظریه عصری سازی معرفت دینی ، این سخن را که " تنها شکل و صورت دین با شرایط عصری تعیین و تبیین می شوند و محتوای دین ، امری مطلق و ازلی و ابدی است" برنمی تابند و تئوری عصریت را تا آنجا توسعه می دهند که بر اساس آن ، هم شکل دین و هم محتوای آنرا تابع شرایط زمانی و مکانی قلمداد می کنند .

برخی از آنان توصیه می کنند که این دیدگاه به کتاب مقدس نیز تعمیم داده شود و بر این مبنا ؛ "انسان" به مقتضای شرایط زمانی و محیطی و براساس فرهنگ رایج و پیش فرضهای ذهنی خود، به تفسیر و تبیین آن پردازد.

برخی از این نظریه پردازان تصریح می کنند که عصری سازی، به معنای هماهنگ ساختن دین با اندیشه های مقبول زمان ، فرهنگ رایج و شرایط اجتماعی عصر می باشد.

بر اساس این نظریه، کتاب مقدس باید طوری تفسیر و تبیین شود که متناسب و ملایم با طرز تفکر عصر حاضر باشد و معارف و مباحثی که با اندیشه های رایج زمان مناسب نیستند، طرد شوند، و کتاب و سنت باید به گونه ای نو و بدیع تفسیر شوند که با اندیشه های رایج و فرهنگ معاصر سازگار باشد؛ گرچه این تفسیر جدید، بر خلاف نص کتاب و سنت باشد.

مثلاً: شریعت ، انسان را در برابر خداوند " مکلف " قلمداد می کند. حال اگر زمانی فرا رسد که گرایش رایج و اندیشه معاصر، انسان را از گردونه تکلیف خارج دانسته و او را تنها " محق " بداند و او را محور اصلی در قانون گذاری قلمداد نماید، باید دیدگاه شریعت در خصوص مکلف بودن انسان طرد شود و کتاب مقدس نیز بر اساس اصالت و محوریت بشر در هرگونه قانون گذاری تفسیر و توجیه شود.

ویژگیهای نظریه عصریت

با تدبر در تئوری عصریت ، روشن می گردد که این نظریه دارای ویژگی های ذیل می باشد:

مبنای اساسی نظریه عصری سازی ، عدم ثبات ، عدم قطعیت و نسبی بودن معرفت دینی در نزد برخی ؛ و یا نسبی بودن و عدم ثبات اصل دین در نزد بعضی دیگر محسوب می شود.

محور عصریت، برداشت انسان از دین در چهار چوب شرایط زمانی و مکانی و فرهنگ رایج است .

متناسب ساختن دین با عصر و زمان در تئوری عصریت، امری است که از برون بر دین تحمیل می شود. بنا بر این ، میزان در تفسیر و تبیین کتاب و سنت ، نص محتوای آنها و غنای ذاتی دین نیست؛ بلکه اندیشه های رایج هر عصر و فرهنگ معاصر ، به عنوان معیار اصلی در این امر به حساب می آیند.

روشن است که بر مبنای این ویژگی، دین و تعلیمات آن تابع گرایشهای متغیر هر عصر می گردند و با وزش هر باد تئوریک و خیزش هر موج لیبرالیستی، تغییر ماهیت می دهند.

به همین دلیل، حتی برخی از منادیان معروف عصری سازی مانند "جان هال" آسیب ها و پیامدهای نامطلوب این تئوری را جدی دانسته و برآنند که نظریه "عصریت" ممکن است به لغزش گاه "نسبیت" کشیده شود و سرانجام، در پرتگاه "شکاکیت" سقوط کند.

آشکار است که این نظریه، محتوای تعالیم شریعت و نقش فعال آن را در هدایت بشرسلب می کند و جوهر اصلی دین را به حاشیه می راند.

هرمنوتیک و تفسیر شریعت

به منظور روشن شدن تفاوت میان نظریه تجدد که در صدد تبیین آن هستیم با دیدگاه دانش هرمنوتیک در زمینه تفسیر دین و تبیین معرفت دینی، شایسته است این نظریه نیز توضیح داده شود تا موضع ما در ازاء آن روشن گردد.

هرمنوتیک از واژه یونانی Hermeneia به معنای تفسیر کردن گرفته شده است. گرچه این اصطلاح در مورد علوم گوناگون به کار رفته

است ؛ ولی کاربرد غالب آن در تفسیر متون دینی در فرهنگ معاصر است.

دانشمندانی مانند : "فردریش شلایرماخر" ، "مارتین هایدگر" و "هانس گئورگ گادامر" از سردمداران نظریه هرمنوتیک محسوب می شوند.

از دیدگاه برخی از پیش قراولان این نظریه ، فهمیدن یک متن و یا یک سخن ، عبارت است از تجربه کردن دوباره اعمال ذهنی مؤلف متن یا صاحب سخن. بر این اساس، شنونده ، مجموعه ای از واژگان گوینده یا نویسنده ای را می شنود و با یک عمل ذهنی پیچیده ، معنا و مفهوم آن را به صورت حدسی کشف می کند. بنا بر این ، تفسیر متن دو جنبه دارد :

یکم: جنبه ادبی و لغوی به معنای فهم عبارات گوینده بر اساس شرایط زبانی که مؤلف متن با آن محشور بوده است.

دوم: جنبه روان شناختی به معنای فهم ذهنیت خاص مؤلف.

برخی دیگر به این نکته اشاره کرده اند که هرگونه تفسیری از متن ، از طریق مجموعه ای از پیش فرضهای خواننده و شنونده شکل می گیرد. واژه ها و عبارات ، دارای یک معنای واحد در همه اعصار و شرایط نیستند. معنای کلمات ، مبتنی بر شرایط ذهنی و

زمانی و حال هوایی است که مؤلف ویا گوینده در آن بسر می برده است. بنا بر این ، برای فهمیدن درست سخن وی ، باید از آنچه در لغتنامه ها و فرهنگها آمده است فراتر برویم و شرایط زمانی و جهان معاصر مؤلف را بازسازی کنیم. هرگونه برداشت و تفسیر ما از گذشته، وابسته به وضعیت هرمنوتیکی ما است و در آینده نیز ، در معرض تجدید نظر قرار دارد.

بعضی از مشاهیر دانش هرمنوتیک می گویند: از آنجا که هیچ تفسیری بدون پیش فرض امکان پذیر نمی باشد، بنا براین ، هیچ تفسیر عینی و نهایی وجود ندارد و ما نمی توانیم مطمئن شویم که تفسیر ما از متن ، صحیح است یا تفسیری دیگر. زیرا تفسیر، مستلزم ترکیب افق های گذشته و حال ؛ و به عبارت دیگر ، ترکیب افق متن و سخن گوینده و افق فهم مفسر است.

چالش هرمنوتیک در عرصه فهم دین

سرایت نظریه هرمنوتیک به حوزه معرفت دینی، موجب بروز چالشهایی در این عرصه گردیده است.

گرچه دیدگاه همه دانشمندان نظریه هرمنوتیک در این زمینه یکسان نیست ؛ ولی تعابیر جمعی از اندیشمندان این فن ، لوازم ذیل را تداعی می کند:

الف - قائل شدن به نسبیت در فهم شریعت و تفسیر متون دینی .

ب - فقدان معیار معین برای تشخیص صحت یا سقم هر یک از قرائت های مختلف از دین.

ج- عدم امکان دستیابی به فهم صحیح متون دینی.

ویژگیهای تجدد ذاتی در اسلام مدرن

پس از آشنایی با مشخصات تئوری عصریت و دیدگاه دانش هرمنوتیک، اینک به بیان خصوصیت های نظریه خود در خصوص "تجدد ذاتی در اسلام مدرن" می پردازیم، تا تفاوت این نظریه با دیدگاه های مذکور روشن گردد. این ویژگیها عبارتند از:

1. اصل و گوهر دین ما ، امری ثابت ، پایدار و غنی تر از نیازهای بشری هر عصر می باشد و توانایی پاسخگویی به آرمانهای انسانها را برای همیشه دارد.

2. شریعت اسلام، همانند اقیانوس بی کرانی است که فرزندان هر عصری، در سطح خاصی از این دریا سرشار، به صید گوهر های نامتناهی آن می پردازند.

3. افراد بشر در هر زمان نیز، به تناسب سطح فکری خود و به اندازه گنجایش ظرف وجودی خویش، از آن گنج معارف بی پایان برداشت می کنند. این برداشت محدود از دین، اگر از مسیری که شریعت توصیه نموده صورت گیرد، مطابق با واقع؛ و در غیر این صورت، می تواند نادرست و زاییده لغزش انسانی باشد. مسیری که شریعت اسلام توصیه کرده است، تکیه بر عقلانیت و فطرت پاک انسانی در فهم شریعت از منابع آن است.

4. تجدد در دین به معنای تلاش اسلام شناسان هر عصر برای درک درست شریعت در سطحی است که شارع مقدّس، رسالت هدایت بشر را برای آن عصر بردوش گرفته است.

5. اصول کلّی و ابدی اسلام مانند اصل **عدالت، عقلانیت، حرّیت، سماحت، رحمت، اعتدال گرایی، اخلاق محوری، کرامت و حقوق انسان**، و امثال آنها که از سرچشمه پاک این آئین مقدّس می جوشند و تبیین کننده روح کلّی شریعت هستند، و همچنین،

ریشه در فطر پاک انسانی دارند، نقش اساسی را در فهم و تحقّق تجدّد ذاتی اسلام بر عهده دارند.

از دیدگاه اسلام مدرن، همه اصول و فروع دین اسلام، بر مبنای این اصول انسانی و الهی بنا گردیده اند.

بر این اساس، اگر تفسیر و برداشتی از آیه ای از قرآن یا حدیثی معتبر، مخالف با مبانی اساسی یادشده باشد، آن تفسیر و برداشت نادرست و باطل است. زیرا خداوند حکیم، عادل، خبیر، رحیم، شفیع، کریم، مُکرم، عزیز، شریف، غفور، و شکور، هرگز سخنی در تضادّ با اصول و ارزش های والای فطری انسانی که ریشه در اعماق اسلام و قرآن دارد، نخواهد گفت.

همچنین، اگر نصّ حدیثی در تضادّ با آن مبانی افتخارآفرین انسانی و قرآنی باشد، معلوم می گردد که آن حدیث ادّعا شده، روایتی جعلی است و سخن معصومین علیهم السلام محسوب نمی شود و فاقد مهمترین شرط از شرایط اثبات صدور می باشد. زیرا، پیامبر و امامانی که اسلام اصیل به ما معرفی فرموده است، انسان هایی دانا، دادگر، کریم، مهربان، آزاده، اهل اعتدال، بزرگوار، دارای مکارم اخلاق، اهل سماحت، و جامع همه صفات کمالیه بوده اند. و چنین

انسان های فرزانه، هرگز سخنی بر خلاف اصول و ارزش های پاک فطری بشر نگفته و نمی گویند.

6. جانمایه های تجدد در اسلام، به صورت **قواعد کلی فقهی** (معروف به "القواعد العامة الفقهية") در درون پیکره شریعت چنان تعبیه شده اند که متناسب با مقتضیات هر عصر و زمان، با حفظ اصل گوهر دین، تازگی معارف اسلامی را تضمین نموده و هدایتگری آن را برای هر نسلی پاس می دارند. قواعدی مانند "تسامح"، "لاضرر"، "لااخرج"، "اصالة الصحة"، "الزام"، "تسلط"، "اصالت طهارت"، "اصالت حلیت"، "الحدود تدرء بالشبهات"، "قاعده لزوم"، "الضرورات تبيح المحظورات"، "الزعيم غارم"، "قاعده انصاف" و امثال این قواعد ارزشمند، راهگشای بسیاری از مشکلات اساسی در فقه کنونی ما می باشند.

بر این اساس ، اسلام دارای غنای ذاتی است و منبع تجدد در شریعت ، خودجوش و درون زا است و امری نیست که از برون بر دین تحمیل شود.

"قواعد عام فقهی" در کنار "علم فقه" و علم "اصول فقه" و سایر علوم اسلامی، امری متمایز است که بررسی دقیق و و تطبیق

صحیح آن‌ها در عمل استنباط احکام شرعی، یکی از کلیدهای اصلی برای گشودن راز تجدد در اسلام، و فهم قوانین شریعت متناسب با عصر، در عین ثبات و غنای ابدی اصل دین است.

تعریف قواعد کلی فقهی

از آنجا که در این مبحث و برخی از مباحث دیگر این نوشتار، به این نکته اشاره شد که علاوه بر نقش اصلی ارزش‌های والای انسانی، باید نقش اساسی قواعد کلی فقهی در فهم شریعت نیز، بازیافت شود. شایسته است در اینجا، توضیح بیشتری در زمینه تعریف این قواعد کلی، ارائه گردد.

کلمه "قاعده" به معنای قانون، مقیاس عام، و ضابطه کلی است؛ و کلمه "فقه" در اصطلاح به معنای "علم به احکام شرعی فرعی عملی و موضوعات شرعی آن از روی ادله تفصیلی" است.

اما "قواعد کلی فقهی" از نظر اصطلاح علمی که در کتب اهل فن به عنوان "القواعد الفقهية العامة" نامبرده می‌شود، به معنای "قضایای کلی شرعی است، که احکام فقهی به عنوان جزئیات آن، در ذیل آن قضایای کلی مندرج می‌گردد".

قاعده های "لاضرر"، "لائتعاد"، "لاحرَج" و امثال آن، نمونه هایی از قواعد کلی فقهی هستند.

نویسنده، توضیحات تفصیلی پیرامون این قواعد عام فقهی را در کتاب "دروس القواعد الفقهیه" ارائه داده، و بیش از 90 قاعده عام فقهی را نیز، در کتاب "منظومة القواعد الفقهیة" به نظم در آورده است. برای کسب آگاهی بیشتر نسبت به این قواعد عمومی و نقش آن در فهم شریعت، به کتاب های یادشده مراجعه فرمایید.

گستره تجدد در اسلام

یکی از حساس ترین فرازهای مبحث تجدد در شریعت، تشخیص و تعیین محدوده آن در عرصه های گوناگون است. از آنجا که آئین ما به عنوان دین الهی مبتنی بر تعبد و پرستش خدا و پیروی کامل از دستورات او می باشد؛ پیش از هرچیز باید روشن گردد که خدای بزرگ در چه محدوده ای اجازه تطور و تحول را به دین شناسان و مفسران شریعت داده است و درچه زمینه هایی اصول استوار مکتب را جاودانی و منزه از هرگونه دگرگونی معرفی فرموده است.

از یک سو امام جعفر صادق (ع) می فرماید:

"حلال مجد حلال أبدا الی یوم القیامة و حرامه حرام أبدا الی یوم القیامة" . (اصول کافی)

"آنچه مجد حلال و روا فرموده همیشه تا روز رستاخیز حلال است و آنچه حرام و ناروا دانسته، برای همیشه تا قیامت حرام و ناروا خواهد بود" .

از سوی دیگر، آن حضرت و دیگر پیشوایان اسلام در روایت ذیل چنین می فرمایند:

"سئل: ما بال القرآن لايزداد على النشر و الدرس الا عصابة؟ فقال: لأن الله تبارك و تعالى لم يجعله لزمان دون زمان و لا لناس دون ناس . فهو في كل زمان جديد و عند كل قوم غص الى يوم القيامة". (بحار الانوار)

یعنی :

"از آن حضرت پرسیدند : چه شده است که قرآن ، هرچه زمان بر آن می گذرد ، تازه تر می گردد؟

آن حضرت فرمود :

زیرا خداوند تبارک و تعالی قرآن را برای زمان خاص و مردمانی خاص قرار نداده است. پس قرآن در هر زمانی جدید ، و در نزد هر قومی تازه است".

از این حدیث زیبا به خوبی روشن می گردد که قرآن مجید (شامل مجموعه احکام حلال و حرام آن)، دارای ویژگی خاصی است که در هر عصری، علیرغم گذشت زمان، همواره در خلعتی جدید و هیأتی نو و متناسب با آن عصر و آن نسل، جلوه گر می شود.

بنا بر این ، کتاب آسمانی ما، قدرت عظیم و بی پایان تجدد پذیری را در درون خود دارد ، و اگر مفسران و تبیین کنندگان آیات قرآنی به راز و رمزهای آن آشنا باشند ، می توانند در هر عصری، معارفی نو و راه حلّ های جدیدی برای حلّ مشکلات جوامع آن دوران بیابند ، و هیچگاه در تنگناهای فکری و یا بن بست های عملی گرفتار نگردند.

بر این اساس، مقصود از عبارت "حرام مجدد حرام الی یوم القیامة" این است که اگر یک امر در شرایط خاصی حلال یا حرام شده است، آن امر در شرایط مشابه آن در آینده نیز همان حالت را خواهد داشت. بر این اساس، معنای جمله فوق این نیست که اگر یک امری در شرایط خاصی (مثل حالت اختیار، و عدم ایجاد عسر و حرج و ضرر در صدر اسلام) توسط پیامبر گرامی (ص) تحریم شده است، در همه شرایط دیگر نیز (مثل حالت اضطرار، یا حالت ایجاد حرج یا ضرر برای فرد یا جامعه یا تحوّل ملاک و مناط حکم یا تغییر هویت موضوع حکم و امثال آن)، حرام خواهد بود. بلکه در شرایط جدید، بر مبنای قواعد پذیرفته شده در فقه اسلامی ، حکم دیگری بر آن مترتب می شود.

به عبارت دیگر، مقصود از عبارت یاد شده این است که مجموعه نظام حلال و حرام در اسلام که مبتنی بر اصول و قواعد کلی فقه اسلامی است، برای همیشه باقی خواهد ماند؛ نظامی که در هریک از شرایط، حکم لازم و متناسب با آن حالات و شرایط را تبیین می نماید.

چنین نظامی است که شایستگی جاودانگی را دارد و آمدن آئین دیگری پس از آن، ضرورت ندارد و نخواهد آمد. به همین دلیل، امام صادق (ع) در ادامه سخن یادشده، چنین می فرماید:

"لایکون غیره و لایجیء غیره". (اصول کافی)

یعنی: هرگز غیر از آن نخواهد بود و غیر از آن نخواهد آمد.

یک مثال ساده

به عنوان مثال، خرید و فروش خون، به دلیل اینکه نجس محسوب می شده و در زمان صدر اسلام و عصر امامان معصوم - علیهم السلام- فایده معقولی برای خرید و فروش آن وجود نداشته، به عنوان امری حرام به حساب می آمده است.

اما در عصر حاضر، به دلیل اینکه تزریق خون، امری حیاتی برای زنده ماندن و بازیافت سلامت بسیاری از بیماران قلمداد می گردد، پس خرید و فروش آن از نظر فقهای اسلام، امری جایز و بلکه مطلوب است.

در اینجا نمی توان گفت: اگر خرید و فروش خون در صدر اسلام حرام بوده پس باید تا روز قیامت حرام باشد (حرام مجرد حرام الی یوم القیامة).

زیرا می دانیم که معیار و ملاک حرمت بیع و شراء خون در صدر اسلام، عدم ترتب فائده بر خرید و فروش آن بوده است، و با دگرگون شدن معیار و ملاک و مناط حکم، نفس آن حکم نیز دگرگون می گردد.

نکته ای که بار دیگر بر آن تأکید می کنیم این است که با وجود این دگرگونی، "مجموعه نظام حلال و حرام با لحاظ شرایط و ملاکهای آنها" امری ثابت و دست نخورده باقی می ماند.

مثالی دیگر

اگر در زمان صدر اسلام ، مردی برای ازدواج با همسرش، مبلغی را به عنوان مهریه معین می کرد ، می بایست همان مقداری که تعیین شده بود را بپردازد. مثلا اگر گفته بود : مبلغ

"ده دینار" واجب بود همان ده دینار را بپردازد. زیرا صداقیه مذکور، عین طلا بود و ارزش ذاتی داشت.

ولی در عصر حاضر که ارزش پول رایج کاغذی، امری اعتباری است، نه ذاتی، و متناسب با فراز و نشیب های اقتصادی و ازدیاد تورّم، دائما در حال نوسان و تغییر است، چه باید کرد؟ اگر مردی به عنوان مهریه، مبلغی را در زمانی خاص به عنوان صداق، تعیین کرد و ارزش آن مبلغ در آن زمان، معادل ده مثقال طلا بود، ولی از پرداخت آن در آن زمان خود داری کرد، و پس از ده سال تصمیم گرفت مهریه را بپردازد، در حالی که پول کاغذی مذکور در این زمان، معادل یک مثقال طلا شده است، آیا در این شرایط، باید آن مرد تنها پول کاغذی مذکور در صداقنامه را بپردازد که ارزش آن به یک دهم، تقلیل یافته، یا اینکه واجب است مبلغی معادل ارزش واقعی آن روز را که تعیین نموده بپردازد.

در این زمینه، قواعدی کلی در فقه اسلامی وجود دارد که بسیاری از فقهاء، بر اساس آن قواعد، به لزوم مراعات شرایط زمان معاصر، حکم داده اند.

معنای این حکم ، مخالفت با حکمی که در زمان صدر اسلام مراعات می شده است نیست ، بلکه این امر، ملازم با مراعات اصول و قواعد کلیه و مصادر اصلی نظام فقه اسلامی است که متناسب با زمان و مکان ، حکم شرعی لازم را تبیین می نماید.

نکته ای که باید مدّ نظر قرار بگیرد این است که در هریک از شرایط عادی یا اضطراری و یا تغییر ماهوی موضوعات احکام، باید حکم صادره ، مستند به معیارهای کلی اسلام و مصادر فقه (یعنی قرآن ، سنّت ، عقل و اجماع) و قواعد عامه فقهیه معتبر باشد ، نه بر مبنای سلیقه های شخصی بی مبنا و خواسته های فردی بی دلیل.

علاوه بر این موارد ، بسیاری از امور هستند که در زمان رسول گرامی اسلام ، اصلاً مورد ابتلا نبودند ، مانند بسیاری از مباحث جدید بانکداری به سبک امروز، تشریح و پیوند اعضا ، اهداء خون ، شبیه سازی ژنتیک و امثال آن ها ؛ ولی در عصر حاضر مورد ابتلا هستند. در خصوص این مسائل مستحدثه نمی توان گفت : از آنجا که حکمی توسط قرآن و پیامبر (ص) برای این موارد صادر نشده ، بنا بر این ، نمی توان در زمینه

حلال بودن یا حرام بودن آنها سخن گفت. زیرا در فقه اسلامی، بسیاری از قواعد عام و اصول کلی وجود دارد که فقیه آگاه به آن قواعد و ضوابط می تواند بر اساس آن ها، حکم لازم برای مباحث و موضوعات جدید را استنباط و تبیین نماید. گرچه این احکام خاص، در زمان رسول گرامی اسلام (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) مطرح نبوده است.

مبانی اساسی دین شناسی

مبحث "مبانی دین شناسی" باید پیش از مبحث "اصول دین" مطرح گردد. زیرا این مبانی، زیربنا و اساس اصول جهانبینی و ایدئولوژی اسلامی محسوب می گردند. به عبارت دیگر، همه عقائد و اصول جهانبینی و احکام دین باید بر اساس این مبانی بنیان گذاری شوند و بدون توجه به آنها، اصول دین، فروع دین و معارف اسلام نیز، قابل اثبات نمی باشند. این اصول را در ادامه همین بخش، با بیان مقدمه ای کوتاه، از نظر شما می گذرانیم.

ویژگیهای دین ایده آل

فلسفه دین، ارائه برنامه زندگی مادی و معنوی به انسان است. خداوند از یک سو، آفریننده انسان است و در وجود او استعدادها و آرمان های بلندی قرار داده است که او را در مقام جستجو و تلاش برای گزینش راهی مطابق با آن آرمان ها قرار می دهد. از سویی دیگر، پروردگار جهان، برای هدایت این انسان که آفریده اوست، برنامه ای را به عنوان دین، عرضه می کند، تا تضمین کننده سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد.

بنا بر این، آئین الهی باید منطبق با ارزش ها و آرمان های بلند انسانی باشد که در وجود او توسط پروردگار جهان و خالق انسان، تعبیه شده اند.

ردّ تقلید کورکورانه در اسلام

آیین اسلام ، هرگونه تقلید در مبانی جهانبینی و اصول دین را مردود می شمارد و آن را با ارزش های الهی ، در تضاد کامل قلمداد می کند. قرآن کریم (در سوره زخرف ، آیات 23 تا 25) پیرامون این ویژگی اسلام چنین می فرماید :

"وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ تَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُنْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ . قَالَ أُولُو جُنُودٍ مِّمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ."

یعنی : اینچنین است که ما هیچ رسولی را پیش از تو به دیاری نفرستادیم ، مگر اینکه زر اندوزان و دنیا پرستان به آنان گفتند : ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و از راه آنان پیروی می کنیم. پیامبر به آنان گفت: اگر من بهتر از آیین پدرانتان بیاورم ، باز هم از آنان تقلید می کنید؟

آنان گفتند : ما به رسالت شما کافریم.

(خداوند می فرماید:) پس ما از آنان انتقام گرفتیم ، بنگر فرجام کار
تکذیب کنندگان چگونه است؟.

در سوره بقره، آیه 170، چنین می خوانیم:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ
كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ.

"و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل فرموده است،
پیروی کنید، آنها می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم،
پیروی می کنیم. آیا حتی اگر پدران آنها نا آگاه باشند و راه هدایت
را ندانند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟".

بر اساس این آیات روشن قرآن ، پیروی کورکورانه از گذشتگان و
تقلید در اصول عقائد و مبانی جهانبینی، از دیدگاه اسلام پذیرفته
نیست و هرکسی باید بتواند به فراخور حال خویش، اصول
جهانبینی و مبانی دین خود را با دلیل و برهان به اثبات برساند.

بر مبنای آنچه بیان گردید، انسان باید دین خود را بر اساس آزادی
اندیشه و بر مبنای تعقل و آرمان های مقدسی که خداوند در
وجود او قرار داده است، انتخاب کند.

آرمان های انسانی، مبانی اساسی دین شناسی

یک دین جامع، باید پاسخگوی همه آرمان های بلند انسانی باشد، که بشر در طول تاریخ، آرزوی رسیدن به آنها را در سر پرورانده است. این آرمانها، به این شرحند:

1. اتّکاء بر عقل و تقدیس خردورزی.
2. اهتمام به علم و تکریم دانش و معرفت.
3. حرّیت انسان و آزادی اندیشه و بیان.
4. عدالت خواهی و مبارزه با ظلم.
5. برابری و برادری و مبارزه با تبعیض های ظالمانه.
6. کرامت و عزّت انسان.
7. مسئولیت پذیری.
8. رعایت حقوق اساسی انسان ها.
9. معنویت و مراعات ارزشهای اخلاقی.
10. اصل سماحت و مدارا.
11. تقدیس عشق و محبت.
12. صلح جویی و تعامل مسالمت آمیز با یکدیگر.
13. اعتدال و میانه روی و پرهیز از افراط و تفریط.
14. مردمسالاری و مبارزه با دیکتاتوری در اداره امور جامعه.

15. تکیه بر پاکی و پارسایی و تقویت حس کمالجویی انسان.
16. اهتمام به شادی و نشاط فرد و جامعه.
17. قانون گرایی و تساوی همگان در برابر قانون، و مراعات نظم و انضباط اجتماعی.
18. جامعیت و اهتمام به ابعاد جسمانی و روحانی انسان در کنار یکدیگر، جهت تامین سعادت در دنیا و آخرت.
19. هماهنگی با مقتضیات زمان و مکان در چهارچوب ارزشهای مقدس الهی.

روشن است که اگر شریعت اسلام، بتواند پاسخگوی همه مبانی یادشده و آرمان های مقدس انسان ها باشد، آنگاه می تواند به عنوان مکتبی جاودانی و پایدار و آئینی ارزشمند و درخور شأن همه انسان ها در جهت رسیدن به کمال مطلق، قلمداد گردد. ما معتقدیم که اسلام اصیل، در برابر همه آرمان های یادشده و امثال آن، توان پاسخگویی و اقناع بشریت را دارد.

نقش زمان و مکان در تبیین احکام شریعت

در پرتو آشنایی با ماهیت دین اسلام و سیره پیامبر گرامی (ص) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، نقش بارز مقتضیات زمان و مکان و شرایط خاص، در استنباط و تبیین احکام اسلامی، به خوبی روشن می گردد.

در اینجا به منظور رعایت اختصار، به بیان چند نمونه از عملکرد پیشوایان معصوم (علیهم السلام) اکتفا می کنیم.

تاثیر زمان در تبیین حکم شرعی

می دانیم که قرآن مجید، شامل همه احکام و دستورالعمل هایش، به صورت دفعی در شب قدر بر پیامبر گرامی اسلام نازل گردیده است و آن حضرت هم از همان آغاز کار، بر محتوای قرآن شریف و احکام حلال و حرام آن آگاهی داشتند. در عین حال مشاهده می کنیم که رسول گرامی اسلام (ص) به مشیت و اراده خداوند، بنا بر لزوم مراعات شرایط زمان، احکام دینی را به تدریج بیان فرموده اند و از تبیین همه احکام به صورت دفعی در روز اول بعثت و در آغاز صدر اسلام، خودداری فرمودند.

یک مثال:

می دانیم که از دیدگاه دین مبین اسلام، باده گساری و نوشیدن شراب از محرّمات قطعی است. این حقیقت برای شارع مقدّس اسلام از همان آغاز، امری واضح و روشن بوده است. زیرا خدای بزرگ در آیه 90 از سوره مائده چنین می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا إنما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون.

یعنی: ای گروه با ایمان! شراب و قمار و بت ها و ازلام (یکی از ابزارهای قمار) پلید و از عمل شیطانند، پس شما از آنها اجتناب ورزید، باشد که رستگار شوید.

بر اساس این آیه شریفه، شراب و قمار ذاتا رجس و پلید و عملی شیطانی بوده اند، و اینطور نیست که پس از مدّتی پلید شده اند. در عین حال، مشاهده می کنیم که بر اساس کتب روایی و تاریخی مانند مستدرک، ج4، و سنن ابی داود، ج2، و روح المعانی، ج7، برای مدّت زمانی معین، به دلیل عدم ابلاغ حکم تحریم شراب توسط پیامبر گرامی، بسیاری از مسلمانان از نوشیدن مسکرات اجتناب نمی کردند و در حال مستی در نماز شرکت می نمودند.

در آن برهه از زمان، جامعه آمادگی اجرای حکم تحریم قاطعانه شراب را نداشت. از اینرو، رسول خدا از جانب پروردگار، مأموریتی برای ابلاغ حکم قطعی تحریم مسکرات را از جانب خداوند بر عهده نداشت.

در آن اوضاع و شرایط، برخی از مسلمانان در ضیافتی به میزبانی "عبدالرحمن بن عوف" شراب نوشیدند، و پس از آن به نماز ایستادند و یکی از نمازگزاران، آیه "لا أعبد ما تعبدون" را به صورت وارونه خواند که معنای آن به کلی تغییر می کرد.

این خبر تأسفار در میان مردم پیچید و به رسول خدا (ص) نیز رسید.

آنگاه، پیامبر گرامی اسلام، با بیان آیه ذیل، فقط از مسلمانان خواست تا در هنگامی که مست هستند، به نماز نپردازند:

لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى حتى تعلموا ما تقولوا. (سوره نساء، آیه 44)

یعنی: در حال مستی به نماز نپردازید تا بدانید چه می گوئید. به دنبال اینگونه حوادث، درگیری هایی در مجالس می گساری برخی مسلمانان بروز کرد و به زد و خورد آنان انجامید و به تدریج، زمینه و شرایط زمانی لازم برای تبیین حکم قاطعانه تحریم شراب فراهم گردید.

از اینرو، رسول گرامی اسلام، زمان را برای ابلاغ حکم قطعی مسکرات مناسب دانست و آیه شریفه از سوره مائده را به فرمان خداوند، به مردم ابلاغ فرمود:

يا ايها الذين آمنوا إنما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون.

یعنی: ای گروه با ایمان! شراب و قمار و بت ها و ازالام (یکی از ابزارهای قمار) پلید و از عمل شیطانند، پس شما از آنها اجتناب ورزید، باشد که رستگار شوید.

روشن است که اگر شرایط زمانی در تبیین احکام شریعت نقشی نداشت، بر پیامبر گرامی اسلام لازم بود تا مجموعه احکام اسلامی را از اول تا آخر به صورت دفعی و در همان نخستین روز بعثت، به مردم ابلاغ فرماید.

تأثیر شرایط اجتماعی بر عملکرد رسول خدا (ص)

بر اساس برخی از احادیث در کتب روایی، پیامبر گرامی اسلام (ص)، به دلیل برخی شرایط خاص و اوضاع جامعه و روحیات مردم، از تبیین و اجرای حکم عدّه ای از افراد که از نظر ایشان مستحق قتل بودند، صرف نظر فرمود.

متن حدیث به شرح ذیل است:

وعن مجد بن یحیی ، عن أحمد بن مجد بن عیسی ، عن علی بن حدید،
عن جمیل بن دراج ، عن زرارة ، عن أحدهما علیهما السلام قال : قال
رسول الله صلى الله عليه وآله : لولا أني أكره أن يقال: إن مجدا
استعان بقوم حتى إذا ظفر بعدوه قتلهم ، لضربت أعناق قوم كثير.
(وسائل الشیعه، ج 28، ابواب حدّ مرتد)

یعنی: پیامبر اسلام فرمود: اگر نبود که خوش ندارم که دیگران
بگویند: مجد برای جنگ با دشمنان از افرادی کمک گرفت، اما بعد
از پیروز شدن بر دشمنانش، آن افراد را به قتل رساند، هرآینه
گردن گروه بزرگی را می زدم.

از این روایت به خوبی روشن می گردد که قتل برخی از افراد
خاصّ از نظر پیامبر گرامی اسلام، لازم بوده است، ولی به خاطر
پیشگیری از بدبینی مردم نسبت به پیامبر و جلوگیری از اتّهام آن
حضرت به ناجوانمردی، ایشان از کشتن آن افراد صرف نظر کردند.
بنا بر این، در صورتی که شرایط خاص و اوضاع جامعه هیچ تاثیری
نداشت، هرگز پیامبر اسلام (ص)، اجرای حکم قتل افراد مذکور را
معطلّ نمی گذاشت.

این امر به روشنی بر این حقیقت دلالت می کند که شرایط و متطلبیات اجتماعی و مقتضیات زمانی و مکانی خاص، نقش بارزی در تغییر و یا تعطیل حکمی شرعی، بویژه احکام حکومتی دارد.

تاثیر مکان در تشریح و تنفیذ احکام شریعت

در متون اسناد و مدارک اسلامی مشاهده می کنیم که امیر مؤمنان (ع)، برخی از احکام حکومتی را که در قرآن هم آمده است، به خاطر شرایط خاص مکانی، به اجرا نمی گذارد، تا مصلحتی بزرگتر حاصل گردد.

بر اساس روایات ذیل، روشن می گردد که باید از اجرای احکام حدود شرعی مانند حکم قطع دست سارق، به خاطر شرایط خاص مکانی و به منظور احراز مصلحتی مهمتر، خودداری شود. متن حدیث به این شرح است:

مجد بن یعقوب ، عن علي بن إبراهيم ، عن ابيه ، عن ابن فضال ، عن يونس ابن يعقوب ، عن أبي مریم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال :
قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا يقام علی أحد حد بأرض العدو.
(وسائل الشیعة، جلد 28)

یعنی: امام علی (ع) فرمود: هیچ حدّی بر هیچ فردی نباید در سرزمین دشمنان اجرا گردد.

بر مبنای این روایت، به روشنی معلوم می‌گردد که اگر شرایط خاص مکانی در اجرای حکم شرعی تاثیری نمی‌داشت، تفاوتی در تنفیذ احکام حدود، میان سرزمین مسلمین و بلاد دشمنان اسلام وجود نداشت.

بنا بر آنچه بیان شد، مقتضیات زمان، مکان و شرایط خاص اجتماعی، بر تبیین و تنفیذ احکام شریعت، تاثیری غیر قابل انکار دارند.

تأملی در فلسفه نسخ احکام شرعی

مسأله نسخ برخی احکام اسلامی توسط بسیاری از علماء و مفسران قرآن مجید، مطرح گردیده است. گرچه در تعداد موارد ناسخ و منسوخ، اختلاف نظر وجود دارد.

نمونه‌های ذیل، از جمله مواردی است که مورد اتفاق بسیاری از دانشمندان اسلامی و مفسران قرآن کریم قرار دارد:

مثال نخست:

آیه 12 از سوره مجادله، چنین آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً
ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.

یعنی: ای اهل ایمان، هنگامی که با پیامبر خدا گفت‌وگوی
محرمانه می‌کنید، پیش از آن، صدقه‌ای (برای مستمندان)
بپردازید. این امر، برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر قدرت
پرداخت ندارید، خداوند غفور و رحیم است.

اما در آیه 13 از همان سوره مجادله چنین می‌خوانیم:

أَشْفَعْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذ لَم تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ
عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا
تَعْمَلُونَ.

آیا خائف شدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه بپردازید؟ و
چون چنین نکردید و خدا نیز شما را بخشید، پس نماز را برپا دارید
و زکات را بپردازید و از خدا و رسول او فرمان برید، و خداوند به رفتار
و کردار شما آگاه است.

بسیاری از دانشمندان اسلام بر آنند که آیه شماره 13 از سوره
مجادله، نسخ کننده آیه شماره 12 از همان سوره است.

به این معنا که در آیه 12، از مردم خواسته شده است که در
صورتی که بخواهند سخنی را به صورت خصوصی با پیامبر گرامی
اسلام در میان بگذارند، باید مبلغی را به عنوان صدقه به

مستمندان پردازند. ولی آیه 13 ، بنا بر دلائلی مثل خودداری بسیاری از مردم از پرسش و عرض خصوصی با رسول خدا (ص)، حکم یادشده را لغو می کند و آیه قبلی را نسخ می نماید.

مثال دوم:

نمونه دیگر از مصادیق نسخ احکام شرعیه در زمان حیات رسول گرامی اسلام (ص) بر اساس سخن بسیاری از بزرگان دین، مسأله تغییر قبله مسلمین از "مسجد الأقصى" در شهر بیت المقدس به "کعبه مشرفه" در مکه مکرمه است.

به این معنا که مسلمانان به دستور پیامبر خدا (ص) بنا بر مصلحتی، برای مدّت زمانی معین، به سوی مسجد الأقصى نماز می خواندند.

اما پس از رخ دادن حوادثی مانند ایجاد شبهات و فرا فکنی های آزار دهنده توسط جمعی از یهودیان، و بر اساس شرایط خاصّ زمانی، رسول گرامی اسلام با بیان آیه های ذیل در سوره بقره، به مردم فرمان دادند تا از آن به بعد، به سوی کعبه نماز بگذارند:

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتَهُمْ عَنِ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ . وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا لِّتَكُوْنُوْا شُهَدَآءَ عَلٰى النَّاسِ وَيَكُوْنَ الرَّسُوْلُ عَلَيْنَكُمْ شٰهِيْدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَّتَّبِعِ الرَّسُوْلَ

مِمَّن يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ ۚ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ . قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ۗ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ۗ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۗ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ۗ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ .

یعنی: به زودی سفيهان از مردم می گویند: چه چیز مسلمانان را از قبله پیشین خود باز گردانید؟ (ای پیامبر) بگو: مشرق و مغرب از آن خداوند است ، و هر کسی را که او بخواهد، به راه راست هدایت می کند. شما را امت میانه ای قرار دادیم تا مشرف و گواه بر مردم باشید و پیامبر هم مشرف و گواه بر شماست. و ما آن قبله ای را که قبلا بر آن بودی تنها بدان جهت مقرر داشتیم تا بدانیم چه کسانی از پیروان پیامبر به گذشته (دوران جاهلیت) باز می گردند؛ گر چه این امر، جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت فرموده دشوار بود. خداوند، ایمان شما را ضایع نمی گرداند، زیرا او نسبت به مردم، رحیم و مهربان است. توجهات انتظار آمیز تو را به سوی آسمان می بینیم ، و هم اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم؛ به سوی مسجد الحرام رو کن ، و هر جا هستی روی خود را به آن سو بگردانید. کسانی که اهل کتابند به خوبی می دانند که این فرمان راستینی است

که از جانب پروردگارشان صادر شده است، و خداوند از رفتار آنها غافل نیست.

نتیجه:

دو موردی که بیان شد و بسیاری از موارد دیگر، دارای جنبه احکام مدیریتی و حکومتی هستند. گرچه مبحث تغییر قبله به دلیل ارتباط آن با نماز دارای بُعد عبادی نیز می باشد، اما در عین حال، با توجه به حوادث قبل و بعد از تغییر قبله، روشن می گردد که این مسأله دارای جنبه حکومتی و سیاسی نیز، بوده است. زیرا تعیین قبله مسلمانان، یک نماد مهم در جهت موضع گیری کلی پیامبر اسلام (ص) و امت اسلامی در برابر بدخواهان، محسوب می گردیده است.

نکته ای که در اینجا باید مطرح شود این است که با دقت و تأمل در آنچه بیان شد، حکمی الهی از جانب خداوند بنا به مصالحی معین به رسول گرامی اسلام (ص) و مسلمانان ابلاغ گردیده، ولی پس از مدتی نسبتاً کوتاه، تغییر شرایط و تحولاتی خاص در ظرف زمانی دیگر، باعث نسخ و زوال حکم قبلی گردیده و دستورالعملی جدید، جای آن را گرفته است.

پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که اگر در یک برهه کوتاه از زمان، یعنی دوران رسالت و حکومت پیامبر اسلام، تغییر شرایط زمانی و مقتضیات اجتماعی خاص، شارع مقدّس را بر آن داشته که از جزم گرایی در احکام صادره بپرهیزد و حکم پیشین را که برای زمان سابق وضع شده است، به دلیل تغییر شرایط و مصالح، تغییر دهد، و حکمی نوین را بر اساس مصالح جدید امت اسلامی و مقتضیات زمان و مکان به جای آن بنشاند، پس چگونه انتظار داشته باشیم که با گذشت قرن‌ها از زمان، و تغییرات شگرفی که در عرصه های گوناگون جهان اسلام و ساز و کارهای مدیریتی و حکومتی به وقوع پیوسته است، همچنان به احکام حکومتی متناسب با آن دوران، به صورت احکامی جزمی و تغییر ناپذیر بنگریم؟

عقلانیت و نقش آن در فهم شریعت

مکتب اسلام ، بیش از همه ادیان و مذاهب دیگر ، پیروان خویش

را به سوی خردورزی و استناد به عقل و حکمت فرا می خواند.

قرآن مجید ، انسان ها را به تفکر در آیات و نشانه های الهی

تشویق می کند و (در سوره ص ، آیه 29) چنین می فرماید :

" كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ "

یعنی : این قرآن ، کتابی مبارک است که آن را فرستاده ایم تا

مردم در آیات آن تعقل نمایند و خردمندان، یاد آور حقایق آن باشند.

عقل از دیدگاه اسلام ، زیربنای اساسی عقیده و معیار ارزشمند

معرفت انسان است.

قرآن مجید، بی خردی و عدم تعقل و تدبیر را قاطعانه مورد نکوهش

قرار می دهد و در آیه 62 از سوره مبارکه یس، چنین می فرماید:

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ.

یعنی: شیطان، جمع بزرگی از شما را گمراه کرد، آیا تعقل و تدبیر

نمی کنید؟

از اینرو ، امیر مؤمنان (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه،

چنین می فرماید:

**فَبِعَثِّ فَيْهَمِ رَسَلِهِ وَوَاتِرِ الْيَهْمِ انبِيَانِهِ لَيْسَتْ اُدْوَاهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ وَ
يَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِم بِالْتَّبْلِيغِ وَ يَشِيْرُوْا لَهُمْ دَفَائِنِ
الْعُقُوْلِ.**

یعنی: خداوند، پیامبران را به صورت پیاپی بر انگیخت، تا از مردم
بخواهند که به پیمان فطرت او عمل کنند، و نعمت های فراموش
شده را بیاورد شوند، و با تبلیغ دین خدا با مردم احتجاج کنند، و
گنجینه های عقل را برای آنان بر انگیزند.

پیامبر گرامی اسلام نیز، خردمندی را به عنوان میزان ارزش آدمیان
قلمداد می کند و در حدیثی که شیخ کلینی در کتاب اصول
کافی، باب "عقل و جهل" از آن حضرت روایت کرده است ، چنین
می فرماید :

**"إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تَبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا
كَيْفَ عَقْلُهُ".**

یعنی : اگر مردی را دیدید که بسیار زیاد نماز می خواند و بسیار
روزه می گیرد، به او افتخار نکنید ، تا آنکه بنگرید عقل و خرد او
چگونه است.

امیر مؤمنان (ع) نیز ، عقل را مساوی با زندگی و فقدان آن را در
حکم مرگ معرفی می کند و در این زمینه چنین می فرماید :
" وَ فَقَدَ الْعَقْلَ فَقَدَ الْحَيَاةَ ، وَ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِالْأَمْوَاتِ". (همان منبع).

یعنی : فقدان عقل ، در حکم فقدان زندگی است ، و یک انسان بی خرد تنها با مردگان قابل مقایسه است.

بنا بر این ، آن گوهری که به حیات انسان ارزش می بخشد ، عقل و اندیشه است.

بر این اساس ، امام جعفر صادق (ع) ، عقل را مایه هدایت انسان به آئین الهی و راه یافتن بشر به شاهراه سعادت ابدی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"من كان عاقلا كان له دين ، و من كان له دين دخل الجنة". (همان منبع)
یعنی: کسی که عقل دارد، دین هم دارد، و هرکه دین دارد، به بهشت راه خواهد یافت.

امام صادق (ع) در حدیث شریف دیگری، چنین می فرماید:
حجة الله على العباد النبي و الحجة فيما بين العباد و بين الله العقل.
(الكافي، جلد 1)

یعنی: حجّت خدا بر بندگانش پیامبر است، و حجّت میان بندگان و خداوند، عقل است.

امام کاظم علیه السلام در ضمن وصیت های خود به هشام بن حکم چنین می فرمایند:

"إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة، وأما الباطنة فالعقول". (کتاب تحف العقول)

یعنی: خداوند بر مردم دو حجت دارد: یکی ظاهری و دیگری باطنی. حجت ظاهری خداوند، پیامبران و امامان هستند، و حجت باطنی او، عقل و خردورزی است.

در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

"العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان". (الكافی، جلد 1)

یعنی: عقل آن است که خداوند با آن پرستیده می شود و بهشت در پرتو آن بدست می آید.

بر اساس این حدیث شریف، عقل سلیم، باعث شناخت دین حقیقی و روش صحیح پرستش خداوند و به تبع آن، موجب کسب بهشت برین می گردد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید :

أَمَّا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ، وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ. (تحف العقول).

یعنی: همه خوبی‌ها در پرتو عقل ادراک می‌شوند، و کسی که عقل ندارد، دین ندارد.

امام علی (ع) می فرماید:

أَلْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنَجِّي، وَالْجَهْلُ يُعْوِي وَيُورِدِي. (غررالحكم)

یعنی: عقل، هدایت می کند و نجات می بخشد، و نادانی گمراه می کند و نابود می سازد.

امام صادق (ع) در حدیثی دیگر، چنین می فرماید:

العقل دليل المؤمن. (الكافی، جلد 1)

یعنی: عقل، راهنمای انسان با ایمان است.

امام کاظم (ع) هم می فرمایند:

إن ضوء الروح العقل، فإذا كان العبد عاقلاً كان عالماً بربه وإذا كان عالماً بربه أبصر دينه. وإن كان جاهلاً بربه لم يقم له دين. وكما لا يقوم الجسد إلا بالنفس الحية، فكذلك لا يقوم الدين إلا بالنية الصادقة، ولا تثبت النية الصادقة إلا بالعقل. (کتاب تحف العقول، وصیّت امام کاظم (ع) به هشام)

یعنی: نورانیّت روح به عقل است، پس اگر انسان بنده ای عاقل باشد، عالم به پروردگارش خواهد بود، و اگر عالم به پروردگارش باشد، دین خود را با بصیرت و آگاهی خواهد یافت. اما کسی که جاهل به پروردگارش باشد، دین برای او فراهم نمی شود. همانگونه که بدن بدون جان نمی تواند قوام داشته باشد، دین هم بدون نیّت راستین برپا نمی گردد، و نیّت راستین هم فقط با عقل، تحقق می پذیرد.

امام رضا (ع) نیز، چنین می فرماید:

العقل هو الحجة على الخلق اليوم، يعرف به الصادق على الله فيصدقّه، و الكاذب فيكذّبه. (الكافی، جلد 1)

یعنی: امروز، عقل حجّت خداوند بر مردم است. آنچه راست است و به خدا نسبت داده می شود به وسیله عقل شناخته می شود و مورد تصدیق قرار می گیرد. و آنچه دروغ است و به خدا نسبت داده

می شود نیز، به وسیله عقل دانسته می شود و لذا مورد تکذیب قرار می گیرد.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید :

دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْعِطَّةُ وَالْعَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْبَالِعَقْلُ يَكْمُلُ وَهُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ. (الكافی)

یعنی: رکن انسانیت، عقل است، و از عقل، زیرکی، فهم، حفظ و دانش بر می خیزد. با عقل، انسان به کمال می رسد، و عقل، راهنمای انسان، بینا کننده او و کلید کارهای آدمی است.

نتیجه:

دین مبین اسلام اصیل، بیش از هر آئین و مکتب دیگر، به ارزشمندی عقل و خرد در فهم حقایق دین اهتمام می ورزد، تا جایی که فقدان **عقل** یا به کار نبردن خردورزی در شناخت حقیقت و مسئولیت ها را در حکم فقدان **دین** قلمداد می کند. همچنین آئین اسلام، عقل را به عنوان حجت و نماینده باطنی خداوند در وجود انسان ها معرفی می فرماید، و نیز، خردمندی را عامل شناخت امور حقّ و یا باطلی می داند که به خداوند نسبت داده شده است.

از سویی دیگر، عقل را موجب فهم درست روش عبادت و پرستش خدا و بدست آوردن بهشت جاودان معرفی می کند.

بر این اساس، عقل سلیم در فهم احکام الهی و نحوه پرستش خداوند که همان استنباط احکام شرعی و عمل به آن است، نقش اساسی را ایفا می کند.

آیا با وجود اینهمه تأکید اسلام بر عقل و خردورزی، می توان گفت: نقش عقل در کشف احکام شرعی در نزد برخی از نویسندگان علم اصول فقه شیعه، منحصر به مواردی جزئی چون **"مبحث مقدمه واجب"** و **"مبحث ضد"** و امثال آن خلاصه می شود؟

و یا در علم اصول فقه شافعی، بر اساس سخن غزالی در کتاب **"المستصفی"**، به مورد **"استصحاب"** منحصر می گردد؟

از دیدگاه اسلام مدرن، شارع مقدّس اسلام، عقل را به عنوان معیاری بارز و مستقل در جهت شناخت صحیح شریعت، و میزانی بی بدیل در امر استنباط احکام الهی از سایر منابع و مصادر فقه، مانند کتاب خدا قرآن، و سنت پیامبر (ص) و سخنان معصومین (ع) می داند.

مگر وجدان های پاک و فطرت الهی انسان می پذیرد که عقل، در تشخیص اصل **"دین حق"** از میان آئین های دیگر، نقش اساسی

را برعهده دارد، ولی در تشخیص "فهم حق" از امارات مندرج در شریعت از میان برداشت های نادرست، ابتر و بی تأثیر باشد؟ همانگونه که عقل، در اثبات اصل دین خداوند امری مقدّس است و نقش اصلی را بر عهده دارد، نباید تقدّس و نقش اساسی آن در فهم مبانی شریعت و اکتشاف روش صحیح عبادت و استنباط احکام الهی از سایر مصادر آن نیز، نادیده گرفته شود.

بنا بر این، در صورتی که برای یک آیه یا روایت قابل استناد، دو یا چند تفسیر و برداشت وجود داشته باشد، آن تفسیر و برداشتی صحیح است که مطابق حکم قطعی عقل باشد، و تفسیرهای دیگر که با عقل سلیم سازگاری ندارند، مردودند.

به عبارت دیگر، اگر برداشت ظاهری از یک آیه یا روایتی مخالف حکم عقل باشد، آن برداشت ظاهری اعتباری ندارد، و باید آن آیه و روایت به نحوی تفسیر شوند که مطابق حکم عقل باشند.

همچنین، اگر نصّ روایتی با حکم قطعی عقل در تضادّ و تعارض باشد، معلوم می گردد که آن روایت، حدیثی جعلی است، و مهمتری شرط اثبات صدور را ندارد. زیرا، از پیشوایان معصوم و حکیم، تنها سخن حکیمانه صادر می گردد.

در اسلام مدرن، همانگونه که قبول اصل دین باید بر اساس عقل باشد، نه تقلید کورکورانه و نه احساسات سطحی، فهم شریعت نیز باید بر مبنای مطابقت با عقل و خردورزی استوار گردد. در غیر این صورت، نقض غرض حاصل می شود. نمی توان گفت: عقل، در اثبات اصل دین اسلام، حجتی مقدّس است ولی پس از اینکه کار او در اثبات اصل دین به پایان رسید، حجیت و تقدّس خود را در فهم معارف و احکام شریعت از منابع دیگر فقه اسلامی از دست می دهد و باید منزوی شود.

توصیه به حوزه های علمیه

توصیه ما به حوزه های علمی اسلامی این است که راهی را که برخی از بزرگان شیعه در اعلاّی کلمه عقل و نقش آن در استنباط احکام شرع آغاز کرده اند، با قوّت ادامه دهند، و تلاش گسترده تری را در زمینه قدرت کشف عقل عملی و کنکاش عقل نظری در فهم احکام دین به عنوان منبعی مستقل و همچنین، به عنوان معیاری غیر قابل اغماض در ادراک مجموعه دستورات عملی های شریعت از دیگر منابع و مصادر فقه اسلامی، مبذول دارند، و از این رهگذر، نقش اصلی این "حجّت باطنی خداوند" را به او باز گردانند.

یکی از افتخارات پیروان اهل بیت پیامبر (ص) این است که برخی از فقهای بزرگ آنان (مانند شیخ مفید) بیش از هزار سال قبل، بر اهمیت عقل به عنوان طریقی اساسی برای کشف حکم شرع از منابع دیگر فقه، مانند کتاب و سنت تأکید کرده اند.

مجد بن مجد بن نعمان، مشهور به "شیخ مفید" (متولد حدود سال 336 هجری قمری) در کتاب "المسائل الصاغانية"، عقل را در کنار سمع، عامل شناخت حکم الهی قلمداد نموده است.

علاوه بر این، مجد بن احمد بن ادريس بن حسين حلّی، معروف به "ابن ادريس" (متولد سال 543 هجری قمری) در کتاب معروف خود "السرائر"، عقل را به عنوان منبعی مستقل در جهت شناخت احکام شریعت معرفی فرموده است.

پس از ابن ادريس، بزرگان دیگر شیعه مانند محقق حلّی در کتاب "المعتبر" و دیگر دانشمندان، راه ایشان را ادامه داده اند.

حوزه های علمیه را چه می شود که پس از گذشت حدود هزار سال از طرح عقل به عنوان طریق کشف احکام شریعت از دیگر منابع آن و یا به عنوان منبع مستقل در فهم حکم دین، برخی از گویندگان و نویسندگان علم اصول الفقه در دوران معاصر ما، چنان این "حجت باطنی خدا" و "اول ما خلق الله" یعنی عقل را به

حاشیه می رانند، که در قفس تنگ اموری جزئی مانند مسأله "ضدّ" و مبحث "مقدمه واجب" محدود و محصور گردد.

جمعی از این گروه، در توجیه به حاشیه راندن عقل، به برخی از اخبار آحاد تمسک جسته اند. به عنوان مثال، آنها مدّعی هستند که بر اساس روایتی، دین را نمی توان از طریق عقل به دست آورد. "انّ دین الله لایصاب بالعقول".

در حالی که :

اولاً: اشخاص یادشده، پاره ای از حدیث (یعنی کلمه عقل) را ذکر کرده اند ولی از بیان وصف آن که نشان می دهد مقصود از عقل در این روایت، عقل ناقص است، خودداری ورزیده اند. به منظور روشن شدن این حقیقت، اصل حدیث را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

در روایت مذکور، چنین آمده است:

انّ دین الله لایصاب بالعقول الناقصة و الآراء الباطلة. (بحار الانوار، جلد 2) یعنی: دین خدا با عقل های ناقص و آراء باطل، به دست نخواهد آمد.

بنا بر این عبارت، روایت مذکور، حجّیت عقل های ناقص (مانند فهم افراد کودن و ابله) و نظریه های بی اساس را در استنباط احکام شرعی انکار می کند، نه عقل سلیم که حجّت باطنی خدا نامیده

شده، و نه احکام قطعی عقل را که مورد ائتفاق همه خردمندان عالم است.

ثانیا: حتی اگر فرض کنیم که حدیثی به عنوان خبر واحد یافت شود که نقش عقل را به صورت مطلق هم انکار می کند، چنین خبر واحدی در برابر انبوه آیات قرآنی و روایات معتبری که اعتبار عقل به عنوان راه شناخت شرع و معیار استنباط احکام اسلامی از منابع دیگر فقه را به روشنی اثبات می کند، تاب تحمل و مقاومت ندارد و از حیث انتفاع ساقط می گردد، و همانگونه که قبلا توضیح دادیم، حجّیت قطعی اعتبار عقل در پرتو دلایل متقن یادشده، فقدان شرط اثبات صدور چنین خبر واحد فرضی را آشکار می سازد.

دانش بشری و نقش آن در فهم شریعت

اسلام، بیش از هر آئین دیگر، نسبت به دانش و دانشمندان اهتمام ورزیده است.

واژه "علم" و مشتقات آن بیش از هفتصد مرتبه در قرآن مجید تکرار شده است. این غیر از آمار کلمات مشابه دیگری مانند حکمت، تفکر و امثال آنها می باشد.

نخستین آیاتی که بر پیامبر گرامی اسلام (ص) در مکه نازل شد، از خواندن، نوشتن، و آموزش علوم به انسان ها سخن می گوید. در آیات یادشده که در آغاز سوره "علق" آمده است، چنین می خوانیم:

"اَفْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ «1» خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ «2» اَفْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ «3» الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ «4» عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ «5»".

یعنی: بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از خون بسته خلق کرد. بخوان، که پروردگارت بزرگوار تر است. آنکه نوشتن با قلم را آموخت. و به انسان، آنچه را نمی دانست تعلیم فرمود. همچنین در آیه 11 از سوره مجادله به رفعت مقام دانشمندان از دیدگاه خداوند اشاره شده و چنین آمده است:

"يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ".

یعنی: خداوند، اهل ایمان و اهل علم را بزرگی بخشیده و ترفیع درجه داده است. خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است. در سوره "الزمر" ، آیه 9 ، از مقام دانشمندان تجلیل به عمل آمده و خردمندان ، مورد ستایش قرار گرفته اند:

"قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ"

یعنی: آیا آنانکه می دانند با آنانکه نمی دانند مساوی هستند؟!، تنها خردمندان متذکر و یادآور می شوند.

قرآن مجید، در آیه 114 از سوره "طه"، از پیامبر گرامی اسلام خواسته است تا در دعا و نیایش خود، از خدا بخواهد تا بر علم و دانش او بیفزاید:

"وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا".

یعنی: بگو: خدایا ! دانش بیشتری به من عطا فرما.

در راستای این تأکید بالغ قرآن بر ارزش علم و عالم، رهبران ما نیز، به تفسیر و توضیح آیات یادشده پرداخته اند و سخنان نغزی را بیان داشته اند که نمونه هایی از آنها را یادآور می شویم:

پیشوای معصوم، امام باقر (ع) می فرماید:

"عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد". (میزان الحکمة)

یعنی: دانشمندی که مردم از دانش او بهره مند شوند، از هفتاد هزار عابد بالاتر است.

به همین مناسبت، تفکر و اندیشه از دیدگاه اسلام، به عنوان یکی از بالاترین عبادات محسوب می شود.

امام صادق (ع) می فرماید:

"تفکر ساعة خیر من عبادة سنة". (تفسیر العیاشی، ج 2؛ عوالی الثالی،

ابن ابی جمهور احسائی، ج 2؛ بحار الانوار، علامه مجلسی)

یعنی: یک ساعت اندیشیدن، بهتر از یک سال عبادت است.

پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید:

العلماء ورثة الأنبياء يحبهم أهل السماء . (میزان الحکمة)

یعنی: دانشمندان، وارثان پیامبراند، و اهل آسمان ها آنان را دوست دارند .

روایات ذیل نیز، از سخنان رسول خدا (ص) از همان مصدر است:

العلماء أمناء الله على خلقه.

دانشمندان، امینان خدا بر خلق او هستند.

العالم بين الجهال كالحي بين الأموات.

دانشمند میان نادانان، مانند زنده در میان مردگان است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إذا كان يوم القيامة جمع الله (عزَّ وجلَّ) الناس في صعيد واحد

ووضعت الموازين، فيوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء، فيرجح

مداد العلماء على دماء الشهداء. (میزان الحكمة)

یعنی: هرگاه روز قیامت فرا برسد، خداوند عزوجل، همه مردم را در

یک عرصه گرد هم می آورد و ترازوهای سنجش اعمال مردم قرار

داده می شود. پس، خون شهدا با مرکب قلم دانشمندان سنجیده

می شود، پس مرکب قلم دانشمندان بر خون شهیدان راه خدا

ترجیح داده می شود.

پیامبر گرامی (ص) می فرماید:

ركعتان يصليهما العالم أفضل من ألف ركعة يصلها العابد. (میزان

الحكمة)

یعنی: دو رکعت نمازی که یک دانشمند بخواند، از هزار رکعت نماز یک عابد بالاتر است.

رسول خدا (ص) در حدیث دیگر می فرماید:

**من استقبل العلماء فقد استقبلني، ومن زار العلماء فقد زارني،
ومن جالس العلماء فقد جالسني، ومن جالسني فكأنما جالس
ربي.** (کنز العمال، ح 28883)

یعنی: هرکه از دانشمندان استقبال کند، از من استقبال کرده است، و هرکه دانشمندان را زیارت کند، مرا زیارت کرده است، و هرکه با دانشمندان همنشین باشد، با من مجالست نموده است، و هرکه با من همنشین گردد، در جوار حق قرار گرفته است.

بدلیل این اهتمام فوق العاده اسلام و قرآن به علم، دکتر هانری گُربن، اسلام شناس معروف فرانسوی، درباره این بعد ارزشمند قرآن چنین می گوید :

"هیچ اندیشه ای به اندازه قرآن محمد (ص) انسان را به دانش فرا نخوانده است، تا آنجا که نزدیک به نهصد و پنجاه بار در قرآن، از "علم" و "عقل" و "فکر" سخن رفته است". (قرآن از دیدگاه 114 دانشمند).

این جلوه زیبای کلام وحی در کتاب آسمان ما قرآن، باعث شده تا **یوهانس گوته**، شاعر و نویسنده معروف آلمانی، زبان به توصیف آن بگشاید و چنین بگوید :

"سالیان دراز، کشیشان از خدا بی خبر، ما را از پی بردن به حقایق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن دور نگاه داشتند؛ اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش نهادیم و پرده تعصب را دریدیم، عظمت احکام مقدس قرآن، بهت و حیرت عجیبی در ما ایجاد نمود. به زودی این کتاب توصیف ناپذیر، محور افکار مردم جهان می گردد". (همان منبع).

دستاورد تاکید قرآن بر علم

اینک ببینیم این رویکرد ارزشمند قرآن و اسلام نسبت به اهمّیت دانش و دانشمندان، چه نتایج درخشانی را در عالم اسلام و جهان بشریت به بار آورده است.

توصیه قرآن به آموزش علوم و گرامیداشت دانشمندان، نسل های افتخار آفرینی از فرزندگان و فرهیختگان بزرگ و متخصصان در علوم گوناگون را در دامان جهان اسلام پرورش داد، که هریک از آنها مانند ستاره ای پرفروغ در آسمان دانش بشری می درخشد.

به گواهی مورخان نامدار، دانشمندان مسلمان در برهه هایی از تاریخ، بزرگترین پرچمداران دانش در سراسر جهان بوده اند. به عنوان مثال، **ویل دورانت**، در کتاب خود "تاریخ تمدن" به این نکته اشاره می کند که:

"پیدایش تمدن اسلام، از حوادث بزرگ تاریخ است. اسلام طی پنج قرن، از سال 81 تا 579 هجری، از نظر نیرو و نظم و بسط قلمرو و اخلاق نیک و تکامل سطح زندگی و قوانین منصفانه انسانی و ادبیات و پژوهش های علمی و پیشرفت علوم و طب و فلسفه، پیشاهنگ جهان بوده است".

با مطالعه تاریخ علم و فلسفه به این نتیجه می رسیم که پس از دوران انحطاط علم و فلسفه در یونان، کاروان دانش آن دیار از آتن به مصر و شام منتقل شد.

بروز جنگ های طولانی و طاقت فرسا ، موجب فروپاشی نظام آتن در سال 327 قبل از میلاد و انضمام یونان به امپراطوری روم در سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط وحشتناک آن سامان و ظهور و رواج مکاتب مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان ، عرصه را بر دانشمندان و فیلسوفان آن دیار تنگ کرد.

دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه و تربیت نسل جدیدی از فیلسوفان در آن دیار ، زمینه را برای ظهور مکاتب فلسفی دیگری را مانند مکتب "نوفیثاغوری" و مکتب "نوافلاطونی" فراهم ساختند.

نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغوری" عبارتند از : "نیگیدیوس فیگولوس" ، "سوتیون" ، "آپولونیوس تیانی" و "نیکوماخوس گراسایی".

بنیانگذار مکتب "نوافلاطونی" هم شخصی به نام "آمونویوس ساکاس" بوده که سمت استادی "افلوپین" (متوفای سال 270 میلادی) را بر عهده داشته است.

پس از ظهور اسلام ، دانش و فلسفه یونانی از طریق مصر ، به حوزه های علمیه اسلامی وارد گردید و تدریس علوم و مکاتب فلسفی یونانی در کنار علوم اسلامی، در حوزه درس پیشوایان اسلام در شهر مدینه ، مورد اهتمام قرار گرفتند.

انواع علوم دینی و انسانی در قرن اول هجری به همت امام محمد باقر (ع) متولد سال 57 هجری ، و امام جعفر صادق (ع) ، متولد سال 83 هجری ، در حوزه علمیه و دانشگاه شهر مدینه منوره تدریس می شد.

این حرکت دو پیشوای بزرگ اسلامی ، جنبش علمی عظیمی را در جهان اسلام به وجود آورد و تحولات گسترده ای را در توسعه مکاتب فکری آن دوران ، رقم زد.

در این دوران، همزمان با رشد و توسعه دانش های کلام، تفسیر، حدیث، تاریخ و فلسفه، دانشمندان نامداری در زمینه های علوم تجربی مانند علم شیمی، نجوم، پزشکی، تشریح، گیاه شناسی و امثال آنها پا به عرصه وجود نهادند.

به عنوان مثال، جابر ابن حیان، معروف به پدر علم شیمی، در مکتب امام صادق به تحصیل اشتغال داشت. از دیگر شاگردان آن حضرت در علوم تجربی، مفضل ابن عمر است که کتاب او در توحید، نشانه تخصص وی در علوم پزشکی و تشریح است.

انتشار اندیشه های فلسفی در جهان اسلام ، موجب ظهور فیلسوفانی مانند "یعقوب الکندی" معروف به فیلسوف عرب ، متولد سال 185 هجری و متوفای سال 260 هجری گردید.

الکندی، به زبان های یونانی و سریانی آشنایی داشت و بسیاری از کتب علمی و فلسفی یونان را به عربی ترجمه کرد. وی مبانی فلسفی خویش را در رساله ای به نام "الفلسفة الاولى" تبیین نمود.

در قرن سوم هجری ، شخصیت هایی علمی و فلسفی بزرگی مانند ابو نصر فارابی ، متولد حدود سال 258 و متوفای سال 339 هجری؛ و مجد ابن زکریا رازی ، متولد سال 251 هجری ظهور کردند.

در قرن چهارم هجری ، فیلسوفانی مانند "ابن مسکویه" ، متولد سال 320 یا 330 هجری و دانشمندان نامداری مانند "ابن سینا" ، متولد سال 370 هجری ، به گسترش دانش و فلسفه پرداختند. بیشترین تلاش "ابن مسکویه" در فلسفه ، به بررسی اصول و مبانی علم اخلاق اختصاص دارد. آثار معروف او در این زمینه عبارتند از کتابهای "ترتیب السعادة" ، "جاویدان خرد" و "تهذیب الاخلاق".

ابن سینا با نوشتن کتابهای ارزشمندی در فلسفه مانند کتاب بزرگ "الشفاء" و "الإشارات و التنبیها" ، به تبیین فلسفه مشائی همت گماشت و یک نظام فلسفی مدوّن را به جهان علم و

حکمت ارائه داد. همچنین وی در علم پزشکی، کتاب "قانون" را به رشته تحریر در آورد که به مدت پانصد سال در دانشکده های پزشکی دنیای غرب تدریس می شد. ابن سینا در دیگر رشته های علمی نیز کتابهای سودمندی نگاشت که بسیاری از آنها در مجموعه گرانبهای "الشفاء" گرد آمده است.

همچنین برخی از دانشمندان دیگر در رشته های علمی گوناگون ، مانند "ابو ریحان بیرونی" ، منجم و ریاضیدان بزرگ، متولد سال 362 هجری ؛ و "مجد ابن یوسف خوارزمی" ، اندیشمند نامدار جهان، متوفای سال 387 هجری نیز ، در این دوران زندگی می کردند. ابوریحان بیرونی مکاتباتی علمی با فیلسوف دیگر معاصرش یعنی "ابن سینا" داشته است و در سفر سلطان محمود غزنوی برای فتح هندوستان ، همراه او بوده و نتیجه مشاهدات خود را در آن سرزمین در نوشتارهای خویش مانند کتاب "تحقیق ما للهند" به رشته تحریر در آورده است. وی در این نوشتار ، به بیان مذاهب و مکاتب فلسفی هندوستان پرداخته و مشترکات فلسفه یونان و حکمت هند و برخی از مفاهیم تصوف در اسلام را تبیین کرده است.

خوارزمی نیز در دانشنامه بزرگ خود به نام "مفاتیح العلوم" ، دانشها را به دو بخش بدین شرح تقسیم کرده است: بخش نخست ، شامل علم فقه ، علم حدیث ، ادبیات ، علم عروض و کتابت می باشد. اما بخش دوم ، دانشهای منطق ، فلسفه ، ریاضیات ، هیأت ، طب و طبیعیات را در بر می گیرد.

در قرن پنجم هجری ، به شخصیت "ابن باجه" برخورد می کنیم که متولد اواخر این قرن است. ابوحامد مجد غزالی ، متولد سال 450 هجری نیز ، در این سده می زیسته است. وی کتاب "مقاصد الفلاسفه" را که تلخیصی از فلسفه یونان است به رشته تحریر درآورده و کتاب "تهافت الفلاسفه" را در ردّ مکاتب فلسفی رائج آن دوران نوشته است. نامبرده در رشته های دیگری مانند روانشناسی و علم اخلاق نیز، آثاری را مانند کیمیای سعادت و احیاء العلوم، از خود به جای گذاشته است.

در این دوران های طلایی، دانشمندان بزرگی در رشته هایی پزشکی مانند کمال الدین فارسی، ابوالقاسم زهراوی (جراح)، عمّار موصلی (جراح چشم) و رازی (صاحب کتاب الحاوی و طبّ منصورى) پا به عرصه وجود نهاده اند.

نتیجه:

در اسلام مدرن که برخاسته از اسلام اصیل است:

- یک ساعت تفکر، از یک سال عبادت برتر و بالاتر است.
- یک دانشمند ارزشمند، باید بیشتر از هفتاد هزار زاهد و قدّیس، مورد تکریم و تقدیس مردم باشد.
- مطالعه کتاب مفید، از نماز و روزه های مستحبی بالاتر است.
- تدبّر در آیات قرآن از قرائت ظاهری آیات، به مراتب ارزشمندتر است.
- کتاب خوانی و درس و بحث، حتی در شبهای قدر، از هر عبادت دیگر مستحبّی، در نزد خداوند با ارزش تر است.
- اگر ظاهر آیه ای از قرآن یا روایتی مستند در برداشت و فهم برخی از مخاطبان با یافته های قطعی و بدیهیات علمی بشر (نه یافته های ظنی و غیر ثابت) مغایرت داشته باشد، باید آن آیه و روایت به گونه ای تفسیر و تبیین شوند، که سازگار با علم باشند. زیرا خداوندی که خالق علم و آفریننده دانشمندان است، هرگز سخنی بر خلاف بدیهیات علمی نمی گوید. بنا بر این، اگر چنین موردی به نظر برسد، پس اشکال از برداشت و فهم برخی از مفسران آیات و روایات است که مفهوم صحیح

آن را نتوانسته اند به دست آورند، نه در معنای حقیقی آن آیه
و یا روایت مستند.

آزادی انسان و نقش آن در فهم شریعت

اسلام ، دین آزادگی و آزاد اندیشی است و قرآن کریم ، پیامبر بزرگ اسلام (ص) را به عنوان پیام آور رهایی و منادی آزادی معرفی می کند و چنین می فرماید :

"الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ". (سوره اعراف ، آیه 157).

یعنی : مؤمنان کسانی هستند که از پیامبر خدا پیروی می کنند که او را در تورات و انجیل یافته اند و آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد و از کارهای ناروا باز می دارد و امور پاکیزه را حلال و امور پلید را بر آنان حرام می کند و آنان را از بار مشقت و یوغ سختی ها رها می سازد.

همچنین، در زمینه آزادی انسان ، امام علی (ع) در نهج البلاغه چنین می فرماید:

"لا تكن عبد غيرك، فقد جعلك الله حراً".

یعنی: برده دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.

آزادی اندیشه و انتخاب دین

آیین اسلام ، پیروان خود را به آزادمنشی و شنیدن افکار و اندیشه های گوناگون و انتخاب بهترین آنها فرا می خواند. قرآن مجید به روشنی به این حقیقت اشاره می کند و (در سوره الزمر ، آیه 17 و 18) در این زمینه چنین می فرماید :

"وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَمَنبَرٌ مِّنَ عِبَادٍ . الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأَلْبَابُ".

یعنی : برای آنانکه از پرستش طغیانگران اجتناب کردند و به سوی خدا بازگشتند ، خبر رستگاری است. پس مژده ده بندگان مرا ، آنانکه سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند. آنان راه یافتگان به سوی خدا و خردمندانند.

این فراخوان افتخار آمیز به بررسی بینش ها و گرایش های گوناگون و انتخاب بهترین آنها با آزادی فکر ، بدان جهت است که شریعت اسلام ، مکتبی غنی و سرشار از دلائل استوار است و بر مبنای منطق و استدلال بنیانگذاری شده و طوفان های افکار و

اندیشه های مخالف و ایدئولوژی های متعارض ، نمی تواند آن را متزلزل گرداند.

بر این اساس ، آیین اسلام ، هرگونه تقلید کورکورانه در اصول دین و مبانی جهانبینی را مردود می شمارد و آن را با ارزش های الهی، در تضاد کامل قلمداد می کند. قرآن کریم (در سوره زخرف ، آیات 23 تا 25) پیرامون این ویژگی اسلام چنین می فرماید :

"وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ تَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُنْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ . قَالَ أُولُو جُنُودٍ مِّمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ . فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ."

یعنی : اینچنین است که ما هیچ رسولی را پیش از تو به دیاری نفرستادیم ، مگر اینکه زر اندوزان و دنیا پرستان به آنان گفتند : ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و از راه آنان پیروی می کنیم. پیامبر به آنان گفت: اگر من بهتر از آیین پدرانتان بیاورم ، باز هم از آنان تقلید می کنید؟

آنان گفتند : ما به رسالت شما کافریم.

(خداوند می فرماید:) پس ما از آنان انتقام گرفتیم ، بنگر فرجام کار تکذیب کنندگان چگونه است؟.

از سوی دیگر، قرآن کریم در آیه 256 از سوره بقره، در زمینه آزادی انسان ها در انتخاب دین، چنین می فرماید:

لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي.

یعنی: در پذیرش دین ، اکراه و اجباری نیست. (زیرا) راه هدایت از بیراهه و گمراهی ، تبیین و آشکار گردیده است.

نتیجه:

- انسان ها باید در انتخاب جهانبینی و ایدئولوژی و گزینش دین خود آزاد باشند. هیچکس حق ندارد مردم را با توسل به زور، وادار کند تا دین معینی را بپذیرند.
- بر اساس آیات روشن قرآن ، پیروی کورکورانه از گذشتگان و تقلید در اصول عقائد و مبانی جهانبینی، از دیدگاه اسلام پذیرفته نیست و هرکسی باید بتواند به فراخور حال خویش ، اصول دین خود را با دلیل و برهان به اثبات برساند.
- سختگیری های افراطی که به اسم اسلام در زمینه چاپ و نشر کتابها، مطبوعات و دیگر منشورات در برخی از کشورهای

اسلامی صورت می گیرد، نباید به نام دین اسلام تمام شود. زیرا دین خدا، مبتنی بر آزادی انتخاب مردم است تا سخنان موافق و مخالف را بشنوند و آزادانه آنچه را بهتر است برگزینند. همانطور که در ضمن آیات گذشته بیان شد، خدای بزرگ در قرآن شریف که مهمترین سند احکام شریعت اسلام است چنین می فرماید:

"مژده ده بندگان مرا ، آنانکه سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند. آنان راه یافتگان به سوی خداوند و خردمندانند."

البته منظور ما از سختگیری های افراطی، منع بیان آزادانه عقائد گوناگون و دیدگاه های متفاوت است، نه چاپ و نشر مطالب مبتذل و تصاویر مستهجن که بر خلاف عقل سلیم و فطرت پاک انسانی است.

- استنباط اکثر فقها از یک دسته از روایات که اخبار آحاد هستند، مبنی بر حکم اعدام هر مرتد فطری و عدم توبه دادن یا عدم پذیرش توبه او، باید مورد بازنگری قرار گیرد، زیرا:

اولا: این حکم که برگرفته از دسته ای از روایات است که برخی از آنها ظنّی الصدور و برخی دیگر هم ظنّی الدلاله هستند، با نصّ صریح آیات قرآن که به آنها اشاره شد، منافات دارد که اکراه و اجبار در تحمیل دین و تقلید بی دلیل را صریحا نفی می نمایند.

اما آیاتی که در خصوص افراد مرتدّ وارد شده (مثل آیه 177 از سوره آل عمران) و مورد استدلال آن گروه از فقها قرار گرفته است، مشخصا به حکم اعدام و عدم قبول توبه مرتدّ فطری، تصریح نمی کنند. به عبارت دیگر، آیه ای در قرآن نیست که برای مرتدّ فطری با صراحت، حکم اعدام صادر کند. همچنین، آیه ای در قرآن مجید وجود ندارد که عدم قبول توبه مرتدّ فطری را بیان نماید. اما در مقابل، همچنان که ملاحظه فرمودید، آیات واضح و روشنی در قرآن کریم، آزادی اندیشه و انتخاب دین و نفی اکراه و اجبار در تحمیل دین را به اثبات می رساند.

آیا دانشمندی که در آیات قرآنی که آزادی اندیشه و آزادی انتخاب دین را اثبات می کنند تدبّر کند می تواند از یک سو بگوید: بر اساس آیات قرآن که به آنها اشاره شد، هر مسلمانی باید به فراخور حال خود، اصول دین را با دلیل و برهان استدلال کند و با دلائل قانع کننده به صورت آگاهانه و آزادانه و بدون اجبار و اکراه

بپذیرد، ولی از سوئی دیگر، اگر یک فرد مسلمان مطالعه و بررسی کرد و قانع نشد و بر این اساس، اصول دین یا ضروریات دین را انکار کرد، باید اعدام شود؟ حتی اگر هم توبه کند و به راه راست برگردد، فایده ای ندارد و حکم اعدام او باید اجرا گردد؟! سخن یادشده مثل این است که به کسی بگویند: شما در اعتقاد به اصول دین خود آزاد هستی با آگاهی و آزادی، دین را بپذیری یا اینکه نپذیری، ولی اگر بگویی که نمی پذیری و انکار نمایی، باید اعدام شوی!!

چنین سخنی، در تناقض با آیات روشن قرآن مجید است.

ثانیا: عقل سلیم، این حقیقت را روشن می سازد که دین، عبارت است از مجموعه اعتقادات قلبی و معارف الهی، و روشن است که اکراه و اجبار و تهدید به اعدام و امثال آن، در زمینه باور های قلبی، تأثیر ندارد و مفید فایده نیست.

ثالثا: در میان روایات و خبرهای واحدی که گروهی از فقها برای اثبات حکم اعدام مرتدّ به آنها استدلال کرده اند، تعارض هایی آشکار مشاهده می شود.

مثلا در زمینه توبه دادن مرتد فطری، برخی از روایات بر آنند که امام علی (ع)، از یکی از مسلمین که مرتد فطری شده بود (قبل از اینکه به اعدام او حکم کند)، **از وی خواست که توبه کند.** (وسائل الشیعه، أبواب حد المرتد، باب أن المرتد عن فطرة قتله مباح لكل من سمعه، حدیث 4).

در حالی که در حدیث بعدی (حدیث شماره 5 از همان باب) چنین می خوانیم که امام باید مرتد فطری را اعدام کند و **نباید از او بخواهد که توبه کند.**

از سویی دیگر، در روایت سوم از باب اول از ابواب حدّ مرتد در کتاب وسائل الشیعه، این عبارت آمده است: **"علی الامام أن یقتله"**، یعنی بر امام است که مرتدّ را بکشد. در حالی که در ضمن همین روایت از همان باب چنین آمده است: **"فان دمه مباح لمن سمع ذلك منه"**.

یعنی: خون مرتدّ حلال است برای کسی که از او این مطلب را بشنود.

بر مبنای بخشی از روایت مذکور، فقط امام است که می تواند دستور اعدام مرتد را صادر کند، در حالی که بر اساس بخش دیگری از همام روایت، هرکسی که از دیگری بشنود که مرتدّ شده است، می تواند وی را به قتل برساند.

عدم انسجام میان همه احادیث ابواب "حدّ مرتد" ، جای این سؤال را باقی می گذارد که با وجود آیات روشنی از قرآن که اکراه و اجبار در تحمیل دین را نفی می کند، آیا می توان به صورت یک طرفه به این دسته از روایات برای اثبات سخت ترین مجازات ها یعنی مجازات اعدام برای کسی که مرتد می شود و به صورت مسالمت آمیز، از دین اسلام خارج می گردد، متمسک شد؟ یا (در صورت اثبات صدور روایات مذکور به صورت قطعی) باید به دنبال راه جمع میان آیات و روایات بود؟

این در حالی است که از دیدگاه دین مبین اسلام، ما مأمور به رعایت احتیاط فوق العاده در زمینه احکام مربوط به اموال و دماء مردم هستیم. از سویی دیگر، در کتاب "حدود" از کتب روایی آمده است که: "ادراؤا الحدود بالشبهات". یعنی: در صورتی که در مورد حدّی از حدود، شبهه ای به وجود بیاید، آن حدّ را دفع کنید. (وسائل الشیعة، کتاب الحدود، باب 24)

این امر به احتیاط، شامل مقام تبیین و صدور حکم و مقام اجرای آن می باشد.

دیدگاه ما در بیان راه جمع میان آیات قرآنی و روایات مذکور (در صورت اثبات صدور احادیث یادشده به صورت قطعی) این است که آن دسته از روایات که مورد استدلال گروه مذکور از فقیهان قرار

گرفته که قائل به اعدام مرتد فطری هستند، مربوط به کسانی بوده است که علاوه بر ارتداد لفظی در مرحله بیان، در مرحله عمل نیز، دست به شورش مسلحانه بر علیه نظام و جامعه مسلمانان می زدند و امنیت اجتماعی و موجودیت نظام را با توطئه و اقدام خشونت آمیز به خطر می انداختند، یا کسانی که پس از ارتداد، نقش ستون پنجم دشمنان اسلام را ایفا می کردند و در مسیر براندازی نظام و فروپاشی جامعه، تلاش می نمودند.

البته این حکم نیز، منوط به قطعی الصدور بودن و قطعی الدلالة بودن روایات مذکور است. مضاف بر اینکه به خاطر قرار گرفتن این مسأله در زمره احکام حکومتی و مدیریتی، مشمول تطوّر و تغییر پذیر بودن مبانی حکومتی می باشد، و می تواند با حکم دیگری جایگزین گردد.

اما فردی که صرفاً در مرحله بیان، نسبت به معتقدات اسلامی قانع نگردد و مرتدّ شود، و در عین حال، دست به حمله و شورش خشونت بار بر علیه نظام و جامعه اسلامی نزند، قطعاً مشمول حکم اعدام و عدم قبول توبه نخواهد بود.

راه صحیح اقناع چنین فردی، توضیح عقائد و اندیشه های
اسلامی به صورت منطقی و استدلالی، و پاسخ مستدل به
شبهات وی است، نه تهدید به مجازات اعدام و عدم قبول توبه او.

عدالت و نقش آن در فهم شریعت

دین مبین اسلام، برپا ساختن و مراعات عدالت را رسالت مشترک همه پیامبران و همه کتاب های آسمانی معرفی می کند و چنین می فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (سوره حدید، آیه 25).

یعنی: ما پیامبران خود را با دلائل روشن فرستادیم، و کتاب آسمانی را همراه آنان نازل کردیم، تا مردم، عدالت را برپا دارند.

در جای دیگر قرآن شریف، چنین می خوانیم:

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ . (سوره نساء، آیه 58)

یعنی: هرگاه میان مردم حکم می کنید، به عدالت حکم کنید.

قرآن مجید در سوره شورا خطاب به پیامبر گرامی اسلام (ص)

چنین می فرماید:

وَقُلْ أَمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ (سوره شوری، آیه

شماره 15)

یعنی: ای پیامبر، به مردم بگو : من به آنچه خداوند از کتاب

آسمانی فرو فرستاده است ایمان آورده ام، و به من فرمان داده

شده است که عدالت را در بین شما مراعات نمایم.

در سوره مائده نیز، چنین آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ ۗ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا ۗ اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ (سوره مائده، آیه 8).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تنها برای خدا قیام کنید، و گواهان به عدالت باشید. دشمنی با گروهی، شما را به ترک عدالت نکشانند! عدالت پیشه سازید، که به پارسایی نزدیکتر است.

در سوره مبارکه "نحل" نیز، چنین می خوانیم:

"إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ". (سوره نحل آیه 90).

یعنی: خداوند، به عدل و احسان، فرمان می دهد.

در سوره اعراف، آیه 29 چنین آمده است:

قل: امر ربی بالقسط.

یعنی: (ای پیامبر!) بگو: پروردگارم مرا به عدالت فرمان داده است.

در سوره مبارکه مائده، آیه 42، چنین می خوانیم:

و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط، ان الله يحب المقسطین.

یعنی: اگر در میان آنان حکم می کنی، با عدالت و دادگری حکم

کن، که خداوند، دادگران را دوست می دارد.

نتیجه:

بنا بر مجموعه آیات قرآن شریف، **عدالت** که با نیروی عقل و فطرت پاک انسانی ادراک می شود، بر همه جوانب استنباط احکام الهی از منابع و مصادر شریعت، حکومت دارد.

عدالت، مبنایی غیر قابل اغماض در جهت استنباط احکام الهی از منابع آن، و همچنین، میزانی غیر قابل انکار در زمینه عمل به احکام شریعت، و معیاری بی بدیل در امر قضاوت میان مردم است.

بر این اساس، اگر فقیهی در تعارض میان فهم خود از ظاهر یک آیه یا روایت از یکسو، و مقتضای عدالت از سوی دیگر، برداشت خود را از ظاهر آن آیه یا روایت - به گمان اینکه تعبد به دلیل است - ترجیح دهد، در حقیقت فلسفه ارسال همه رسولان و حکمت انزال همه کتب آسمانی و فرمان خدا در اقامه عدل را زیر پا قرار داده است.

در صورتی که یک فرد میان فهم و برداشت خود از یک آیه و روایت از یکسو، و اصل اصیل عدل و داد که از مهمترین اصول قرآنی و اسلامی است از سوی دیگر، احساس تعارض یا تضاد نماید، باید بداند که فهم او از آن آیه و روایت نادرست بوده است. زیرا خداوند عادل و پیشوایان معصوم دین که خود عادلند و همه را به عدالت و

پرهیز از ظلم فرا خوانده اند، هرگز حکمی ناعادلانه را صادر نکرده و نخواهند کرد.

در اینجا به بیان مثالی می پردازیم.

بسیاری از فقهای مذاهب گوناگون، با توسل به فهم خود نسبت به دسته ای از روایات که خبر واحد هستند و یا اقوال برخی مورخان که محل اختلاف می باشند، ازدواج با دختر بچه زیر 9 سال را با انگیزه های مختلف، مجاز دانسته و بر این اساس، بخشی از استمتاع جنسی را با کودک خردسال (حتی اگر شیرخواره باشد)، جایز شمرده اند

مقصود ما از طرح این مثال این است که روشن شود، هنگامی که معیارهای اساسی تشخیص حکم شرعی از منابع آن، مانند **عقلانیت، عدالت، انصاف، مکارم اخلاق انسانی، مراعات حقوق انسان ها** و امثال آن ها که جانمایه های اصیل دین اسلام هستند، به کناری نهاده می شوند، و در برابر آن ها، چند خبر واحد به عنوان دلیل حکم شرعی - به اسم تعبّد - مورد استدلال قرار می گیرند، چه مشکلات بزرگی بروز می کند.

مگر "تعبّد" ، تنها شامل پذیرش بی چون و چرای مفهوم یا ظاهر برخی از اخبار آحاد است؟

مگر تعبد، شامل پذیرش صدها آیه و روایات متواتر و قطعی الصدور دیگری نمی شود که ضرورت مراعات عدالت، مکارم اخلاق، حرمت ظلم به دیگران، وجوب مراعات حقوق عامه مردم (از جمله حقوق خردسالان) و امثال آنها را به اثبات می رسانند؟

مگر تعبد، شامل قبول روایات مستندی که قاعده کلیه فقهیه "لاضرر" را به اثبات می رساند نمی شود؟

آیا این دسته از آیات نورانی و احادیث افتخار آفرین اسلامی را به عنوان "دلیل" به رسمیت نمی شناسند که به "اصالة الجواز" و امثال آن، استدلال می کنند.

جای تعجب است که برخی از فقها، چشم خود را بر اینهمه ادله روشن می بندند و برای اثبات جواز استمتاعات یادشده از طفل زیر نه سال، به موارد ذیل، استدلال می نمایند:

1. اصل (اصالة الجواز)

2. ملازمه میان جواز ازدواج صغیره با جواز استمتاعات جنسی یادشده از او.

3. مفهوم "لقب" در برخی اخبار آحاد که دخول را قبل از نه سالگی تجویز نمی کند. به این معنی که چون در روایات مذکور، دخول تجویز نشده، پس سایر استمتاعات جنسی جایز است!!

در پاسخ به استدلال های ضعیف مذکور می گوئیم:

می دانیم که "اصل"، مثل "اصالة الحلیة" و "اصالة الجواز" و امثال آنها، در صورتی مورد تمسک قرار می گیرند که در مقابل آنها "دلیل" شرعی نباشد. (الأصل دلیل حیث لادلیل).

بنا بر این، با وجود ادله معتبر قرآنی و روایات نورانی که ضرورت مراعات عدالت، مکارم اخلاق، رعایت حقوق انسان ها (بخصوص، حقوق کودکان) و حرمت ظلم به دیگران را به اثبات می رسانند، جایی برای تمسک به "اصل" در این مسأله باقی نمی ماند.

اما استدلال دوم آن گروه عبارت بود از ادعای ملازمه میان جواز عقد ازدواج با صغیره و جواز استمتاعات جنسی یادشده از او، زیرا - به نظر آنان - اگر این امور جنسی جایز نباشد، جواز عقد ازدواج با صغیره ، فایده ای ندارد.

در پاسخ آنان به این نکته اشاره می کنیم که حتی اگر فرض کنیم که اصل جواز ازدواج با صغیره با دلائلی قطعی و به خاطر مصالحی که بیان کرده اند ثابت شود، هیچ ملازمه عقلی یا شرعی میان جواز ازدواج با صغیره و جواز تمتع های جنسی مذکور از او وجود ندارد.

زیرا وقتی حتی از آن گروه از فقها سؤال کنید که چه حکمتی برای ازدواج یک مرد با یک دختر بچه صغیره یا شیرخواره وجود دارد؟ آن دسته از فقها در جواب سؤال شما می گویند: "حکمت و فایده ازدواج صغیره این است که گاهی به خاطر مصلحتی مانند ایجاد "محرمیّت سببی" بین افراد دیگر، این عمل انجام می گردد". سخن ما این است: پس فایده و حکمت ازدواج با صغیره بر فرض اثبات جواز آن، منحصر به استمتاع جنسی یادشده نیست، تا ملازمه مورد ادّعی آنان به اثبات برسد.

اما استدلال سوم آن گروه از فقها بر جواز استمتاع از صغیره، مبنی بر حجّیت "مفهوم لقب" است. این در حالی است که همان فقها در مباحث علم اصول فقه خود، به این نکته تصریح کرده اند که "لقب" مفهوم ندارد و نمی توان به آن تمسّک جست.

بنا بر آنچه بیان شد، روشن می گردد که همه دلائل آن دسته از فقها که ازدواج با صغیره را جایز دانسته اند، بی اساس و نادرست است.

برخی از نویسندگان نیز، برای توجیه ازدواج صغیره در اسلام، به مطالب اثبات نشده ای مانند ازدواج پیامبر (ص) با عایشه در سن کودکی، به عنوان شاهد استفاده کرده اند.

با تحقیق در تاریخ اسلام، به روشنی معلوم می گردد که تاریخ ولادت عایشه مورد اختلاف زیاد در بین مورخان است و هیچ سند قطعی و غیر قابل خدشه ای بر صغر سن نامبرده به هنگام ازدواج ارائه نشده است.

بر این اساس، صرف ادعای برخی از تاریخ نگاران با وجود اختلاف شدید مورخان در خصوص مورد مذکور، قابل استناد قطعی در استنباط احکام شرعی نمی باشد و استتسهاد به آن از درجه اعتبار ساقط می گردد.

در پایان به این نکته اشاره می کنیم که اصولاً، ازدواج اطفال خردسال (چه پسر و چه دختر) موجب بروز مشکلات بزرگی در زندگی آینده آنان می شود و در بسیاری از موارد، بحران های روحی خطرناکی را به وجود می آورد که غیر قابل جبران می باشند.

امام صادق و امام رضا (علیهما السلام) در روایت ذیل، نسبت به ازدواج کودکان صغیر، روی خوش نشان نداده و بدین وسیله، آن را مردود دانسته اند:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْقَضْلِ بْنِ شَادَانَ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ
جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَوْ أَبِي

الْحَسَنِ ع قَالَ قِيلَ لَهُ إِنَّا نُرَوِّجُ صِبْيَانَنَا وَ هُمْ صِغَارٌ قَالَ فَقَالَ إِذَا زُوِّجُوا وَ هُمْ صِغَارٌ لَمْ يَكَادُوا يَتَأَلَّفُوا. (کتاب الکافی، تألیف مجد بن یعقوب کلینی، ج 5)

یعنی: شخصی به آن حضرت (امام صادق یا امام رضا علیهما السلام) گفت: ما فرزندانمان را در حالیکه خردسال هستند به ازدواج دیگران در می آوریم. امام (ع) فرمودند: در این حالت، آنان نمی توانند با یکدیگر انس و الفت برقرار کنند.

روشن است که اگر ازدواج قبل از سنّ بلوغ و رشد خالی از اشکال بود، هرگز امام معصوم (ع) به این امر اعتراض نمی فرمود و آن را موجب بروز مشکل بزرگی مانند عدم انس و الفت در زندگی آینده آنان نمی دانست.

منظور ما از طرح مسأله مذکور و توضیحاتی که بیان گردید این است که روشن سازیم، راه حل بسیاری از مشکلات از این قبیل، در این حقیقت نهفته است که: عدالت و مراعات حقوق انسان ها به عنوان اصلی غیر قابل اغماض در دین مبین اسلام محسوب می شود، و مطابقت هر حدیث و روایت با این **مبانی ارزشی قرآنی** مانند عدالت و رعایت حقوق اساسی انسان ها و دیگر ارزشهای والای قرآنی، شرط لازم برای اثبات صدور آن روایت است. اگر مفهوم، یا ظاهر و یا حتی نص یک خبر واحد بر خلاف

مبانی ارزشی قرآن مجید باشد، معلوم می شود که فهم و برداشت مذکور از روایت مورد نظر، نادرست است و یا آن خبر واحد، شرط لازم را برای اثبات صدور ندارد و روایتی بی اساس و جعلی می باشد.

زیرا پیامبر اسلام (ص) و امامان معصوم و حکیم ما، هرگز سخنی بر خلاف مبانی عقلی و فطری و قرآنی نمی گویند. مگر راویان اسلامی این سخن را از رئیس مذهب ما، امام صادق - علیه السلام - نقل نکرده اند که می فرماید:

ما لم يُوافقِ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُحْرُفٌ. (الکافی، ج 1، ص 69، ح 4) یعنی: حدیثی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.
كُلَّ حَدِيثٍ لَا يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُحْرُفٌ. (الکافی، ج 1، ص 69، ح 3) یعنی: هر حدیث و روایت که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده و باطل است.

إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَدِيثٌ فَوَجِدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَإِلَّا فَالَّذِي جَاءَكُمْ بِهِ أَوْلَى بِهِ. (الکافی، ج 1، ص 69، ح 2)

یعنی: هرگاه حدیثی به شما رسید، اگر در کتاب خدا و گفتار پیامبر گرامی، گواهی بر آن یافتید بپذیرید، و گرنه آن سخن برای آورنده آن، سزاوارتر است.

مگر همان راویان، از پیامبر گرامی اسلام (ص) که تبیین کننده شریعت اسلام است این سخن را نقل نکرده اند که می فرماید:

أبها الناس ما جاءكم عنّي يوافق كتاب الله فأنا قلته ، وما جاءكم يخالف كتاب الله فلم أقله. (الكافي ، ج 1 ، ص 69 ، ح 5)

یعنی: ای مردم، هر سخنی که به من نسبت دهند، اگر با کتاب خدا هماهنگ است، از من می باشد، و اگر با قرآن سازگار نباشد، از من نیست.

مگر محدّثان اسلامی، این سخن را از امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه السلام نقل نکرده اند که به نقل از امام کاظم علیه السلام، فرمود:

"لعن الله أبا الخطاب و كذلك أصحاب أبي الخطاب يدسون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبدالله (ع)، فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن، فإننا إن تحدثنا حدثنا بموافقة القرآن و موافقة السنة". (رجال کشی)

یعنی: خداوند اباالخطاب و یاران او را لعنت کند، زیرا احادیث دروغینی را به کتاب های اصحاب امام صادق علیه السلام وارد کرده اند. پس شما روایتی را که خلاف قرآن است، به ما نسبت

ندهید و نپذیرید. زیرا هرگاه ما سخن بگوییم، در راستای سخن قرآن مجید و سنت پیامبر گرامی اسلام، سخن خواهیم گفت. بر این اساس، یکی از مهمترین معیارها برای اثبات صحت یک روایت و وثوق به صدور آن، مطابقت آن با پیام های ملکوتی قرآن و ارزشهای والای اسلامی (مانند لزوم مراعات عدالت، مکارم اخلاق، وجوب مراعات حقوق انسان ها، و حرمت ظلم به عموم مردم) است که قرآن مجید بر آنها تصریح فرموده و به عنوان مبانی گرانسنگ قرآنی شناخته می شوند.

"سماحت" و نقش آن در استنباط احکام شریعت

واژه "سماحت" در لغت، به معنای بخشندگی، سهولت و آسانی آمده است.

اما سماحت در اصطلاح، به معنای مدارا، ملایمت در برخورد با دیگران، و آسان گرفتن امور در رفتارهای اجتماعی است. بنا بر این، لازمه سماحت، سعه صدر، ملایمت، و آسان گرفتن امور است.

دین مبین اسلام، مکتب سماحت است و پیروان خود را به احراز این صفت زیبا و اخلاق پسندیده دعوت می کند.

این پدیده ارزشمند، همان است که در دنیای غرب، به عنوان (Tolerance) شناخته می شود، و نظام های پیشرفته جهان، آن را در قوانین اساسی خود به عنوان یک اصل مترقی درج می نمایند. اسلام، آئینی است که این اصل انسانی را در سطحی گسترده و با مفهومی عمیق، ارائه نموده است.

پیامبر گرامی اسلام در این زمینه چنین می فرماید:

"إِنِّي أُرْسِلْتُ بِحَنِيفِيَّةٍ سَمْحَةٍ".

یعنی: من با شریعت حق گرا و سهل و آسان فرستاده شده ام.

و در جای دیگر، چنین می فرماید:

"أحبّ الدين إلى الله الحنيفية السمحة". (کتاب وسائل الشيعة ، کتاب الطهارة ، أبواب الماء المضاف ، باب 8 ، حدیث 3).

یعنی: بهترین و محبوب ترین آئین، شریعت حق گرا و همراه با سماحت است.

روشن است که عمل بر اساس این اندیشه پیشرو، احکام الهی را تسهیل می نماید و جوّ جامعه بشری را تلطیف می کند، و نشاط و شادابی را برای عموم انسان ها فراهم می سازد، و امنیت و آسایش را برای همگان به ارمغان می آورد.

سماحت در قرآن

قرآن مجید، در سه بُعد ، مبحث "سماحت" را مورد تاکید قرار می دهد:

1. بُعد نخست اینکه قرآن، شارع مقدّس اسلام را به عنوان صاحب بخشش، آسان گیری امور، کرامت و بزرگواری معرفی می کند و بر این نکته تاکید می ورزد که خداوند، بر مبنای این صفات زیبا که نمادها سماحت به شمار می روند، با بندگان خود رفتار خواهد نمود.

2. بعد دوم اینکه بر همه حاکمان اسلامی لازم است تا رفتار خود را با مردم، بر اساس سماحت و مدارا استوار سازند و از خشونت و تندروی بپرهیزند.

3. بعد سوم اینکه فقیهان و صاحبان فتوی نیز، این اصل مهم را که یکی از قواعد عامه فقهی می باشد، به هنگام استنباط احکام شرعی در نظر بگیرند و بر اساس آن، فتاوی خود را صادر نمایند.

اینک، به نصّ برخی از آیات شریفه قرآن در زمینه های مذکور، اشاره می نمایم:

در آیه 78 از سوره مبارکه حج، چنین آمده است:

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ.

یعنی: خداوند در امر دین، سختی و مشقّت بر شما قرار نداده است؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی، مسلمان نامید، تا پیامبر

گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و به خدا تمسک جوید، که او مولا و سرپرست شماست، مولایی خوب و یآوری شایسته.

همچنین، در آیه 199 از سوره اعراف، می فرماید:

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.

یعنی: با آنها با گذشت و مدارا رفتار کن و به خوبی فرمان ده، و از جاهلان روی بگردان.

در آیه 34 از سوره مبارکه فصلت، چنین می خوانیم:

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ

یعنی: هرگز نیکی و بدی یکسان نیست؛ بدی را با نیکی پاسخ ده، ناگاه همان کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی و صمیمیت برقرار خواهد شد.

از جمله آیات قرآنی در این زمینه، آیه 6 از سوره مائده است که چنین می فرماید:

"مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُنِزِلَ عَلَيْكُمْ غَلَقًا مِّنْ سَمَوَاتِهِ بِقُدْرٍ عَظِيمٍ".

یعنی: خداوند نمی‌خواهد مشقت و گرفتاری برای شما ایجاد کند؛ بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید؛ باشد که شکر او را بجا آورید.

آیه دیگر در این زمینه، کلام خداوند در سوره بقره، آیه شماره 185 به شرح ذیل است:

"يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ".

یعنی: خدای بزرگ، سهولت و آسانی را برای شما می‌خواهد، نه سختی و گرفتاری را.

در آیه 286 از سوره بقره نیز، چنین آمده است:

"لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِكْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ".

یعنی: خداوند هیچ کسی را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند. برای اوست هرچه انجام دهد، و به زیان اوست هر بدی را

که بجا آورد. پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن. پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی. پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر نفرما و بر ما ببخشای و ما را مشمول رحمت خود قرار ده. تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را در برابر کافران، یاری فرما.

سماحت در احادیث اسلامی

سنت پیامبر گرامی اسلام (ص) و روایات پیشوایان بزرگ ما نیز، به پیروی از آیات شریفه قرآن مجید، به ترویج از اندیشه سماحت و مدارا پرداخته است.

همانگونه که گذشت، پیامبر گرامی اسلام (ص) در این زمینه چنین می فرماید:

"أني أرسلت بحنيفة سمحة".

یعنی: من با شریعت حق گرا و سهل و آسان فرستاده شده ام.

و در جای دیگر، چنین می فرماید:

"أحب الدين إلى الله الحنيفة السمحة". (کتاب وسائل الشیعة، کتاب الطهارة، أبواب الماء المضاف، باب 8، حدیث 3).

یعنی: بهترین و محبوب ترین آئین، شریعت حق گرا و همراه با
سماحت است.

امام محمد باقر (علیه السلام) نیز، حرج و مشقت در دین را نفی
می کند و چنین می فرماید:

إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ بِجَهَالَتِهِمْ ، إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ.
(وسائل الشيعة، الحديث الثالث من الباب 50 من أبواب النجاسات).

یعنی: خوارج، بر خودشان سخت گرفتند و عرصه را تنگ کردند، اما
دین خدا از آنچه آنان پنداشتند، وسیع تر و آسان تر است.

یکی از منابع اصیل و افتخار آمیزی که در این عرصه به تبیین گستره
سماحت و مدارا در اسلام پرداخته است، کتاب شریف نهج البلاغه
امام علی (علیه السلام) می باشد.

از جمله فرازهای این کتاب در این زمینه، نامه امیرمؤمنان به مالک
اشتر نخعی است که وی را به عنوان والی مصر تعیین فرموده بود.
در اینجا بخشی از نامه مذکور را به عنوان شاهد بر مبحث مورد
نظر، یاد آور می شویم:

امام علی (ع) در نامه یادشده چنین می فرماید:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ
عَلَيْهِمْ سَبْعًا صَارِيًا تَعْتَمِدُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا
نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ.

يَعْرِطُ مِنْهُمْ الزَّلْلَ وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلَ، يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمَدِ
وَالْخَطَا.

فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ
وَصَفْحِهِ، فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَائِكَ!
وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

یعنی: دل خود را مالمال از مهر و محبت به مردم ساز. مبدا چونان
حیوان درنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو
دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در
آفرینش. اگر خطایی از آنان سر می‌زند یا علتهایی بر آنان عارض
می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان
را ببخشای و از آنان در گذر، همانگونه که دوست داری خدا تو را
ببخشاید و از خطای تو در گذرد. همانا تو بالاتر از آنان هستی، و
امام تو بالاتر از تو است، و خداوند بالاتر و برتر از کسی است که تو
را فرمانروایی داده و کار مردم را به تو واگذار نموده و آنان را وسیله
آزمودن تو قرار داده است.

از این سخنان زیبا، موضع دین مبین اسلام در مورد سماحت و مدارا در برابر مسلمانان و غیر مسلمانان روشن می گردد.

امام علی ابن موسی الرضا (ع) نیز، در این زمینه چنین می فرماید:
"لا یكون المؤمن مؤمنا حتی یكون فیہ ثلاث خصال: سنّة من ربّه و سنّة من نبیّه و سنّة من ولیّه. فأما السنّة من ربّه فکتمان سرّه، و اما السنّة من نبیّه فمداراة الناس ، و اما السنّة من ولیّه فالصبر فی البأساء و الضراء". (اصول کافی، مجلد 3).

یعنی: هیچگاه یک فرد به مقام ایمان واقعی نائل نمی گردد، مگر اینکه سه ویژگی را بدست آورد: یک ویژگی را از خدا ، و دیگری را از پیامبر و سومی را امام خود بیاموزد. اما صفتی را که باید از خداوند بیاموزد ، راز داری است. و صفتی را که باید از رسول خدا (ص) یاد بگیرد ، مدارا و مردم داری است. و صفتی را که باید از امام خود بیاموزد ، صبوری و خویشتن داری است.

در اینجا، سخن زیبایی از رسول خدا (ص) روایت شده که سماحت و مدارا را به عنوان فریضه ای از فرائض الهی معرفی می کند و چنین می فرماید:

"أمرني ربي بمداراة الناس كما أمرني بأداء الفرائض". (بحار الانوار، مجلد 13).

یعنی: خداوند ، همانگونه که مرا به فرائض و واجبات فرمان داده ، همانطور به مدارا، امر فرموده است.

سماحت در برخورد با کفار

هر روز ما شاهد تبلیغات زهرآگین دشمنان اسلام هستیم که شریعت ما را به اعمال خشونت در برابر کفار معرفی می کنند و هر صبح و شام در بوق های تبلیغاتی خود می دمند که قرآن ، مسلمانان را برای برخورد خشونت بار بر علیه کفار تحریک می کند. متأسفانه، برخی از گروه های متظاهر به اسلام که با حقیقت دین خدا آشنایی ندارند، و جمعی از مفتیان متعصب و تندرو، احکامی خشونت بار و رفتارهایی ناهنجار با غیر مسلمانان، و حتی دیگر مذاهب اسلامی، روا می دارند، و بر آتش اتهامات ظالمانه که بر علیه شریعت اسلام وجود دارد، می دمند.

در اینجا، نمونه هایی از آیات قرآن، روایات اسلامی و اسناد تاریخی را در زمینه صدور احکام برای غیر مسلمانان و رفتار با آنان بر مبنای سماحت، از نظر گرامی شما می گذرانیم:

در آیه 62 از سوره بقره، چنین می خوانیم:

إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ.

یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند، و یهودیان و نصاری و صابئان
[پیروان حضرت یحیی] ، هر که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورد ، و
عمل صالح انجام دهد، پاداش آنان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و
هیچگونه ترس و اندوهی برای آنان نخواهد بود.

در آیه 75 از سوره مبارکه آل عمران نیز، چنین آمده است:

وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِعِطَافٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ
بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ.

یعنی: در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت انبوهی به
عنوان امانت به آنها بسپاری، به تو باز می‌گردانند؛ و کسانی هم
هستند که اگر يك دينار به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند.

همچنین در آیات 113 و 114 از سوره آل عمران، چنین می‌خوانیم:

لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ
يَسْجُدُونَ . يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.

یعنی: همه اهل کتاب یکسان نیستند؛ برخی از آنان، گروهی هستند که [به حق] قیام می‌کنند؛ و همواره به هنگام شب، آیات خدا را تلاوت می‌کنند؛ در حالی که در حال سجده هستند. آنان به خدا و روز واپسین ایمان می‌آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ و در انجام کارهای نیک، سبقت می‌گیرند؛ و آنها از صالحانند.

در پرتو آیات یادشده، به خوبی روشن می‌گردد که دیدگاه اسلام نسبت به عموم کفار، همراه با سماحت و بزرگواری و مدارا و انصاف بوده است.

بر این اساس، تا هنگامی که کفار بر علیه مسلمانان وارد جنگ و یا توطئه نشده باشند، احترامشان در سایه عنایت اسلام، رعایت می‌شود و حقوق آنان نیز، کاملاً محفوظ است، و هرگونه اقدام خشونت آمیز علیه آنان جایز نیست.

نمونه هایی از سماحت پیامبر اسلام با کفار

در تاریخ اسلام، به فرازهای افتخار آمیزی بر خورد می‌کنیم که چگونگی رفتار کم نظیر یا بی مانند پیامبر گرامی اسلام با غیر مسلمانان را بر اساس سماحت و مدارا، تبیین می‌نماید.

یکی از این موارد، کلام رسول خدا (ص) در معاهده میان مسلمانان و کفار یهودی است که متن آن را به شرح ذیل از نظر شریف شما می گذرانیم:

"بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . هذا الكتاب من محمد النبي بين المؤمنين و المسلمين من قريش و يثرب و من تبعهم فلحق بهم و جاهد معهم , انهم امة واحدة من دون الناس ... و ان من تبعنا من يهود فان له النصر و الاسوة غير مظلومين و لا متناصر عليهم, و ان يهود بني عوف آمنة من المؤمنين , لليهود دينهم و للمسلمين دينهم مواليهم و انفسهم الا من ظلم و اثم... لليهود دينهم و للمسلمين دينهم... و من تبعنا من يهود فان لهم النصر و الاسوة، غير مظلومين و لامتناصر عليهم... و أن بطانة يهود و مواليهم كأنفسهم.. و أن اليهود ينفقون مع المؤمنين ماداموا محاربين، و على اليهود نفقتهم، و على المسلمين نفقتهم، و أن بينهم النصر على من حارب أهل هذه الصحيفة ...

و أن بينهم النصح و النصيحة و البر المحض من أهل هذه الصحيفة دون الإثم، لا يكسب كاسب إلا على نفسه ."

یعنی: "به نام خداوند بخشنده مهربان. این نامه، معاهده ای است از جانب محمد پیامبر خدا، میان مؤمنان و مسلمانان از قریش و اهالی مدینه و اتباع آنها که به ایشان پیوسته اند و همراه آنان جهاد کرده اند، اینان امت واحدہ هستند، نه دیگران... هر کدام از یهود که از ما پیروی کرده اند، باید یاری شوند و نباید مظلوم

واقع گردند و نباید بر علیه ایشان اقدامی شود، و یهودیان بنی عوف باید در امان مؤمنان باشند، مگر اینکه کسی ستم کند یا جرمی مرتکب گردد...

یهودیان در دین خود آزادند، و مسلمانان در دین خود آزادند ... و یهودیانی که از ما پیروی کنند باید مورد حمایت قرار گیرند و نباید به آنان ظلم شود...، بستگان و همراهان یهودیان نیز مانند آنان هستند...

باید میان آنان خیرخواهی و نصیحت باشد، و نیکی محض میان طرف های این قرارداد حاکم گردد، بدون معصیت و گناه، و هیچکس غیر از دسترنج خود، چیزی بدست نمی آورد".

نمونه دیگر ، معاهده پیامبر اسلام (ص) است که میان مسلمانان و مسیحیان نجران به امضاء رسیده و سماحت و مدارای اسلام با غیر مسلمانان را نشان می دهد.

در اینجا، متن آن معاهده را نیز یادآور می شویم:

"و لنجران و حاشيتها، و لأهل ملتها، و لجمع من ينتحل دعوة النصرانية في شرق الأرض و غربها، قريها و بعيدها، فصيحها و أعجمها، حوار الله و ذمة مجد النبي رسول الله، و على أموالهم، و أنفسهم و ملتهم، و

غائبهم و شاهدهم، و عشيرتهم، و بيعهم، و كل ما تحت أيديهم من قليل
أو كثير. لا يغير أسقف من أسقفية، و لا راهب من رهبانته .. و لا يطاء
أرضهم جيش.. و أن أحمي جانبهم، و أذب عنهم و عن كنائسهم و بيعهم
و بيوت صلواتهم.. و أن أحرس دينهم و ملتهم أين كانوا.. بما أحفظ به
نفسي و خاصيتي و أهل الإسلام من ملتي".

يعنى: همه مسيحيان منطقه نجران و حومه آن، و هم كيشان آنان
و همه آنان كه به آئين نصرانيت هستند از شرق تا غرب زمين، چه
نزديك باشند و چه دور، چه عرب باشند و چه عجم، همه آنان در
جوار رحمت خداوند بايد در امن و امان باشند، و بايد در پناه محمّد
قرار داشته باشند، و بايد مال و جان و آئين آنان چه حاضرشان و
چه غائبشان و قبيله آنان و كليساهایشان و آنچه را دارند، چه كم و
چه زياد، همه محفوظ و در امان باشد. هيچ اسقفی از شغل خود
عزل نمی شود ، و هيچ راهبی از رهبانيت خود برکنار نمی گردد...
لشكر اسلام نبايد زمين آنان را پايمال كند، و ما بايد از آنان حمايت
كنيم و از آنان و كنيسه ها و معابد و نمازخانه های آنان دفاع
نماييم...

من از دين و آئين آنان در هر كجا كه هستند، حراست می كنم،
همانگونه كه از خودم و اهل بيتم و اهل اسلام حفاظت می نمايم.

(در مورد دو سند فوق، رجوع شود به مجموعه اسناد و مدارک سیاسی در عصر نبوی، به کوشش حمید الله حیدرآبادی، چاپ قاهره، سال 1956 میلادی).

این بود نمونه هایی از رفتار شارع مقدّس اسلام با کفار و غیر مسلمانان.

از اینرو، پیروان مکتب انسان ساز اسلام نیز، پس از رسول گرامی خود، با همان شیوه با غیر مسلمانان رفتار نموده اند.

بر این اساس، شرق شناس معروف بریتانیایی، **سر توماس آرنولد** (1864-1930) در زمینه رفتار شایسته مسلمانان با کفار، چنین می نگارد:

"انصاف این است که بگوییم: غیر مسلمانان در سرزمین های اسلامی اجمالاً در سایه حکومت اسلامی، از نعمت برخوردار بوده اند، و تسامح و بزرگواری مسلمانان با ایشان در حدّی بوده که نظیر آن را نمی یابیم، مگر در عصر جدید در اروپا. دوام و بقاء طوایف مسیحی در میان سرزمین های اسلامی ثابت می کند که اگر در برخی از اوقات، ستمی از سوی برخی افراد متعصّب بر آنان رفته، ناشی از مسائل محلّی بوده است، نه به خاطر عدم تسامح مسلمانان به طور عام". (کتاب دعوت به اسلام، نوشته توماس آرنولد، طبع قاهره، ص 729).

ممکن است خواننده گرامی این سؤال را مطرح کند که اگر دین اسلام، مکتب سماحت و مدارا با غیر مسلمانان است، پس چرا در برهه هایی از زمان، بعضی از فرقه های کفار، مورد آزار قرار گرفته اند؟

در پاسخ این پرسش، سخن نویسنده معروف مسیحی ، "**دکتر جرج قرم**" را از نظر شما می گذرانیم:

"دوران درگیری و ناملایمات برای غیر مسلمانان در تمدن اسلامی، کوتاه بوده، و به خاطر سه عامل به شرح ذیل صورت پذیرفته است:
عامل اول: سلیقه شخصی برخی از خلفاء و سلاطین بوده است، به نحوی که بزرگترین آزارها در حق اهل ذمه در زمان "متوکل عباسی" (206-247هـ=821-861م) یعنی خلیفه ای که ذاتا متمایل به تعصب و سنگدلی بوده صورت گرفته است، و آزار دیگر، در زمان خلافت "الحاکم بأمر الله" (375-411هـ=985-1021م) انجام گردیده . اما هر دو حاکم یادشده، ظلم و ستمشان، شامل حال بسیاری از مسلمانان نیز بوده است.

عامل دوم عبارت بوده است از بدی وضع اقتصادی و اجتماعی در سرزمین مسلمانان ، و اینکه بعضی از کفار که در مناصب اداری

بالایی بوده اند، به ظلم و اجحاف پرداخته اند و مایه خشم عموم مردم آن سرزمین گردیده اند.

عامل سوم: به زمانهایی مربوط می شود که برخی از دولت های بیگانه به کشورهای مسلمان حمله می کردند و بعضی از کفار ساکن آن کشورهای اسلامی با دولت های اجنبی بر علیه مسلمانان همکاری داشته اند.

حاکمان کشورهای بیگانه از جمله انگلیس، ابایی نداشتند که اقلیت های مذهبی ساکن در کشورهای مسلمان (مثل قبطی ها) را بر علیه اکثریت مسلمان به کار گیرند و آن کشور را استثمار نمایند.

با مطالعه تاریخ به این نتیجه می رسیم که این پدیده در کشورهایمانند سوریه به وقوع پیوسته که بر اساس آن، اقلیت نصرانی با بیگانگان هم پیمان شدند و مناصب مهم اقتصادی را اشغال کردند و موجب خشم اکثریت مسلمان منطقه گردیدند و در سال 1860 میلادی، درگیری های گسترده ای را میان مسیحیان و مسلمانان در دمشق، به وجود آوردند.

چنین درگیری هایی در سال های 1840 و 1860 میلادی نیز میان مارونی ها و دروزی ها در منطقه جبال لبنان به وقوع پیوست.

در پایان حمله های صلیبی نیز، در برخی از مناطق، شاهد انتقام گیری طرفین از یکدیگر بوده ایم. مانند برخورد با برخی از مسیحیان، مانند ارمنی ها که با متجاوزان به بلاد مسلمانان، همکاری داشته اند".

(برای توضیح بیشتر، رجوع شود به کتاب: تعدد الأديان ونظم الحكم: دراسة سوسيوولوجية وقانونية مقارنة، ص 211 - 224 ، طبع بیروت، سال 1979م؛ و کتاب الملل والنحل والأعراق، نوشته دکتر سعدالدین ابراهیم، ص 729 و 730 ، طبع قاهره، سال 1990م).

نتیجه:

- مسلمانان موظفند در برخورد با یکدیگر و در تعامل با کفاری که با مسلمین به صورت مسالمت آمیز زندگی می کنند و سر جنگ ندارند، با ملایمت و مدارا و بخشش رفتار نمایند.
- حاکمان و سردمداران جامعه نیز، باید در برابر آحاد ملت، با بزرگواری رفتار کنند و امور را بر آنان آسان بگیرند.
- فقیهان و مفتیان که در صدد تبیین احکام شریعت و استنباط آنها از منابع و مصادر احکام هستند، باید با توجه به حقایق ذیل، از

سخت گیری بی مورد در بیان احکام الهی، و آنچه موجب

"حرج" می گردد، اجتناب نمایند:

"وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ".

"مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ".

"يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ".

"أَنِّي أُرْسِلْتُ بِحَنِيفِيَّةٍ سَمْحَةٍ".

"أَحَبُّ الدِّينِ إِلَى اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةُ السَّمْحَةُ".

• یکی دیگر از لوازم اصل سماحت این است که شکنجه و تعذیب

افراد، ممنوع و خلاف شرع است.

بر این اساس، پیامبر گرامی (ص) در حدیثی که بیهقی و حاکم

نیشابوری روایت کرده اند، چنین می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ يَعْذِّبُ الَّذِينَ يَعْذِّبُونَ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا".

یعنی: خداوند، کسانی را که مردم را در دنیا شکنجه کنند،

مجازات خواهد کرد.

• اقرار و اعترافی که در برخی کشورها با اعمال شکنجه جسمی

یا روحی از زندانیان و متهمان گرفته می شود، فاقد اعتبار است

و نمی توان بر اساس آنها حکمی را صادر نمود.

در حدیثی که هر دو گروه شیعه و سنی روایت کرده اند، اقراری که با شکنجه و اجبار از فردی گرفته شود، فاقد اعتبار و بدون ارزش معرفی شده است.

رسول خدا (ص) در حدیثی که ابن ماجه آن را روایت کرده، چنین می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ عَنِ أُمَّتِي الْخَطَأَ وَالنَّسِيَانَ وَمَا اسْتَكْرَهُوا عَلَيْهِ".

یعنی: خداوند، خطا و فراموشی و آنچه را بر آن مجبور شوند، کنار گذاشته است. (یعنی : روی آنها حساب نمی شود).

- یکی از لوازم تسامح در اسلام، لزوم اعطاء حق پناهندگی به مظلومانی است که از دست ستمگران، یا به خاطر اوضاع وخیم سیاسی یا اقتصادی کشوری، به سرزمین دیگری فرار می کنند و در آنجا تقاضای پناهندگی می نمایند.

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ. (سورة التوبة، الآية 6).

یعنی: اگر یکی مشرکان از تو طلب پناهندگی کرد، پناهنش ده،
باشد که سخن خدا را بشنود، آنگاه جایگاه امن او را در اختیار او
قرار ده.

"برائت" و نقش آن در استنباط احکام شریعت

کلمه "برائت" در لغت عربی، به معنای خلاصی، رهایی، پاکی، مبرا بودن از گناه و بی تقصیر بودن است.

اما این واژه در اصطلاح، به معانی مختلفی آمده است. یکی از موارد کاربرد این اصطلاح، در علم اصول فقه است که دانشمندان این رشته، اصل برائت را به عنوان یکی از مباحث این فنّ، مورد بحث و تحقیق قرار داده اند. اصل برائت از این دیدگاه، یکی از اصول عملیه است که فقهاء به هنگام فقدان دلیل، به آن اصول تمسک می جویند. مفاد این اصل این است که ذمه مکلف از تکلیف امر خاصی بری می باشد، مادام که تکلیف مذکور با دلیلی معتبر، ثابت نگردد.

بنا بر این اصل، اگر در مورد تکلیف به وجوب امری شک دارند ولی دلیل کافی برای اثبات آن نیابند و حکم سابقی هم برای آنها نباشد، آنگاه به اصالت برائت تمسک می جویند که لازمه آن، عدم وجوب آن امر خواهد بود.

کاربرد دیگر اصل برائت، در علم حقوق و کشور داری در زمینه کیفیت رفتار دستگاه قضایی با متهمان، و نحوه برخورد حکومت ها با مردم است.

بر اساس این قانون، اصل این است که شخص متهم، بی گناه است، مگر اینکه مقصّر بودن او با دلایل محکمه پسند در دادگاه صالح، به اثبات برسد.

اما در برخی از کشورهای استبداد زده، قضیه برعکس است. یعنی اصل این است که افرادی که مورد سوء ظن حکومت هستند و متبهم می شوند، مقصّر محسوب می گردند، مگر آنکه بی گناهی آنها از نظر دولت های مذکور و دستگاه های قضایی و امنیتی آنها، به اثبات برسد.

بر اساس این مبنای غلط، حکومت های دیکتاتور، با افراد متهم به مانند افراد مجرم برخورد می نمایند و گاهی از اوقات، آن اشخاص را سالها در زندان و تحت شکنجه قرار می دهند، و آبروی آنان را می برند، تا زمانی که بی تقصیری آنان از نظر حکومت های یادشده روشن گردد. چه بسا اتفاق افتاده است که افرادی کاملاً بی گناه تمام عمر خود را در حبس سپری کرده است و در همان حال غربت و تنهایی از دنیا رفته، و یا به جوخه های اعدام سپرده

شده اند، اما پس از مرگشان، بی گناهی آنان به اثبات رسیده است.

اصل برائت در میان ملت ها و کشورهای پیشرفته جهان امروز، جایگاهی ویژه دارد. بسیاری از ملل مترقی دنیا، این اصل را به عنوان مبنای تعامل حکومت با مردم، در قانون اساسی کشور خود، گنجانده اند.

اصل برائت در قرآن

از مجموعه آیات شریفه قرآن مجید ، اصل برائت به روشنی قابل استنباط است. در اینجا، برخی از آن آیات کریمه را از نظر شما می گذرانیم و مباحثی که پیرامون آنها مطرح شده است را یادآور می شویم.

دسته اول آیات

این دسته از آیات، نوعا برای اثبات اصل برائت از دیدگاه اصولی و کاربرد نخست که به آن اشاره شد، بیان گردیده اند:

آیه اول:

در آیه 15 از سوره اسراء چنین آمده است:

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ
وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا.

یعنی: هر کسی هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آنکه گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد؛ و ما هرگز مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم.

اینکه قرآن می‌فرماید: ما هرگز مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم، دلیل بر این است که اگر در مورد خاصی امر و نهی به صورت واضح از جانب شرع نیامده باشد، ذمه مکلف آزاد است و به اصل برائت متمسک می‌گردد.

آیه دوم:

نظیر این سخن، در آیه 59 از سوره مبارکه قصص آمده است:

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا
وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ.

یعنی: پروردگار تو هرگز آبادیها را نابود نکرده است، تا اینکه در کانون آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر آنان بخواند؛ و ما هرگز آبادیها را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بوده باشند.

از این آیه نیز معلوم می گردد که روش پروردگار جهان این است که هیچگاه قومی را بدون تبیین احکام شریعت توسط پیامبران، مجازات نمی فرموده است. بنا بر این، اگر در موردی، دلیل قاطع وجود نداشته باشد، ذمه مکلف برئ است، و اصالت برائت جاری می گردد.

آیه سوم:

در آیه 115 از سوره توبه نیز، چنین می خوانیم:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

یعنی: چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آنها را هدایت کرد به گمراهی بکشاند، تا آنکه آنچه را باید از آن بپرهیزند، برای آنان روشن گرداند، خداوند به هر چیزی داناست.

بنا بر این آیه نیز، تا هنگامی که حقیقت به صورت واضح برای مردم تبیین نگردد، ذمه مردم برئ است و اصل برائت جاری می گردد.

در این زمینه، آیات دیگری نیز وجود دارد که دانشمندان به آنها استدلال نموده اند، و ما در اینجا به آیات فوق اکتفا می کنیم.

آیات دسته دوم

گروه دوم از آیه های شریفه قرآن در این زمینه، برای اثبات اصالت برائت در بُعد حقوقی و مدیریتی جامعه بیان گردیده است. این آیات، روشن می سازد تا مادامی که دلیل محکمه پسندی بر مقصّر بودن شخصی وجود ندارد، اصل بر بی گناهی اوست.

آیه اول

در آیه 36 از سوره مبارکه اسراء، چنین آمده است:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا.

یعنی: از آنچه به آن علم قطعی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.

بنا بر این آیه، اگر نسبت به کسی اتهامی وجود داشته باشد ولی دلیلی علم آور که موجب قطع است در کار نباشد، آنکس مشمول برائت است.

آیه دوم

در آیه 112 از سوره نساء، چنین می خوانیم:

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا.

یعنی: کسی که خطا یا معصیتی مرتکب شود، آنگاه بیگناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش خود گرفته است.

اصل برائت در روایات اسلامی

علاوه بر آیات قرآن، روایات بسیاری نیز، هر دو نوع اصل برائت را که به آن‌ها اشاره کردیم، به اثبات می‌رسانند.

در اینجا، ابتدا روایاتی را که برای اثبات اصالت برائت از دیدگاه علم اصول فقه به آنها تمسک شده است یادآورد می‌شویم، و آنگاه احادیث دیگری را که به منظور تایید اصالت برائت از دیدگاه حقوقی و حکومتی به آنها استدلال می‌شود، از نظر شما می‌گذرانیم.

احادیث دسته اول

احادیث دسته اول، به شرح ذیل می‌باشد:

حدیث اول: روایتی است که توسط محدّثین شیعه در بسیاری از کتب روایی، از جمله در کتاب خصال صدوق بدین شرح آمده است:

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: رفع عن امتی تسعة: الخطأ و النسیان، و ما اکرهوا علیه، و ما لا یطیقون، و ما لا یعلمون، و ما اضطرروا الیه، و الحسد، و الطیرة و التفکر

فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفة» (کتاب خصال، نوشته شیخ صدوق، و بحار الانوار، نوشته علامه مجلسی، جلد 2).

یعنی: امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) فرمودند: نه چیز از امت من برداشته شده است: خطا، و فراموشی، و آنچه بر آن وادار شوند، و آنچه توان انجامش را ندارند، و آنچه ندانند، و آنچه به ناچار تن دهند، و حسد، و طیره (فال بد)، و اندیشیدن در وسوسه در آفرینش، تا وقتی که آن را به زبان نیاورند.

آنچه در این روایت مورد نظر ما هست، عبارت "مالایعلمون" یعنی: آنچه را نمی دانند است. بنا بر این عبارت، اگر حکمی از جانب شرع به اطلاع مردم نرسیده باشد و مردم نیز آن را ندانند، ذمه آنان برئ است و اصل برائت جاری می گردد.

حدیث دوم: روایتی است که به حدیث "حجب" معروف است و شیخ کلینی آن را در جلد اول "الکافی" آورده است:

مجد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن ابن فضال ، عن داود بن فرقد عن أبي الحسن زکریا بن یحیی ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم.

یعنی: امام صادق (ع) می فرماید: آنچه خداوند از دید بندگان خود پنهان داشته است، از آنان برداشته می شود.

حدیث سوم: روایتی است که با مضامین مختلف مانند آنچه در زیر می آید ، نقل شده است:

عن النبی (صلی الله علیه وآله): «الناس فی سعة ما لم یعلموا». (عوالی اللئالی، جلد 1، و مستدرک الوسائل، جلد 18، کتاب الحدود، الباب 12، حدیث 4).

یعنی: از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: مردم در وسعت هستند، مادام که نمی دانند.

این حدیث در کتب دیگر، با عباراتی نظیر این روایت آمده است و بر آزاد بودن ذمه انسان ها تا هنگامی که حکم الهی بر آنان معلوم نباشد، دلالت دارد.

علاوه بر آیات قرآن و روایات اسلامی، دانشمندان ما به دلائل دیگری مانند اجماع و دلیل عقلی نیز، برای اثبات اصل برائت به معنایی که گذشت، استدلال نموده اند.

روایات دسته دوم

اما احادیث دسته دوم، یعنی روایاتی که اصالت برائت را از دیدگاه حقوقی و حکومتی اثبات می کنند به شرح ذیل می باشند:

روایت اول

حدیث نخست، سخن امام جعفر صادق (ع) است که در جلد دوم

اصول کافی به شرح ذیل روایت شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْقَمَاطِ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: النَّدَامَةُ عَلَى الْعَفْوِ أَفْضَلُ وَ أَيْسَرُ مِنَ النَّدَامَةِ عَلَى الْعُقُوبَةِ".

یعنی: امام صادق (ع) می فرماید: پشیمانی خطای در عفو، بهتر

و آسانتر است از پشیمانی بر مجازات.

بر اساس این حدیث شریف، امام و پیشوای شیعه، دستگاه های

قضایی و حکومت ها را به مراعات اصل برائت مردم فرا می خواند و

از اینکه مبدا اشتباه در مجازات صورت گیرد برحذر می دارد و

پشیمانی ناشی از خطای در عفو و گذشت را آسانتر از ندامت

حاصل از خطای در آزار و اذیت متهمان می شمارد.

روایت دوم

روایت دیگری از امام علی (ع) در جلد اول کتاب "الغارات" بیان

گردیده است که فردی از آن حضرت می خواهد تا شخص متهمی

را به نام "خریت ابن راشد" دستگیر نماید. آن حضرت، در پاسخ به این درخواست چنین می فرماید:

انا لو فعلنا هذا لكل من نتهمه من الناس ، ملأنا السجون منهم . و لا ارانى يسعنى الوثوب على الناس و الحبس لهم و عقوبتهم حتى يظهروا لنا الخلاف.

یعنی: اگر ما نسبت به هر فرد متهمی از انسانها اقدام به دستگیری آنان کنیم ، زندان هارا از آنان باید پر کنیم . درحالی که من خود را مجاز به دستگیری مردم و به زندان افکندن آنان و مجازات آنها نمی بینم، مگر اینکه امر خلافی را برای ما آشکار سازند.

روایت سوم

حدیث دیگری در همان منبع از امام علی (ع) به شرح ذیل روایت شده است:

انى لا آخذ على التهمة و لا اعاقب على الظن و لا اقاتل الا من خالفنى و ناصبنى و اظهر لى العداوة.

یعنی: من هیچکس را به خاطر اتهام، بازداشت نمی کنم ، و بر اساس ظنّ و گمان ، مجازات نمی نمایم، و با کسی نمی جنگم،

مگر اینکه به صورت آشکار، با ما به مخالفت و دشمنی و عداوت
برخیزد.

روایت چهارم

امام صادق (ع) می فرماید:

إذا اتهم المؤمن أخاه انماث الايمان من قلبه كما ينماث الملح فى الماء.
(کتاب الکافی ج ۲ ، و کتاب وسائل الشیعة، ج ۸) .
یعنی: هرگاه مؤمنی، برادر دینی خود را متهم نماید، ایمان در قلب
او مانند نمکی که در آب حل می گردد ، مضمحل خواهد شد.

روایت پنجم

امام حسین (ع) در نامه ای که به معاویه نوشتند، او را به خاطر
بازداشت مردم و کشتن انسان های پاک به جهت متهم دانستن
آنان را به عنوان جرائم بزرگ او معرفی می کنند و چنین می
فرمایند:

ولیس الله بناس لأخذک بالظنة ، وقتلک أولیاءه على التهم، ونقل أولیائه
من دورهم إلى دار الغربة. (موسوعة کلمات الإمام الحسین (ع)، تدوین لجنة
الحديث فى معهد باقر العلوم - علیه السلام).

یعنی: خداوند، فراموش نخواهد کرد که تو مردم را با گمان، دستگیر نمودی، و اولیاء خدا را به خاطر اِتِّهام زدن به آنان به قتل رساندی، و آنان را از خانه و کاشانه خود به غربت راندی.

مجموعه این احادیث، به خوبی نشان می دهد که اصل در برخورد حکومت ها و قضات در صدور احکام قضایی، باید بر اساس برائت باشد، و مجازات آنان به خاطر متَّهم دانستن و گمان بد داشتن به آنان، از دیدگاه اسلام، جایز نیست، بلکه عقوبت الهی را برای متخلفان، در پی خواهد داشت.

اصل برائت در منشور حکومت علوی

در این بخش، نگاهی گذرا به سخنان گهربار امام متَّقین و امیر المؤمنین (ع) می افکنیم تا دیدگاه آن حضرت در طرح کشور داری اسلامی که از ایشان به یادگار مانده است، روشن گردد.

امام علی (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر نخعی، چنین می فرماید:

وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُذُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ أَمْرٌ فَأَطَاعَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي

الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةَ الدِّينِ، وَتَقَرُّبَ مِنَ الْعَبْرِ وَإِذَا أَخَذْتَ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ
سُلْطَانِكَ أَرْهَةً أَوْ مَخِيلَةً فَانظُرْ إِلَى عَظِيمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ ، وَقُدْرَتِهِ مِنْكَ
عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَيَكْفُ
عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَيَعْيِيءُ إِلَيْكَ بِمَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ! إِيَّاكَ وَمُسَامَاةَ اللَّهِ
فِي عَظَمَتِهِ، وَالنَّشْبَةَ بِهِ فِي جَبْرُوتِهِ، فَإِنَّ اللَّهَ يُدِلُّ كُلَّ جَبَّارٍ، وَيُهَيِّنُ كُلَّ
مُخْتَالٍ".

یعنی: هرگز نسبت به عفو و بخشش دیگران پشیمان مباش، و از
کیفر دادن آنان شادمان مشو، و نسبت به حدت و کار تندی که
می توانی از آن پرهیز کنی شتاب نداشته باش.

به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید
اطاعت شوم، زیرا اینگونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را
پژمرده می‌سازد ، و موجب نزدیکی به غیر خدا می‌گردد.

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار غرور یا خود بزرگ بینی شدی به
بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی
نجات می‌دهد، و تند روی تو را فرو می‌نشانند، و عقل و اندیشه‌ات را به
جایگاه اصلی باز می‌گرداند. پرهیز که خود را در بزرگی همطراز خداوند
پنداری، و در شکوه و جبروت همانند او دانی ، زیرا خداوند هر سرکشی
را دلیل می‌کند ، و هر خود پسندی را خوار می‌گرداند.

نکته مهمی که در این سخنان ارزشمند وجود دارد، اشاره به دو اصل اساسی فرمانروایی به شرح ذیل است:

الف - سیاست "سماحت" ، یعنی : آسان گرفتن بر مردم.

ب - اصل مهم دیگر، "اصل برائت" است که بر اساس آن، مبنای حکومت و قضاوت، باید این باشد که به برائت ذمه و بی گناهی افراد در تعامل با آنان حکم کند ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.

در جای دیگر این نامه افتخار آمیز، امیر مؤمنان (ع) به پرهیز از سعایت خیرچینان فرمان می دهد و حفظ آبروی عموم مردم را توصیه می کند:

وَلْيَكُنْ أَبْعَدَ رَعِيَّتِكَ مِنْكَ، وَأَشْنَأَهُمْ عِنْدَكَ، أَطْلَبُهُمْ لِمَعَايِبِ النَّاسِ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ عُيُوبًا، الْوَالِي أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا، فَلَا تَكْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْكَ مِنْهَا، فَإِنَّمَا عَلَيْكَ تَطْهِيرُ مَا ظَهَرَ لَكَ، وَاللَّهُ يَحْكُمُ عَلَى مَا غَابَ عَنْكَ، فَاسْتُرِ الْعَوْرَةَ مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتُرِ اللَّهُ مِنْكَ مَا تُحِبُّ سِتْرَهُ مِنْ رَعِيَّتِكَ. أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَةَ كُلِّ حَفِيدٍ وَأَفْطَعْ عَنْكَ سَبَبَ كُلِّ وِثْرٍ وَتَغَابَ عَنْ كُلِّ مَا لَا يَصِحُّ لَكَ، وَلَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ سَاعٍ، فَإِنَّ السَّاعِيَ غَاشٌّ، وَإِنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ.

یعنی : عیب جویان باید بیش از همه از تو دورتر و مورد تنقیر بیشتر باشند. زیرا در مردم عیوبی وجود دارد که فرمانروا در پنهان داشتن آنها سزاوارتر از دیگران است، پس مبدا آنچه بر تو پنهان است آشکار گردانی ، تو فقط عیوبی را که آشکار شده است باید تطهیر کنی. داوری در آنچه از تو پنهان است با خداوند است ، پس چندان که می‌توانی عیب ها را بیوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیت پوشیده ماند خدا بر تو بیوشاند ، گره هر کینه‌ای را در مردم بگشای، و ریشه هر ستمی را قطع کن، و از آنچه که در نظرت روشن نیست اجتناب کن. در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس پند دهندگان ظاهر می‌شود اما خیانتکار است.

پیامبر گرامی اسلام نیز، عیب جویان را مورد نکوهش قرار می دهد و چنین می فرماید :

«یا معشر من أسلم بلسانه و لم یسلم بقلبه، لا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَانَّهُ مِنْ تَتَّبِعِ عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبِعِ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَ مِنْ تَتَّبِعِ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ» . (اصول کافی، ج2، ص355).

یعنی : "ای گروه کسانی که به زبان مسلمان شده‌اید ولی دل‌هایتان مسلمان نشده‌است! در پی عیبها و لغزشهای مسلمانان

نباشید، چرا که هر کس در پی یافتن عیبهای مسلمانان باشد، خدا هم پی‌جوی عیب او خواهد شد و هر که را که خدا در پی عیوبش باشد، رسوایش می‌سازد".

نکته دیگر در نامه امام علی به مالک اشتر این است که حکومت باید از بروز سعایت‌ها پیشگیری بعمل آورد. زیرا سعایت، و به دنبال آن، درست کردن پاپوش و بهانه، همواره موجب به حاشیه راندن انسان‌های لایق و مدیران توانا و حذف نیروهای کار آزموده در جامعه می‌گردد. بنا بر این، امام علی(ع) به مالک اشتر فرمان می‌دهد تا در تصدیق سعایت‌کنندگان شتاب نکند، برای اینکه در بسیاری از موارد، سعایت‌ها از حسادت‌ها و رقابت‌های ناسالم ناشی می‌شود.

در بخش دیگری از نامه آن حضرت، چنین آمده است:

وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالِي بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمُؤُونَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ، فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَغْطِئُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

یعنی: بدان ای مالک هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از احسان به مردم، و تخفیف هزینه‌ها، و عدم اجبار

مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی ، که این خوشبینی رنج طولانی را از تو دور می‌سازد. پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان و بی اعتمادتر باش.

از آنجا که یکی از مهمترین معیارهای حکومت مردمسالار ، داشتن مشروعیت نظام از دیدگاه مردم است ، امیر مؤمنان (ع) ، مالک اشتر را به اهمیت حفظ افکار عمومی فرمان می‌دهد. یکی از مهمترین روش‌ها برای حفظ افکار عمومی ، کاهش فشار های تحمیل شده بر مردم است. بر این اساس، این پیشوای بزرگ، کارگزاران خود را از اعمال فشار بر مردم برحذر می‌دارد و جلب رضایت آنان را می‌طلبد.

نتیجه

- از مجموعه آیات و روایاتی که از نظر گرامی شما گذشت، روشن می‌گردد که اصل برائت به هر دو معنایی که در این نوشتار به آنها اشاره شد، ریشه در تعالیم اسلامی و سخنان

پیشوایان دین ما دارد، و مراعات آن، به حاکمان در برخورد با مردم، فقیهان در استنباط احکام، و قاضی ها در قضاوت و حکمیت، فرمان داده شده است.

- روشن است که برخورد حکومت با انسان ها بر اساس اتهامهای ثابت نشده و فقط گمان مخالفت و ظنّ اتهام، عرصه را بر عموم مردم تنگ می سازد و آنان را در دراز مدّت، به نارضایتی، سرکشی و مخالفت وادار می نماید.

از اینرو، رعایت اصل برائت در برخورد با مردم، نه تنها موجب آرامش جامعه می گردد، بلکه بقاء و دوام حکومت و نظام جامعه را تضمین می نماید.

نکته ای که در پایان باید به آن اشاره کنیم این است که در زمینه اصل برائت حقوقی، اگر آزادی فردی که به ارتکاب جنایتی متهم گردیده است، موجب فرار او از قانون یا تکرار جرم گردد، احکامی برای جلوگیری از فرار وی در فقه و حقوق اسلامی در نظر گرفته شده است، اما صرفا وارد شدن اتهام قبل از اثبات، نباید به بی آبرو کردن شخص و برخورد با او از نوع برخورد با کسانی که مقصّر بودن آنان اثبات گردیده است، منجر شود.

بلکه قبل از اینکه جرم شخصی با ادله قطعی به اثبات برسد، رعایت احترام بر مبنای حقوق شهروندی عادلانه افراد لازم می باشد، و آبرو و حرمت شخص متهم نیز نباید هتک شود، و نام او نیز نباید به عنوان مجرم بر سر زبانها بیفتد؛ مگر اینکه اتهام وارد شده بر وی، با دلایل صحیح و در دادگاه صالح، به اثبات برسد.

- برخورد عموم مردم با یکدیگر باید با مدارای بیشتر و سعه صدر بالاتری همراه باشد، و بدگمانی، اتهام صرف، سعایت دیگران، و گزارش خبرچینان ، نباید موجب برخورد خشن با افراد و هتک حرمت آنان شود.

اسلام مدرن ، و تطوّر احکام مدیریتی و حکومتی

در بسیاری از کتب فقهی قداماء ، ابواب فقه را بر دو دسته به شرح

ذیل تقسیم می نمودند :

الف - ابواب عبادات.

ب- ابواب معاملات.

شایسته است مجموعه ابواب فقه اسلامی را که به عنوان دستور العمل شریعت برای هدایت بشر قلمداد می گردد، با دیدی وسیعتر، به بخش های متعدد به شرح زیر، تقسیم کنیم و جایگاه هر بخش را به صورت مجزاً مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

1. ابواب عبادی و تربیتی.

2. ابواب اجتماعی.

3. ابواب اقتصادی.

4. ابواب مدیریتی و حکومتی.

دسته ای از احکام (مانند کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب الاعتکاف، کتاب الحج، کتاب النذر و امثال آن) که در ابواب عبادی و تربیتی درج گردیده اند، احکامی هستند که به منظور تکامل روح

انسان و شکوفا شدن استعدادهاى معنوى آدمى و آماده ساختن روان انسانها براى ورود به عالم ملکوت، وضع شده اند.

ابواب اجتماعى (مانند کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب الارث و امثال آن) ، تبیین کننده روابط اجتماعى مسلمانان هستند.

ابواب اقتصادى (مانند کتاب البیع، کتاب الاجارة، کتاب المضاربة، کتاب الرهن و امثال آن) ، بیان کننده حلال و حرام در حوزه اقتصاد، شامل تجارت، صنعت، کشاورزى و خدمات مى باشند.

اما ابواب مدیریتی و حکومتی (مانند کتاب القضاء، کتاب الديات، کتاب القصاص، کتاب الزکاة، کتاب الخمس، کتاب الحدود، کتاب الوقف، کتاب الجهاد و امثال آن) ، شامل احکامى مى گردد که به منظور اداره شئون جامعه و بیان کیفیت مدیریت نظام حکومتی، وضع گردیده اند.

منظور از احکام مدیریتی و حکومتی ، کلیه دستوراتى است که در قوام بخشیدن به نظام حکومتى جامعه و اداره امور کشورى و لشکرى، نقش دارند.

بخشهایی از دسته نخست مانند برخى ابعاد نماز جمعه ، جنبه حکومتی و مدیریتی نیز به خود مى گیرند؛ و بخشهایی از دسته چهارم مانند قصد قربت در وقف و جهاد و زکات و خمس نیز، بُعد

تربیتی دارند. اما پیکره اصلی دسته اول از احکام ، برای خودسازی و تکامل روح و شکوفا شدن معنویت انسانها آمده ؛ و شاکله دسته چهارم (از ابواب مدیریتی و حکومتی) ، رسالت اداره شئون جامعه و نظام حکومتی را بر عهده دارد.

ضرورت تجدّد در احکام مدیریتی و حکومتی

نظر به تحولات عظیم جامعه های بشری در طول زمان، و پیدایش مکتب های جدید مدیریتی و حکومتی در مسیر تاریخ بشری، و تکامل ساختارهای اداره جامعه، و گسترش شگفت آور جامعه مسلمانان، تجدّد در احکام مدیریتی و حکومتی و روزآمد کردن آنها به تناسب زمان و مکان، امری ضروری و حیاتی می باشد.

همانگونه که قبلا یادآور شدیم، جانمایه های این تجدّد، در درون ذات اسلام و منابع اصیل و قواعد فقهیه شریعت وجود دارند و لازم نیست از بیرون دین، به آن تزریق یا تحمیل شوند.

با بررسی دقیق تاریخ فقه اسلامی روشن می گردد که حاکمان برحق اسلامی مانند رسول گرامی (ص) ، امیر مؤمنان (ع) و دیگر پیشوایان بزرگ دینی (علیهم السلام) ، در زمینه دسته چهارم

ابواب فقه، هرچند وقت یکبار دستورات حکومتی جدیدی صادر فرموده اند، و تحولاتی به تناسب زمان و مکان به وجود آورده اند.

یک مثال:

به عنوان مثال ، امیر مؤمنان (ع) در باب زکات ، برای برهه ای از زمان حکومت خود، دستور دادند : علاوه بر هشت موردی که زکات به آنها تعلق می گرفت (یعنی : گندم ، جو ، خرما ، زبیت ، گوسفند ، گاو ، طلا و نقره مسکوک) ، برای اسب هم زکات، وضع شود.

متن حدیث مذکور، بدین شرح است:

مجد بن یعقوب ، عن علي بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حماد بن عيسى ، عن حريز ، عن مجد بن مسلم ، وزرارة ، عنهما جميعا (عليهما السلام) قالا : وضع أمير المؤمنين (عليه السلام) على الخيل العناق الراعية في كل فرس في كل عام دينارين ، وجعل على البراذين ديناراً. (وسائل الشیعه، باب 16 از ابواب ما تجب فيه الزكاة از كتاب الزكاة)

بر اساس حدیث یادشده، امام علی (ع) ، علاوه بر زکات انعام ثلاثة (یعنی گاو، گوسفند و شتر)، زکات را در اصنافی از اسب

هم، وضع فرموده است. این در حالی است که قبلاً، پرداخت زکات، شامل اسب نمی شده است.

برخی از محدثان و فقها که با ماهیت تغییر پذیر احکام حکومتی آشنایی ندارند، این حدیث را بر استحباب زکات در اسب، حمل کرده اند. در حالی که با تأمل در روایت مذکور و با توجه به کلمه "وضع" در متن حدیث، معلوم می گردد که امام علی - علیه السلام - به عنوان حاکم و رئیس دولت اسلامی، پرداخت زکات اسب را به عنوان امری واجب و الزامی تبیین فرموده اند.

زیرا، "وضع مالیات"، از جمله مالیات های اسلامی مانند زکات، وقتی از طریق حکومت و دولت اعلام شود، به عنوان امری الزام آور تلقی می گردد و مستحب بودن پرداخت مالیات وضع شده، معنا ندارد.

بنا بر این، اگر در روایتی دیگر، کلمه "صدقه" بر آن اطلاق شده، از باب "معنای قرآنی صدقه" است که به معنای "زکات واجب" می باشد. به عنوان مثال، در آیه ذیل، کلمه صدقه به معنای زکات واجب آمده است:

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ فُلُوبِهِمْ وَفِي
الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ ۗ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ. (سوره
توبه، آیه 60)

یعنی: صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و کارگزاران آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و برای آزادی بردگان و قرض داران و در راه خدا و کسانی که در راه مانده اند اختصاص دارد، و این امر، فریضه ای است از جانب خدا.

مثال دیگر:

نمونه دیگر از تغییر و تطوّر در احکام حکومتی، تغییر دادن حکم نماز جمعه است.

گرچه نماز جمعه، دارای یک بعد عبادی هم هست، اما وجه غالب آن، بُعد سیاسی آن است که به عنوان یک همایش بزرگ هفتگی و میتینگ سیاسی، می تواند مورد بهره برداری حاکمان کشورهای اسلامی در جهت اثبات مشروعیت مردمی حکومت آنان، قرار بگیرد.

شواهد دیگری از قبیل توصیه به بیان مسائل روز در خطبه های نماز جمعه که شامل مباحث سیاسی می گردد، بر این حقیقت دلالت دارد.

شکی نیست که نماز جمعه در عصر حکومت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و زمان ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام)، امری واجب و فرض بوده است. لذا بر اساس کتب روایی هر دو گروه اهل تشیع و تسنن، رسول خدا (ص) می فرماید:

"إن الله كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة إلى يوم القيامة".

یعنی: خداوند، نماز جمعه را به عنوان فریضه واجب تا روز قیامت بر شما نوشته است.

"الجمعة واجبة على كل مسلم في جماعة".

یعنی: نماز جمعه بر هر فرد مسلمان به صورت جماعت، واجب است.

امام علی (ع) نیز، چنین می فرماید:

"والجمعة واجبة على كل مؤمن".

یعنی: نماز جمعه بر هر مؤمنی واجب است.

تعبیر مؤکد آیات قرآن در سوره مبارکه جمعه نیز، مؤید این حقیقت است.

روشن است که وجوب نماز جمعه در عصر حکومت های برحق مانند زمان رسول گرامی اسلام (ص) و دوران حکومت امیر مؤمنان (علیه السلام)، که باعث گردهمای جمعیت های بزرگی از مردم و

تشکیل همایش هایی کم نظیر می گردید، موجب تقویت حکومت حق و تثبیت مشروعیت مردمی آن پیشوایان راستین می گردید.

اما پس از اینکه حاکمی ستمگر و مستبد مانند معاویه به عنوان خلیفه مسلمین، در سایه زر و زور و تزویر، زمام امور سرزمین پهناور اسلامی را در دست خود گرفت، و امامان جمعه را از میان وعاظ السلاطین بر مردم تحمیل کرد، و خود نیز در شهر شام، امامت نماز جمعه را بر عهده داشت، آیا می توان گفت که حضور در نماز جمعه، همچنان، واجب تعیینی و امری الزامی است.

آیا حکم وجوب حضور در نماز جمعه در عصر معاویه ها، یزیدها، و دیگر خلفای جائر بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس، باعث سوء استفاده دیکتاتورها از همایش های بزرگ نماز جمعه به عنوان میتینگ سیاسی نمی شد، تا به جهانیان بگویند: جمعیت ملیونی که هر هفته پشت سر ما و منصوبان ما نماز می خوانند و به توجیحات سیاسی و مدیریتی ما گوش فرا می دهند، دلیل مشروعیت مردمی حکومت ما می باشد.

روشن است که امامان برحق و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) چنین وضعی را نمی توانستند تحمل کنند و لذا در صدد تغییر این امر حکومتی در فقه اسلامی بر آمدند.

این تغییر و تحوّل سرنوشت ساز در زمینه حکم وجوب نماز جمعه، در روایات امامان و پیشوایان راستین اسلام، با عبارات گوناگونی بیان شده است. در این احادیث، از یکسو بر اصل وجوب نماز جمعه تأکید شده است، و از سوی دیگر، وجوب آن در زمان غیاب پیشوای برحق، زیر سؤال برده شده است.

بر اساس مجموعه روایات امامان معصوم (علیهم السلام)، بسیاری از فقهای شیعه، در استنباط حکم شرعی نماز جمعه در عصری غیر از عصر امامان برحق، دیدگاه های مختلفی ارائه داده اند. بعضی از فقهای شیعه، نماز جمعه را در زمان غیبت پیشوایان راستین، امری غیر واجب دانسته اند و خواندن نماز جمعه را مجزی از خواندن نماز ظهر ندانسته اند. جمعی دیگر از آنان، نماز جمعه را در عصر غیبت امام معصوم (ع) نه تنها غیر واجب، بلکه غیر جایز دانسته اند، و برخی دیگر، نماز جمعه را در این عصر، واجب تعیینی نمی دانند، بلکه آن را واجب تخییری قلمداد کرده اند، به این معنا که شخص می تواند در نماز جمعه شرکت نکند و نماز ظهر را به جا آورد، ولی اگر در نماز جمعه شرکت کرد، همان دو رکعت نماز جمعه، به جای نماز ظهر برای او محسوب می شود.

سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که: چرا بسیاری از فقها و مجتهدان مسلمان شیعه از روایات پیشوایان معصوم (علیهم السلام) چنین استنباط کرده اند که نماز جمعه در عصر غیبت امام معصوم، جایز نیست، و یا آن را واجب تعیینی ندانسته اند؟ مگر پیامبر گرامی اسلامی نفرمود:

"إن الله كتب عليكم الجمعة فريضة واجبة إلى يوم القيامة".

یعنی: خداوند، نماز جمعه را به عنوان فريضة واجب تا روز قیامت بر شما نوشته است.

مگر آن حضرت در روایت دیگری که شهید ثانی در "رسالة الجمعة" آورده است نفرمود:

"ان الله تعالى فرض عليكم الجمعة، فمن تركها في حياتي أو بعد موتي استخفافا بها أو جحودا لها فلا جمع الله شمله، ولا بارك له في امره، ألا ولا صلاة له، ألا ولا زكاة له، ألا ولا حج له، ألا ولا صوم له، ألا ولا بر له، حتى يتوب".

یعنی: خداوند، نماز جمعه را بر شما فرض و واجب فرموده است. هرکسی آن را به خاطر کوچک شمردن و مخالفت با آن ترک نماید، چه در زمان حیات من باشد و چه پس از مرگ من، خداوند امور او را سامان ندهد، و خداوند به او برکت ندهد. چنین کسی، نماز و

زکات و حج و روزه و خیرات و میراثش نیز، مقبول نخواهد شد، مگر آنکه توبه کند؟.

پاسخ قانع کننده پرسش یادشده این است که: امام برحق مسلمانان می تواند یک حکم اسلامی را که جنبه حکومتی دارد، به خاطر تغییر شرایط زمانی و مکانی و مقتضات عصر حاضر، در چهار چوب مبانی کلی اسلام و مصالح امت اسلامی، تغییر دهد.

هنگامی که حاکمان ستمگر بخواهند نماز جمعه را به ابزاری برای تأمین مشروعیت مردمی خود تبدیل کنند، پیشوای راستین مسلمانان، وجوب تعیینی نماز جمعه یا اصل وجوب آن را در چنین شرایط خاصی زیر سؤال می برد، تا الزامی برای حضور مردم در همایش نماز جمعه نباشد و راه سوء استفاده از این امر عبادی و سیاسی بسته شود. گرچه پیامبر گرامی اسلام (ص) در عصر خود فرموده است: "فريضة واجبة الى يوم القيامة".

این موارد و نمونه های بسیار دیگر، نشان می دهد که دست حاکمان بر حق اسلامی در تغییر و تحول احکام حکومتی بر اساس مقتضیات زمان و مکان و با علم به نیروی تجدید کننده درونی این مکتب پویا، باز است ، و برای خروج از بن بست هایی که ممکن

است در امر مدیریت جامعه و نظام حکومتی مسلمین پیش آید،
می توانند در چهار چوب مبانی ارزشی انسانی در اسلام و قواعد
کلی فقهی، چاره اندیشی نمایند.

یادآور می شود که بخشی از شواهد و دلائل وقوع این تغییر و
تحول در احکام حکومتی، در فصل مربوط به نقش زمان و مکان در
استنباط احکام شریعت، بیان گردید.

اسلام مدرن و توسعه جامعه

کلمه "توسعه" در لغت زبان عربی و معادل آن (development) در زبان انگلیسی، به معنای وسعت بخشیدن و گسترش دادن است.

این واژه در اصطلاح دانش امروز، به معنای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی است که لازمه آن، نوسازی، رشد همه جانبه، و خروج از عقب ماندگی ها و محدودیت های جامعه بسته گذشته می باشد.

تعریف های دیگری برای "توسعه" صورت گرفته است که در اینجا نمونه هایی از آنها را یاد آور می شویم:

1. توسعه عبارت است از: بهبود، رشد و گسترش همه شرایط و ابعاد مادی و معنوی حیات اجتماعی در جامعه که در رابطه بین دولت و ملت بوجود می آید و شرایط مناسبی از امنیت، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، رشد اقتصادی و رفاه عمومی را فراهم می سازد.

2. از دیدگاه برخی از اقتصاد دانان مانند مایکل تودارو (Michel Todaro)، توسعه عبارت است از: جریانی چند بعدی که مستلزم تغییرات اساسی در ساختار اجتماعی، طرز تلقی عامه مردم و نهادهای ملی و نیز تسریع رشد اقتصادی، کاهش نابرابری و ریشه‌کن کردن فقر مطلق مردم است.

3. بعضی از جامعه شناسان نیز، مانند "گای روشه" (Guy Rocher)، توسعه را از منظری دیگر به این صورت تفسیر کرده اند: بطور کلی صحبت از مفهوم توسعه، قضاوتی است ارزشی که با ارزش‌های معینی ارتباط دارد و این مفهوم با نظامی از ارزش‌ها مرتبط می‌شود که دارای کارکرد است.

بنا بر آنچه گذشت، روشن می‌گردد که توسعه در اصطلاح، به معنای دگرگون ساختن وضع موجود جامعه در جهت پیشرفت و مدرنیزه کردن سازمانهای اساسی آن و در چهار چوب ارزش‌های جامعه است.

برخی از دانشمندان ، توسعه را یک ایدئولوژی دانسته اند که بر تحول و دگرگونی ارگانیک دلالت می‌کند و ناظر بر ارزشهای جامعه می‌باشد.

بنا بر این ، توسعه با ایستایی و حفظ وضع موجود در تعارض است و در عین حال ، با ملاحظه ارزشهای دینی، ملی، و فرهنگی تحقق می یابد. بر همین اساس ، بسیاری از پژوهشگران ، توسعه را فرایندی دانسته اند که بهبود مستمر در همه ابعاد زندگی انسانی، اعم از مادی و معنوی را تضمین می کند.

از دیدگاه اسلام، مسئولیت توسعه جامعه و تداوم اصلاح امور، بر عهده عموم مردم نهاده شده است.

قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

"إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ". (سوره رعد، آیه 11)

یعنی: خداوند وضعیت قومی را تغییر نخواهد داد، مگر آنکه خودشان وضع خویش را دگرگون سازند.

ابعاد توسعه

در پرتو تجارب بشری روشن می گردد که فراگیربودن توسعه در ابعاد چهارگانه آن (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی)، دگرگونی اساسی و رشد مستمر یک ملت را رقم زده، و در سایه تحقق آن ، فرایند توسعه ملی شکل می گیرد.

اینک، به شرح هریک از ارکان اساسی توسعه می پردازیم.

توسعه سیاسی

یکی از مهمترین ارکان توسعه، که پشتوانه دیگر ابعاد آن می باشد و بدون آن، تضمینی برای دوام و بقای آنها نیست، توسعه سیاسی می باشد.

تعریف سیاست

کلمه "سیاست" در لغت، به معنای اداره کردن امور، اصلاح کارهای مردم، و حکمرانی آمده است.

اما علم سیاست، عبارت است از دانش تدبیر امور جامعه در راستای به صلاح آمدن زندگانی مردم.

ابونصر فارابی می گوید: سیاست، هدایت خلق است به سوی خالق در مدینه فاضله توسط رهبر.

به ابوحامد غزالی نیز چنین نسبت داده شده که: سیاست عبارت است از: استصلاح مردمان و نمودن بدیشان راه راست را، که نجات دهنده است در دنیا و آخرت .

بعضی از اهل این فن، سیاست را به معنای روندی دانسته اند که در آن، شهروندان کشور به اتخاذ تصمیم جمعی مبادرت می ورزند.

برخی از دانشمندان، موضوع علم سیاست را دولت، و بعضی دیگر آن را قدرت دانسته اند.

جمعی از دانشمندان معاصر نیز، موضوع علم سیاست را سه پدیده به شرح ذیل می دانند:

1. رفتار سیاسی.
2. نهادهای سیاسی.
3. پدیده های سیاسی.

تعریف توسعه سیاسی

یکی از تعاریف مشهور توسعه سیاسی، به شرح ذیل است:
توسعه سیاسی، فرایندی است که مستلزم تحقق مشارکت عمومی ، دموکراسی ، استقرار نظام ، نوگرایی ، اصلاحات اداری و بسیج نیروها و امکانات می باشد.

تعریف دیگر این پدیده بدین شرح است:

توسعه سیاسی به معنای توانایی ذاتی یک نظام ، جهت پاسخگویی به نیازهای مردم است که مبتنی بر مشروعیت و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی می باشد.

سومین تعریف، از قرار زیر است:

توسعه سیاسی عبارت است از افزایش ظرفیت نظام در پاسخگویی به نیازها و خواسته های مردم ، تنوع ساختاری، تخصصی شدن ساختارها و افزایش مشارکت سیاسی مردم.

توسعه اقتصادی

واژه "اقتصاد" در لغت، به معنای میانه روی و اعتدال است. اما علم اقتصاد در اصطلاح علوم و دانش های بشری، دارای تعاریف گوناگونی است که برخی را آنها را از نظر شما می گذرانیم:

تعریف علم اقتصاد

تعریف اول: علم اقتصاد به دانشی اطلاق می شود که به تخصیص بهینه کالاها و فراورده ها می پردازد.

تعریف دوم: اقتصاد عبارت است از: علم تخصیص منابع محدود برای تامین نیاز ها و خواسته های نا محدود .

تعریف سوم: علم اقتصاد، یعنی تدبیر منزل (اداره شئون زندگی). این تعریف به ارسطو نسبت داده شده است.

تعریف چهارم: اقتصاد ، علم بررسی ماهیت و علل ثروت ملل است . این تعریف به اقتصاد دان معروف، آدام اسمیت نسبت داده شده است.

تعریف پنجم: اقتصاد ، عبارت است از بررسی ماهیت ثروت از طریق قوانین تولید و توزیع. این تعریف به استوارت میل منسوب است. **تعریف ششم:** اقتصاد ، عبارت است از مطالعه بشر در زندگی شغلی و حرفه ای. این تعریف به آلفرد مارشال نسبت داده شده است.

تعریف اقتصاد توسعه

مقصود ما از توسعه اقتصادی عبارت است از: "فرایند رشد اقتصادی و ارتقاء فنی و سازمانی در عرصه تولید و تخصیص منابع مادی و انسانی ؛ همراه با عدالت توزیعی و کاهش نابرابری".

بر این اساس ، " توسعه اقتصادی " مفهومی فراتر از " رشد اقتصادی " است و علاوه بر اهتمام به شاخصهای کمی مانند تولید ناخالص ملی و داخلی، به بررسی تغییرات ساختاری در زمینه کیفیت انجام تولید و تخصیص منابع می پردازد و در عین حال ، با

تکیه بر تأمین اهداف اجتماعی ، تداوم رشد اقتصادی را تضمین می کند.

اهمیت توسعه اقتصادی

با مطالعه فلسفه تاریخ تمدن‌ها روشن می گردد که توسعه اقتصادی ، یکی از اصول اساسی کرامت ، استقلال و پویایی جامعه است و بدون دستیابی به این موهبت بزرگ، امکان رسیدن به مقام توسعه ملی وجود ندارد و تمامیت سیاسی ، شئون ملی ، مبانی فرهنگی و بنیانهای اجتماعی نیز، در معرض خطر قرار می گیرند. نبا بر این ، اهتمام ورزیدن به امر توسعه اقتصادی ، از مهمترین اولویتهای جامعه محسوب می شود و افزایش تلاشهای دولت و نهادهای اقتصادی کشور را در این زمینه می طلبد.

نمادهای توسعه اقتصادی

در جهان امروز مشاهده می کنیم که برخی از کشورها در اروپای غربی ؛ آمریکای شمالی و شرق آسیا ، با انتخاب سیاستهای حساب شده، توانستند به سرعت از پیچ و خم جاده توسعه

اقتصادی بگذرند و تجارب گرانبهایی در زمینه رشد اقتصادی بدست آورند.

در تفسیر و تحلیل این رشد ، پیروان مکاتب اقتصادی کلاسیک ، نئو کلاسیک، مکتب کینز و امثال آنها ؛ دیدگاه های خاص خود را در جهت طراحی نظام اقتصادی مطرح نموده اند.

البته ، هریک از این مکاتب یادشده در عرصه های مورد مطالعه خویش ، دستاوردهایی را ارائه داده اند که به گفته " لوئیس " (یکی از صاحب نظران علم اقتصاد توسعه)، به دیدگاه های کلیدی آنان مراجعه می شود.

به عنوان نمونه ، کلاسیکها در مورد بازار آزاد ، نئو کلاسیکها در زمینه کارآفرینی ، پیروان مکتب شیکاگو در زمینه نقش آموزش ، فیزیوکراتها در خصوص کشاورزی و مکتب سوداگران (مرکانتلیستها) در زمینه مازاد صادرات ؛ نقطه نظرهای ارزشمندی را مطرح نموده اند.

آیین اسلام نیز، در جهت تنظیم روابط اقتصادی میان افراد و کشورها، قواعدی کلی ارائه نموده که در ابواب اقتصادی فقه اسلامی به تفصیل بیان گردیده است.

شایسته است کمالات و تجارب گرانبهای کشورهای توسعه یافته را مطالعه نماییم و با دیدی کارشناسانه و مبتکرانه و با ملاحظه ویژگیها و ظرفیتهای واقعی کشور، این دستاوردها را مورد استفاده قرار دهیم.

در اینجا به منظور رعایت اختصار، اصول اساسی را که در تدوین و اجرای طرح توسعه اقتصادی نقش دارند؛ یادآور می شویم:

1. الزام دستگاههای اقتصادی به امر آموزش مستمر در همه سطوح مدیریتی اقتصادی و فنی، بر اساس آخرین دستاوردهای علمی در سطح جهان.

2. اصل قرار دادن سیاست واردات دانش، بجای واردات کالا.

3. افزایش اعتبارات در زمینه تحقیقات و فن آوری.

4. زدودن تبعیض میان اقوام کشور و تلاش در جهت تقسیم عادلانه ثروت میان اقوام و اقشار جامعه.

توضیح: تقسیم ثروت، به معنای گرفتن از اغنیاء و دادن به فقراء نیست؛ بلکه به معنای ایجاد رشد اقتصادی و توزیع مازاد آن بر اقشار مستمند میباشد.

5. کاستن از کمیت فعالیتهای اقتصادی دولت و افزایش کیفیت هدایتی و حمایتی آن در زمینه تغییر فنی توسط مؤسسه های

پژوهشی و ایجاد تعادل در عرصه های تولید و مصرف و اهتمام به زیرسازیه‌ها و ساختارهای بنیادین صنعتی و ارائه اطلاعات مورد نیاز بازار.

6. هدایت فرایندهای اقتصادی توسط دولت ، به منظور کاستن تفاوت‌های توزیعی میان مردم ، در حدی که از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی قابل قبول باشد.

7. ایجاد ارتباط متقابل میان بخشهای آموزشی و مدیریتهای اجرایی اقتصادی کشور در جهت تبادل تجارب و معلومات و برآورد میزان عرضه و تقاضا در زمینه تربیت نیروی انسانی متخصص.

8. توجه به نقش اساسی عامل انسانی و توزیع مناسب سرمایه میان بخشهای صنعتی و کشاورزی.

9. برنامه ریزی در جهت رشد تولید ملی ، نسبت به مصرف ملی.

10. توجه به شاخصهای توسعه انسانی (HDI) شامل طول عمر ، امید به زندگی ، میزان دانش و درآمد پایه ؛ به عنوان معیار توسعه اقتصادی پایدار ؛ در کنار توجه به تولید ناخالص ملی (GNP) به عنوان معیار رشد اقتصادی.

11. برنامه ریزی در جهت جلوگیری از خروج سرمایه های داخلی و گسترش سرمایه گذاری خارجی ، از طریق اعطاء تضمینهای لازم و فراهم آوردن ثبات سیاسی.
12. اهتمام به سیاستهای تعاونی در جهت ایجاد ساختارهای عادلانه اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی .
13. محدود کردن واردات ، به منظور تشویق صنایع داخلی ، همگام با تضمین ارتقاء سطح کیفی آن.
14. بهینه سازی روشهای تولید در زمینه های صنعت ، کشاورزی ، دامداری ، شیلات وغیره.
15. بالا بردن سطح تراز بازرگانی و رفع موانع صادرات.
16. اولویت دادن سرمایه گذاری صنعتی به موارد پیوند ماقبل و مابعد ، مانند صنعت پتروشیمی ، ذوب آهن و امثال آن.
17. قرار گرفتن میزان سود سرمایه دار در سطحی که با سهم دستمزد از مجموع محصول خالص همخوانی داشته و با تولید کالای دستمزدی (مقدار کالایی که با دستمزد می توان خرید) متناسب باشد.
18. تنظیم نظام مالیاتی بر مبنای محاسبه دقیق "رانت" ، به نحوی که انگیزه اشتغال ، به قوت خود باقی بماند.

19. برنامه ریزی در جهت صرفه جویی در مصرف و انضباط مالی و جلوگیری از اسراف ، بویژه در حوزه مصارف ارزی.
20. بالا بردن سطح اشتغال از طریق اجرای طرحهای اساسی ، مانند برطرف کردن کسری تراز تجاری و افزایش استفاده از نیروی کار در زمینه کالاهای صادراتی و مواد خام. به عنوان مثال، تقویت و توسعه پتروشیمی که موجب ایجاد اشتغال بیشتر می گردد و در عین حال ، درآمد حاصل از فروش نفت را افزایش می دهد.
21. اهتمام ویژه به تولید مایحتاج ضروری جامعه مانند مسکن ، امکانات آموزشی و بهداشتی ، توسعه شبکه های آب و برق ، تامین سوخت و امثال آن.
22. کاربر کردن ساختار تولید ، به منظور رشد اشتغال و نهایتاً ، افزایش دستمزد واقعی نیروی کار.
23. سرمایه گذاری در زمینه تولید انرژیهای جایگزین نفت و گاز ، بویژه انرژیهای پاک.
24. مبارزه با فساد اقتصادی ، قاچاق ، رانت خواری و بازار سیاه.
25. تعادل در امر کاهش و افزایش حجم پرداختهای انتقالی رفاهی، تا از یکسو میزان تورم کنترل شود و بهره وری صنعتی محفوظ بماند

و از سوی دیگر، اختلاف درآمد میان فقیر و غنی به صورت نامعقول افزایش نیابد.

26. برقرار ساختن پیوند مناسب میان حسابهای تولید و درآمد (از دید تقاضا) و محدوده داده‌ها- ستاده‌ها (از دید عرضه) و جریان حسابهای منابع مالی، به منظور تدوین مدل جامع تجزیه و تحلیل برای ارزیابی دقیق پدیده‌هایی چون کنترل جمعیت، تاثیر افزایش قیمت مواد غذایی، افزایش محصول کشاورزی و بالا رفتن قیمت انرژی.

27. تلاش در جهت متوازن کردن رشد اقتصادی.

28. تقویت بخش خصوصی و زمینه‌سازی برای مشارکت بیشتر مردم در امور اقتصادی.

29. ارتقاء روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای آسیای میانه به عنوان کوتاه‌ترین راه ارتباطی آنان با خلیج فارس.

30. گسترش نظام ارتباطات در عرصه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی.

31. بالا بردن ارزش پول ملی.

32. اصلاح مقررات مربوط به چک و اعتبارات بانکی.

33. حمایت گسترده از بخش کشاورزی به نحوی که بتواند تولید مواد غذایی کشور را همگام با رشد جمعیت بالا ببرد و از مهاجرت روستائیان به شهرها جلوگیری کند.

34. ارتقاء سطح تسهیلات حمل و نقل زمینی، دریایی و هوایی در جهت توسعه راهها، شبکه راه آهن، بنادر و کشتیرانی و خطوط هوایی.

35. حمایت ویژه و قدردانی از مبتکران و اندیشمندان کشور در عرصه های صنعت، تحقیقات و فناوری؛ و پیشگیری از فرار مغزها.

36. از بین بردن انحصارات و سعی در مشارکت عمومی در امر اقتصاد.

علاوه بر آنچه گذشت، دستور العمل اسلام در جهت توزیع ثروت، به شرح ذیل است:

1. صیانت از عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه.
2. تقسیم مالکیت به سه بخش ملی، خصوصی و دولتی.
3. وضع مالیات به شکل عادلانه.
4. تامین معاش قشر آسیب پذیر جامعه.
5. اخذ حقوق شرعیه از قبیل زکات، خمس، صدقات، کفارات و امثال آنها، جهت تامین نیاز مستمندان.

6. پیشگیری از درآمدهای حرام از راه قمار، ربا، احتکار، اختلاس، گرانفروشی و امثال آن.
7. اصالت دادن به امر تولید در زمینه درآمد زایی و پیشگیری از معاملات خدعه آمیز.
8. تشویق و ترغیب مردم به کار و تلاش در جهت امرار معاش و تامین مخارج زندگی. به عنوان مثال، در حدیثی شریف آمده است که "الکاذب علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله". یعنی: کسی که برای امرار معاش خانواده خود کار و تلاش می کند، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.
- دیگر اصول و روش های مورد تاکید دین مبین اسلام، در کتابهای مفصل فقهی و اقتصادی اسلامی آمده است.

توسعه اجتماعی

توسعه اجتماعی که به عدالت اجتماعی منجر شود، موجب ایجاد سلامت و آرامش و امنیت جسمانی و معنوی جامعه می گردد و زمینه را برای ادامه توسعه و پیشرفت در عرصه های دیگر حیات، مستعد می سازد.

تعریف توسعه اجتماعی

توسعه اجتماعی عبارت است از:

"فرایند رشد جامعه در جهت رسیدگی به نیازمندان، افزایش امنیت اجتماعی، جبران خسارتها، پیشگیری از آسیبها، محافظت از مردم در برابر حوادث و تضمین برخورداری همگان از مواهب اولیه زندگی".
در سایه توسعه اجتماعی، سلامت جسمی و روحی برای مردم فراهم می شود و شادابی و امید به آینده در سطح جامعه افزایش می یابد.

اصول توسعه اجتماعی

به منظور نیل به توسعه اجتماعی، اصول زیر باید پیاده شود:

1. همگانی شدن تسهیلات آموزشی، پرورشی، بهداشتی و درمانی.
2. برنامه ریزی برای رشد عموم مردم.
3. گسترش سواد آموزی به صورت فراگیر.
4. افزایش امنیت اجتماعی در همه ابعاد.
5. حفظ طراوت و شادابی جامعه و کاهش میزان اضطراب و افسردگی.

6. تقویت روح برادری ، برابری ، گذشت ، همیاری ، شکیبایی ، درستکاری ، آزادگی و مراعات حقوق دیگران.
 7. تضمین مایحتاج رفاهی ضروری برای همگان.
 8. برنامه ریزی جهت پیشگیری از آسیبهای اجتماعی مانند بزهکاری ، اعتیاد ، تصادفات و سوانح ، آلودگی محیط زیست ، فقر (بویژه کودکان خیابانی)، خودکشی ، فحشا ، بیماریهای روانی و مرگ و میر زودرس.
 9. حاکم ساختن اصل کار و تلاش در جامعه و زدودن روحیه تن آسایی و راحت طلبی.
 - 10- تناسب میزان سرانه سلامتی با نیازهای واقعی مردم.
 11. تدوین و اجرای نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی .
 12. هدفمند کردن یارانه ها .
 13. همخوانی میزان رشد جمعیت با ظرفیتهای و امکانات کشور.
 14. قرار دادن بنیان جامعه بر اساس نظم و انضباط اجتماعی.
- نظر به اهمیت تامین اجتماعی در زمینه توسعه اجتماعی، توضیحات بیشتری در این خصوص، بیان می گردد:

تأمین اجتماعی

نظام تأمین اجتماعی بر اساس تجارب بسیاری از کشورهای توسعه یافته ، باید شامل بخشهای زیر می گردد:

1- بیمه های اجتماعی مانند:

- بیمه خدمات درمانی.
- بیمه حوادث و سوانح.
- بیمه بیکاری.
- بیمه بازنشستگی.
- بیمه مراقبت از بیماران در منازل و خانه های شهروندان ارشد (سالمنندان).

2- جبران خسارتهای اجتماعی مانند:

- حمایت از قربانیان جنگ و خانواده های آنان.
- جبران خسارت زیان دیدگان به ناحق.
- جبران خسارت قربانیان جنایی.
- اعاده حیثیت اشخاص.

3- مساعدتهای اجتماعی مانند:

- کمکهای آموزشی و کارآموزی.
 - کمک مالی به نوجوانان.
 - کمک به پرورش کودکان از طریق والدین آنها.
 - کمک به نیازمندان در امر مسکن.
 - کمک به معلولان.
- 4- **حمایتهای اجتماعی** مانند:
- پرداخت کمک هزینه زندگی به خانواده های کم درآمد یا بدون درآمد.

اصول و مبانی یادشده، به صورت کلی در بسیاری از منابع اسلامی در قالب روایات مستند آمده است.

توسعه فرهنگی

مقوله فرهنگ، به شرح ذیل تعریف شده است:

"فرهنگ" ، منظومه ای عالی است که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، و آداب و رسوم می باشد.

تعریف توسعه فرهنگی

توسعه فرهنگی عبارت است از:

"فرایند بهینه سازی امکانات و شرایط مادی و معنوی جامعه در جهت شناخت هویت خویش ، ارتقاء سطح دانش ، شکوفا سازی استعدادها ، رشد اخلاق و ارزشهای الهی، بهبود روابط انسانی ، گسترش فرهنگ قانون پذیری ، مراعات احترام دیگران ، آزادمنشی، بردباری ، خود اتکایی و نظم در امور".

بزرگترین ثروت یک کشور، منابع انسانی آن است. در صورت شکوفایی و بالندگی این گنج بی پایان ، مکننتی جاودانه و عاملی فعال پدید می آید که سرمایه را رشد می دهد ، از منابع طبیعی استفاده پایدار و مناسب بعمل می آورد ، سازمانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را سامان می بخشد و موجب توسعه ملی در همه ابعاد آن می شود. با این بیان ، اهمیت توسعه فرهنگی که رسالت پرورش نیروی انسانی را بر دوش دارد ، روشن می گردد.

شاخص های توسعه فرهنگی

به منظور سنجش توسعه فرهنگی یک جامعه ، معیارهای ویژه ای

وجود دارد که مهمترین آنها بدین شرح است:

- 1- میزان خلاقیت فرهنگی در جامعه.
 - 2- میزان گسترش کمی و کیفی آموزش و پرورش.
 - 3- میزان سرمایه گذاری در زمینه آموزش عالی.
 - 4- میزان فضای پژوهشی فرهنگی.
 - 5- میزان توانایی در امر شکوفا سازی استعدادها.
 - 6- میزان قانون پذیری در جامعه.
 - 7- میزان التزام افراد جامعه به نظم.
 - 8- میزان پایبندی افراد به ارزشهای ملی ، فرهنگی، اخلاقی و معنوی.
 - 9- میزان ایمان مردم به وجدان کاری و ضرورت تحرک و تلاش.
 10. میزان علاقه مندی مردم به میراث علمی و فرهنگی و اهتمام ورزیدن به دانشها و دانشمندان.
 11. میزان علاقه مندی افراد جامعه به مطالعه.
 12. میزان تولیدات فرهنگی در کشور.
- در اینجا، ابعاد توسعه فرهنگی را نیز، از نظر شما می گذرانیم:

ابعاد توسعه فرهنگی

مهمترین ابعاد توسعه فرهنگی عبارتند از :

1. اصلاح فرهنگ عمومی بر مبنای ارزشهای اصیل ملی، دینی و فرهنگی.
2. بنیانگذاری بینش فرهنگی نسل جدید بر اساس ارزش ها.
3. بازسازی نظام آموزش و پرورش ، متناسب با مقتضای زمان و رسالت تعلیم و تربیت.
4. ارتقاء آموزش عالی در راستای تولید علم و نوآوری.
5. گسترش فضای پژوهشی و ایجاد آفرینندگی فرهنگی.
6. برنامه ریزی در جهت شکوفایی استعدادها و شناسایی و پرورش استعدادهای درخشان در پرتو تشویق و ترغیب های مادی و معنوی.
7. ترویج فرهنگ نظم ، قانون پذیری و وجدان کاری.
8. تقدیر از قشر اساتید و معلمان و مربیان و فراهم کردن زمینه لازم جهت شناخت و استفاده آنان از بهترین شیوه های آموزشی و مناسبترین روشهای پرورشی.
9. تشویق و ترغیب مردم به مطالعه و کتاب خوانی و زمینه سازی جهت ترویج آن.

10- تبیین اهمیت برخورد مناسب با دیگران بر اساس احترام متقابل، مدارا و شکیبایی ، نوع دوستی و تحمل آراء و عقاید آنان.

11. گسترش هنرهای سودمند در عرصه های سینما ، تئاتر، نقاشی ، هنرهای تجسمی و مانند آنها.

12. نگهبانی از هویت فرهنگی جامعه و ارزشهای آن، همگام با حفظ بالندگی فرهنگی و استفاده صحیح از دستاوردهای دیگر تمدن ها و فرهنگ ها، از طریق افزودن کمالات دیگران بر کمالات خویش.

البته در این امر باید مراقب باشیم تا دچار خودباختگی نشویم و به عنوان مثال، در مقابل فرهنگ و تمدن غربی، گرفتار آفت غرب زدگی نگردیم، و تنها آنچه را از فرهنگ و تمدن دیگران ارزشمند است و آفتی ندارد را برگزینیم.

مراحل توسعه

در پایان، نگاهی به مراحل توسعه می افکنیم که به هر حال، برای رسیدن به قلّه تعالی یک جامعه باید طی شود.

توسعه بطور کلی و توسعه اقتصادی به نحو اخص، در طی مراحل متعددی به ثمر می رسد. حذف هیچیک از این مراحل امکان پذیر

نیست. تنها در صورت برنامه ریزی صحیح و تلاش گسترده ، سرعت گرفتن و کوتاه کردن فاصله زمانی هریک از مراحل یادشده ممکن خواهد بود.

مراحل توسعه از دیدگاه متخصصان، بدین شرح است:

1. تغییر ساختارهای نظام کهن با برنامه ریزی و مراعات اصول و مبانی صحیح.
2. روی کار آمدن دولت توسعه خواه با ساختار سیاسی و اجرایی مناسب.
3. سرمایه گذاری گسترده در زمینه مدرن سازی بافت تولید و اصلاح ساختارها.
4. ایجاد توازن در سرمایه گذاری و تناسب در امر تولید از طریق بلوک بندی آنها.
5. در مرحله پنجم ، بلوغ فنی و رشد متوازن به عنوان مرحله نهایی فرایند توسعه فرا می رسد و هدف نهایی در این زمینه، فراهم می گردد.

اسلام مدرن و ولایت زنان

یکی از مسائل بحث انگیز در جوامع اسلامی، مبحث ولایت زنان از دیدگاه اسلام است. برخی از نظریه پردازان مسلمان، ولایت زنان را جزء محذورات و امور ممنوعه دانسته اند، و برخی دیگر، قائل به تساوی زن و مرد در این زمینه گشته اند، و جمعی نیز، مسئولیت زنان را در حدّ ولایت عظمی نپذیرفته، ولی در مورد مسئولیت های دیگر، اعتراضی ندارند.

منظور از ولایت عظمی، زعامت و مدیریت کلان جامعه، مانند مقام "رهبری امت" و مقام "مرجعیت دینی" است.

در کشورهای اسلامی نیز، دیدگاه های گوناگون با اختلافات فکری زیاد، ارائه گردیده است.

به عنوان مثال، در برخی از کشورهای عربی، هنوز زنان حق رأی در انتخابات ندارند، چه رسد به حق انتخاب شدن و پذیرفتن پست ها و مدیریت های مهم.

در برخی از کشورهای دیگر اسلامی، زنان اجازه دارند تا سطوح میانی مدیریت سیاسی و علمی و اجتماعی صعود کنند، ولی در مورد ولایت عظمی، با بن بست مواجه هستند.

امروزه، به خصوص در کشورهای اسلامی پیشرفته یا در حال توسعه، مسأله ولایت زنان به صورت جدّی مطرح است، و بذل توجّه متفکّران اسلامی را به این پدیده بحث انگیز، بیش از پیش، مطالبه می نماید.

در این نوشتار ، می کوشیم تا ابعاد حقوق زنان را در این زمینه، مورد بررسی قرار دهیم و با توجه به دلائل معتبر شرعی، دیدگاه خود را در خصوص ولایت عظمای بانوان، با استناد به مبانی انسانی و اسلامی، ارائه نماییم.

تساوی زن و مرد در انسانیت

از مجموعه آیات شریفه قرآن و روایات اسلامی به خوبی روشن می گردد که از دیدگاه آیین اسلام ، منزلت مرد و زن به عنوان یک "انسان" در پیشگاه خداوند برابر است. به منظور تبیین این موضوع، به نخستین آیه از سوره "نساء" به شرح ذیل اشاره می کنیم:

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ...".

یعنی : " ای مردم! از [مخالفت] پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از "نفس واحدة" (یعنی یک جان) آفرید ؛ و جفت آن را از همان (نفس واحدة) خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت ... " .

همانگونه که در آیه یاد شده ملاحظه می فرمایید ، منشأ پیدایش انسان ، اعمّ از مرد و زن ، حقیقتی به عنوان "نفس واحدة" که یک روح مقدس است دانسته شده و هیچ تمایزی میان آنان به عنوان یک انسان وجود ندارد.

بنا بر این ، روح زن و مرد در پیشگاه خداوند ، از منزلت یکسان برخوردار هستند و تساوی آنان در مقام خلقت ، مورد تاکید قرآن مجید قرار دارد.

بر این اساس، تفاوت های نفسانی و جسمانی زن و مرد ، تنها به این خاطر است که زنان و مردان مکمل یکدیگر هستند و هریک از آنان دارای کمالات خاص خود می باشند؛ امّا در انسانیت و کمالات انسانی با هم برابرند.

بنا بر این ، تفاوت های جسمانی ، دلیلی برای برتری یکی از آن دو طایفه بر دیگری نیست.

برابری همه انسان ها

علاوه بر آیه یادشده در سوره نساء، آیات دیگر قرآن مجید نیز، بر تساوی همه انسانها، اعمّ از زن و مرد، سفید و سیاه و دیگر اقشار مردم، در پیشگاه خدای بزرگ، گواهی می دهند، و بر این حقیقت تأکید می ورزند که هیچیک از افراد بشر بر دیگری به خاطر جنس، رنگ، و دیگر مواصفات جسمانی، برتری ندارد. به عنوان مثال، قرآن مجید، همه انسان ها را، اعمّ از مذکر و مؤنث، مخاطب قرار می دهد و چنین می فرماید:

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ". (سوره حجرات، آیه 13).

یعنی: "ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است".

بر اساس این آیه شریفه، همه انسان ها، چه زن باشند و چه مرد، چه سیاه باشند و چه سفید، در نزد خداوند مساوی

هستند، و تنها معیاری که موجب فضیلت و برتری است، پارسایی و پرهیزکاری است.

پاسخ به یک اعتراض

برخی از نظریه پردازان، در اعتراض به نظریه تساوی مرد و زن، شبیه ای را مطرح می کنند و آن اینکه چرا قرآن مجید، مردان را به عنوان "قوامون" نامیده است؟ آیا این امر، به معنای برتری مردان نسبت به زنان نیست؟

به منظور پاسخ به این شبهه، متن آیه یاد شده و ترجمه و شرح آن را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

"الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله".
(سوره نساء، آیه 33).

یعنی: "مردان، پشتیبانان زنان و متکفل امور آنان هستند به آنچه که خداوند برخی از آن مردان را بر بعضی دیگر از آنان برتری داده و به آنچه که از اموال خویش می بخشند. پس زنان شایسته، فروتن

و رازدار امور نهانی هستند به آنچه خداوند آن را نگاه داشته است".

به منظور توضیح پاسخ یادشده، شایسته است تا معنای واژه "قوامون" را که در این آیه آمده است، توضیح دهیم.

معنای قوامون

واژه "قوام" یعنی کسی که قوام و اعتماد امری به او می باشد. به همین دلیل در علم لغت عربی، کلمه مذکور را به معنای "المتکفل بالأمر" دانسته اند؛ یعنی کسی که عهد دار کاری می باشد.

از آنجا که وظیفه تأمین معاش و پشتیبانی مالی خانواده از نظر اسلام برعهده مردان است، خداوند بزرگ در این آیه شریفه از قرآن، مردان را به عنوان پشتیبانان زنان که مسئولیت تأمین هزینه زندگی اعضاء خانواده را برعهده دارند، معرفی فرموده است.

بر این اساس، آیه مذکور، به معنای اثبات فضیلت و برتری دادن به مردان در مقابل زنان نیست، بلکه تبیین یک مسئولیت و وظیفه را برای مردان در برابر خانواده خود، در بر دارد.

تفاوت های جسمانی و نفسانی زن و مرد

همانگونه که توضیح دادیم، تفاوت هایی نفسانی و جسمانی در وجود زنان و مردان به صورت مسلّم وجود دارد و قابل انکار نیست، اما بنا بر دلایلی که گذشت، این تفاوت ها به خاطر تکامل جامعه در پرتو وجود مرد و زن و مکمل بودن هریک از آنها نسبت به دیگری است، و به هیچ وجه ، دلیل بر امتیاز و برتری مردان نسبت به زنان و یا عکس آن نیست.

اینک، به منظور تمهید بحث، به برخی از این تفاوتها اشاره می کنیم:

برخی از پژوهشگران، تفاوتهای یادشده را بر چند دسته به شرح زیر تقسیم کرده اند:

1. تفاوت های فیزیکی و جسمانی.
2. تفاوت های نفسانی و روانی.
3. تفاوت های احساسی.

دسته اول:

تفاوت های فیزیکی و جسمانی میان مرد و زن بدین شرح است:

1. بلندتر بودن معدّل قد مردان در هر نژاد نسبت به زنان آن قوم.

2. درشتی اندام جسمانی مردان نسبت به زنان.
3. سریعتر بودن رشد بدنی زنان نسبت به مردان.
4. خشن تر بودن مردان نسبت به زنان.
5. افزون بودن رشد عضلانی مردان نسبت به زنان.
6. سرعت بیشتر رسیدن به بلوغ جسمانی زنان نسبت به مردان.
7. زودتر به سخن آمدن دختران نسبت به پسران.
8. بیشتر بودن معدّل حجم مغز مردان نسبت به زنان.
9. بزرگتر بودن مغز زنان در مقایسه با وزن آنان، نسبت به مغز مردان در مقایسه با وزنشان.

دسته دوم:

تفاوت های نفسانی و روانی میان زن و مرد نیز بدین شرح است:

1. تمایل بیشتر مردان به کارهای خشن، نسبت به زنان، و تمایل بیشتر زنان به کارهای ظریف نسبت به مردان.
2. غوغاگری بیشتر مردان نسبت به زنان.
3. پرهیز کردن بیشتر زنان از خشونت، نسبت به مردان.
4. سرعت هیجان زنان نسبت به مردان در برابر امور مورد علاقه یا مورد تنفر.

5. علاقه بیشتر زنان به زیور آلات و آرایش.

6. قدرت بیشتر مردان در کتمان غم ها و ناراحتی ها.

7. نازک دل تر بودن زنان نسبت به مردان.

دسته سوم:

تفاوت های مردان و زنان در زمینه احساسات، به شرح زیر است:

1. بیشتر بودن تمایل به طالب بودن در مردان، و بیشتر بودن

تمایل به مطلوب بودن در زنان.

2. مطالبه زن از مرد: شهادت و دلاوری است، و مطالبه مرد از

زن: جمال و دلربایی است.

3. علاقه مرد، به تصاحب شخص زن است، و علاقه زن، به

تصاحب قلب مرد است.

4. بعضی از دانشمندان گفته اند: بهترین عبارتی که زن می

خواهد از مرد بشنود این است: من تو را دوست دارم.

اما بهترین جمله ای که مرد می خواهد از زن بشنود این

است: من به تو افتخار می کنم.

به خاطر همین تفاوت ها، زن و مرد می توانند همدیگر را تحمل

کنند و مکمل یکدیگر باشند و یکدیگر را دوست بدارند و با هم

زندگی کنند و از ویژگیهای یکدیگر خسته و ملول نشوند.

تساوی یا عدالت در تقسیم کار؟

تساوی و عدالت، هر دو از ارزش های والای انسانی به شمار می روند و معمولا با هم تضادّ و تعارضی پیدا نمی کنند. اما در برخی از موارد در مقام عمل، به جایی می رسیم که باید میان آندو، یکی را برگزینیم.

به عنوان مثال، اگر ما یک لیوان آب و یک قطعه پارچه و یک تکه کوچک نان داشته باشیم و در بیابان به سه فرد محتاج برخورد کنیم که یک از آنها از شدت تشنگی در شرف هلاکت است ولی مشکل دیگری ندارد، و دیگری از گرسنگی می نالد ولی سیراب است و لباس کافی دارد، و سومی از سرما و نداشتن پوشش کافی در حال مرگ است ولی سیر است و نیازی به غذا و آب ندارد. در این حالت، عدالت اقتضا می کند که لیوان آب را به فرد تشنه، و تکه نان را به فرد گرسنه، و قطعه پارچه را به فرد بی لباس بدهیم تا هر سه را از مرگ حتمی برهانیم.

اما تساوی در توزیع، اقتضا می کند که هریک از لیوان آب و قطعه نان و تکه پارچه را به سه قسمت مساوی تقسیم کنیم و به هریک از آن افراد، یک قسمت از هرکدام را بدهیم. در چنین صورتی، نه آن

تشنه را سیراب کرده ایم، و نه گرسنه را سیر کرده و نه آن فرد بی لباس را توانسته ایم از سرمای کشنده نجات بخشیم.

در اینجا، عدالت در برابر تساوی قرار می گیرد و ما باید یکی از آندو را برگزینیم.

در مسائل خرد اجتماعی نیز، قضیه به همین منوال است. مثلا اگر تعدادی مرد و زن در یک انجمنی عضویت دارند و می خواهند کارها را بین خود تقسیم کنند، و این کارها عبارتند از:

- بالا بردن قطعات سنگین تیر آهن به بالای پشت بام ساختمان انجمن.
- حمل کیسه های سیمان و بسته های آجر برای تعمیرات ساختمان انجمن.
- رسیدگی به اطفال اعضاء انجمن.
- تهیه عصرانه برای اعضاء انجمن و امثال این موارد.

در اینجا، تساوی اقتضا می کند که نصف تیر آهن ها و کیسه های سیمان و آجرها را زنها حمل کنند و نصف دیگر را مردان. رسیدگی

به اطفال و تهیه عصارانه هم بین آن دو دسته به تساوی تقسیم شود.

اما عدالت اقتضا می کند که کارهای سخت را مردان انجام دهند که قدرت بدنی بیشتر و طاقت کارهای سخت را دارند، و کارهای ظریف را زنان انجام دهند که در این زمینه، دارای استعداد بیشتری هستند. البته اگر به طور استثنایی، یکی از افراد آن دو گروه در کار دیگری تخصص دارد، از وجود او در آن زمینه نیز، استفاده شود.

همانطور که ملاحظه می فرمایید، در این مورد نیز، عدالت در یک کفه ترازوی تصمیم گیری شما قرار می گیرد و تساوی در کفه دیگر.

منطق اسلام

در پرتو آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به این نتیجه می رسیم که از دیدگاه اسلام، تساوی و عدالت، هر دو باید محترم شمرده شوند، اما در صورتی که ما مجبور شویم یکی از آن دو را برگزینیم، حقّ تقدّم با عدالت است.

به همین دلیل، تساوی زن و مرد در مقام انسانیت و کمالات الهی و حقوق انسانی و امتیازات مادی و معنوی، مورد پذیرش آئین

اسلام می باشد، گرچه در تقسیم کارها، به عدالت و مراعات دادگری، اولویت داده شده است.

برای اثبات بخش اول این سخن، به آیاتی که قبلاً شرح دادیم، استدلال نمودیم. برای اثبات بخش دوم نیز، آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که نمونه هایی از آن را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید:

"وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ". (سوره بقره، آیه 228).

یعنی: و برای آن زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است؛ و مردان نیز، دارای درجاتی نسبت به آنان هستند، و خداوند توانا و حکیم است.

این آیه به خوبی نشان می دهد که هر یک از زن و مرد، دارای توانایی های خاص و در نتیجه، دارای ارزش و حقوق ویژه ای هستند.

بنا بر این، تقسیم حقوق و مسئولیت ها باید بر اساس استعدادها و نیازهای آن دو دسته باشد.

در برخی از تفاسیر قرآن مانند تفسیر مجمع البیان، به پرسش همسر پیامبر گرامی اسلام از آن حضرت بر می‌خوریم که بیان پرسش مذکور و پاسخ شارع مقدّس به آن سؤال، بیانگر دیدگاه اسلام است.

روزی امّ سلمه (همسر رسول خدا - ص -) از آن حضرت پرسید: چرا زنان نباید به جبهه‌های جنگ بروند و چرا میراث زنان (در برخی موارد) کمتر از میراث مردان است؟

این سؤال را دیگر زنان نیز، از محضر پیامبر گرامی اسلام (ص) پرسیده بودند. در پاسخ این پرسش‌ها، آیه مبارکه ذیل، نازل گردید:

"وَلَا تَمْتَنُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا". (سوره النساء، آیه 32).

یعنی: برتری‌هایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید. مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی؛ و از فضل خدا طلب کنید، و خداوند به هر چیز داناست.

یادآور می شویم که در کتاب "پرسش هایی پیرامون حقوق زن در اسلام"، به سؤال در باره میراث زن و مرد پاسخ داده ایم و به شرح این نکته پرداخته ایم که در برخی از موارد، سهم زن سه برابر یک مرد است (مثل اینکه مردی بمیرد و فقط پدر و یک دختر داشته باشد، در این صورت، سه چهارم مال او به دختر، و یک چهارم به پدر وی که مرد است می رسد).

اما در بعضی از موارد نیز، میراث یک مرد دو برابر یک زن است (مثل اینکه مردی بمیرد و دختر و پسر داشته باشد). در آنجا توضیح داده ایم که معیار در تقسیم میراث، جنسیت زن و مرد نیست، بلکه قرابت اشخاص به میت و میزان نیاز افراد وارث، بر اساس اعمّ اغلب است.

این نکته را بدان جهت یادآور شدیم که پرسش مذکور در سؤال بانو امّ سلمه از رسول خدا (ص) آمده بود.

به پرسش های دیگری از این دست، در کتاب یادشده پاسخ لازم داده شده است.

مقام ولایت عظمی

بحث از مسئولیت زنان، در سه مقوله به شرح ذیل، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

1. مسئولیت های خرد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و امثال آن ها، مانند مدیریت مدرسه، معلمی، استادی دانشگاه، مدیریت شرکت های تجاری، و مشابه آن ها.
2. مسئولیت های میانی و مدیریت های عالی رتبه، مانند وزارت، نمایندگی پارلمان، مدیریت کل، و امثال آن ها.
3. مقام ولایت عظمی و سرپرستی کل جامعه از طریق پذیرش مسئولیت رهبری امت، و ریاست کل کشور، که لازمه آن فرماندهی کل قوای مسلح و حضور در میدان نبرد و عرصه مدیریت کلان کشور است.

بخش اول از مدیریت و مسئولیت برای زنان، مورد پذیرش عامه مسلمانان و علماء اسلام بوده و هست و نیازی به بحث ندارد.

بخش دوم (مسئولیت های نسبتا کلان و مدیریت های میانی در حد وزیر و وکیل و پایین تر از آن) برای زنان نیز، در بسیاری از

کشورهای اسلامی، پذیرفته شده است. گرچه برخی از فقهاء ، این نوع از مدیریت را نیز مورد تایید قرار نداده اند، اما جمع دیگری از آنان، جواز آن را اعلام داشته اند. به هر حال، مخالفت با این رده از مدیریت برای زنان، در سطح خیلی گسترده وجود ندارد.

آنچه بیش از هرچیز دیگر مورد بحث و مناقشه جدی میان فقها قرار گرفته است، مدیریت عالی کشور و ولایت عظمای امت است.

از اینرو، ما نیز بر روی این موضوع بحث انگیز، متمرکز می شویم و سعی می کنیم دلایل طرفین را بیان نماییم و در نهایت، آنچه را که مطابق با واقع است، استنباط کنیم.

دلایل مخالفان ولایت زنان

کسانی که با ولایت عظمی برای زنان یا هرگونه ولایت برای آنان مخالفت ورزیده اند، به دلائلی از قرآن و سنت، استدلال نموده اند که مهمترین آن موارد را از نظر شما می گذرانیم:

دلیل نخست

یکی از ادله این گروه، آیه 33 از سوره نساء است:

"الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله".

جمعی از فقهاء و مفسران قرآن، کلمه "قوام" را در این آیه به معنای قیّم و یا حاکم دانسته اند، که بر آن اساس، حق حاکمیت از آن مردان خواهد بود.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، چنین می گوید:

"قیم بودن مردان بر زنان عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به زن خود نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیمومیت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده، برای نوع مردان بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد. آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا که حیات جامعه بستگی به آنها دارد، و قوام این دو مسئولیت و یا دو مقام بر نیروی تعقل است". (تفسیر المیزان، جلد چهارم).

علامه طباطبایی، دلیل این امر را افزون بودن نیروی تعقل در مردان نسبت به زنان دانسته و چنین می گوید:

"هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی و اجتماعی، زمام امور را به دست کسانی بسپارد که داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر در امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ نیازمند به عقل نیرومند است و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم می سازد".

آنگاه، این محقق، به آیه 33 در سوره نساء که قبلا گذشت، اشاره کرده و آن را دلیل سخن خود دانسته است.

اشکال به این دلیل

همانگونه که بیان شد، ما "فَوَام" را بر اساس علم لغت، به معنای پشتیبان و متکفل به امر دانستیم و آیه یادشده را به شرح زیر، ترجمه کردیم:

"مردان ، پشتیبانان زنان و متکفل امور آنان هستند به آنچه که خداوند برخی از آن مردان را بر بعضی دیگر از آنان برتری داده و به آنچه که از اموال خویش می بخشند. پس زنان شایسته ، فروتن و رازدار امور نهانی هستند به آنچه خداوند آن را نگاه داشته است".

از دیدگاه ما این آیه شریفه تنها به وجوب تکفل و پشتیبانی مردان برای زنان در امر معاش اشاره می کند، و هیچ دلالتی بر افضلیت مقام مردان نسبت به زنان و یا انحصار حق ولایت و رهبری برای آنان ندارد.

دلیل دوم

آیه دیگری که برخی از فقهاء به آن استدلال کرده اند عبارت است از آیه 33 از سوره احزاب که خطاب به زنان پیامبر (ص) چنین می فرماید:

"وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ."

یعنی: در خانه‌های خود بمانید، و ظاهر نشوید به مانند ظاهر شدن دوران جاهلیت نخستین.

برخی از فقهاء مانند آیه الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه، کلمه "تَبَرَّجْنَ" را به معنای ظاهر شدن در میان مردم دانسته اند که در این آیه از آن نهی شده است.

بر این اساس، احراز پست های سیاسی و حکومتی را برای زنان که لازمه اش ظاهر شدن در نزد مردم است، ممنوع شمرده اند.

اعتراض به این دلیل

چندین اعتراض بر این استدلال وجود دارد:

اشکال اول اینکه قطعا مقصود از تبرّج، هرگونه ظهور در جامعه نیست. و گرنه، حضور و ظهور زنان در خیابان و مجامع عمومی هم باید ممنوع شود.

بلکه مقصود، نوع خاصی از ظهور است که در آیه یادشده به آن تصریح شده است، و آن ظاهر شدن از نوع ظهور زنان در جاهلیّت است که با پوشش نامناسب و اطوار نامشروع ظاهر می شدند. بنا بر این، آیه مذکور، دلالتی بر ممنوعیت زعامت و رهبری و ریاست زنان در عین مراعات حجاب و پوشش اسلامی، ندارد. اشکال دوم به استدلال مذکور این است که مخاطبان این سخن، زنان پیامبر (ص) هستند. ممکن است امری برای زنان آن حضرت جایز نباشد، ولی برای دیگر زنان جایز باشد. مثل اینکه زنان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت با فرد دیگری ازدواج نمی کردند، ولی این امر دلیل بر این نمی شود که زنان دیگر هم نباید بعد از درگذشت شوهر خود ازدواج نمایند.

اشکال سوم این است که طلب عدم تبرّج، در این آیه، در ضمن یک سری از مطالبات از زنان پیامبر آمده است که برخی از آنها واجب و بعضی دیگر مستحب هستند. مثلا طلب اقامه نماز و ایتاء زکات از

نوع امر وجوبی است؛ ولی طلب صحبت نکردن به صورت نرم، و قرائت قرآن، از نوع امر استحبابی است.

بنا بر این، حتی اگر تبرّج را به معنای مدیریت سیاسی و رهبری بدانیم، معلوم نیست که طلب ترک آن برای زنان واجب است یا مستحب. با این بیان، روشن می‌گردد که این آیه با این سیاق، بر وجوب ترک پست سیاسی و زعامت جامعه برای زنان دلالت ندارد، و حرمت احراز ولایت را برای آنان، اثبات نمی‌نماید. برای توضیح این سخن، متن آیات قبل و بعد این آیه شریفه را از نظر شما می‌گذرانیم:

"يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّبَعْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيْطَمَعَعِ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا".

یعنی: ای همسران پیامبر! شما مانند یکی از زنان عادی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای نرم سخن نگویید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید. و در خانه‌های خود بمانید، و همچون ظهور در دوران جاهلیت نخستین، ظاهر نشوید، و

نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و پیامبر او را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و آگاه است.

دلیل سوم

برخی از فقهاء به روایتی در نهج البلاغه اشاره کرده اند که مردان را از مشورت با زنان و دادن اختیارات به آنان برحذر می‌دارد. مثلاً در نامه 31 نهج البلاغه خطاب به امام مجتبی (ع) چنین آمده است:

"إِيَّاكَ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ ، فَاتِّ رَأْيِهِنَّ إِلَى أُنْفِ و عَزْمِهِنَّ إِلَى وَهْنٍ ... وَ لَا تَمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا ، فَاتِّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةَ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ".

یعنی: از مشورت با زنان بپرهیز، که رأی آنان زود سست می‌شود و تصمیم آنان ناپایدار است... و زن را مالک آنچه از شخص او زیاد تر است ننما، زیرا زن مانند ریحان است، نه قهرمان.

اشکال به این استدلال

از قرائن و شواهد بر می‌آید که طلب عدم مشورت با زنان در اینگونه روایات - بر فرض که سند آنها صحیح باشد - ، به موارد خاص یا اشخاص ویژه و یا شرایط مخصوصی عنایت داشته است.

به عنوان مثال، در این روایت قرینه ای وجود دارد که نشان می دهد که مقصود از نگه داشتن زنان در خانه و عدم مشورت با آنان، زنان حرم امام مجتبی بوده اند. زیرا در ادامه آن سخن چنین آمده است:

"و إن استطعت أن لا يعرفن غیرك فافعل".

یعنی: اگر می توانی کاری کنی که آن زنها غیر از تو را نبینند، این کار را انجام بده.

بنا بر این، نمی توان به این عبارت، بر عدم جواز مشورت با زنان دانشمند و خردمند، استدلال کرد. آیا می توان گفت: مشورت با شخصیت دانشمندی مانند حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم جایز نبوده است؟، یا اینکه: مشورت با حضرت زینب که "عقیله بنی هاشم" (یعنی: خردمند طایفه بنی هاشم) لقب داشته نیز، جایز نبوده است؟

علاوه بر این، آیات قرآن مجید نشان می دهد که برخی از زنان خردمند، مردان را با توصیه ها و مشاوره های خود راهنمایی می کردند.

به عنوان مثال، در آیه 26 از سوره قصص، چنین آمده است که دختر شعیب پیغمبر، پدر خود را توصیه کرد تا حضرت موسی را به استخدام خود در آورد:

"قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ".

یعنی: یکی از دختران او گفت: ای پدر، او را به استخدام خود در آورد، زیرا که بهترین کسی که به کار می‌گیری، آن است که نیرومند و امانت‌دار باشد.

می‌دانیم که حضرت شعیب، به این توصیه عمل کرد و موسی را به استخدام خود در آورد.

نمونه دیگر، توصیه همسر فرعون است که وقتی جعبه‌ای را از روی آب رودخانه نیل گرفتند و او کودک خردسالی که بعداً موسی نامیده شد را در درون آن دید، و شوهرش خواست آن کودک را به قتل برساند، آن زن خردمند گفت:

"وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا". (سوره قصص، آیه 9).

یعنی: همسر فرعون گفت: این کودک، نور چشم من و تو است، او را نکش، باشد که به ما نفعی برساند، و ما او را فرزند خود قرار دهیم.

بنا بر این آیات، نمی‌توان گفت که مشاوره زنان همواره به زیان و ضرر است و با هیچیک از زنان نباید مشورت کرد.

اما در خصوص عبارت دیگر روایت مذکور که می‌گوید: "زن را مالک آنچه از شخص او زیاد تر است ننما، زیرا زن مانند ریحان است، نه قهرمان"، به این نکته اشاره می‌کنیم که مجموعه موارد

نهی که در این نامه مطرح شده، شامل یک سری امور حرام و یک دسته از امور مکروه می باشد. مثلاً، قبل از این جمله، چنین آمده است: "إِيَّاكَ أَنْ تَذَكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا كَانَ مَضْحَكًا" (یعنی: هرگز سخن خنده دار مگو). روشن است که این نهی، کراهتی است و بر حرمت دلالت نمی کند.

بنا بر این، سیاق کلام در نامه مذکور، دلالت قطعی بر این ندارد که نهی از تفویض اختیارات به زنان، امری حرام باشد.

دلیل چهارم

دلیل دیگری که مخالفان ولایت زنان به آن استدلال کرده اند، آیه 228 از سوره بقره بدین شرح است:

"وَلِلرِّجَالِ عَلَىٰ نِسَائِهِنَّ دَرَجَةٌ".

یعنی: برای مردان درجه ای نسبت به زنان است.

این گروه معتقدند که به خاطر درجه برتری که مردان دارند، زنان نمی توانند به ولایت و رهبری دست یابند.

اعتراض به این استدلال

اشکال اولی که بر این استدلال وارد می شود این است که اگر به کلّ آیه توجه کنیم، می بینیم که تعادل در فضیلت برای هر دو دسته از زنان و مردان رعایت شده است. قرآن می فرماید:

"وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ". (سوره بقره، آیه 228).

یعنی: و برای آن زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است؛ و مردان نیز، دارای درجاتی نسبت به آنان هستند، و خداوند توانا و حکیم است.

بنا بر این، همانگونه که مردان دارای کمالات برتری نسبت به زنان هستند، زنان نیز دارای حقوق و امتیازاتی نسبت به مردان می‌باشند. پس وجهی ندارد که به صورت یک طرفه به آیه بنگریم و طرف دیگر را نادیده بگیریم.

اشکال دیگر اینکه داشتن درجه ای از نوعی کمال برای مردان به صورت کلی، دلیل بر آن نیست که بانویی هم که دارای مراتب والایی از دانش، حکمت، مدیریت و شایستگی های دیگری برای احراز زعامت و ریاست است، باید از آن محروم باشد.

دلیل پنجم

دلیل دیگر مخالفان ولایت زنان، روایتی است که در منابع اهل سنت بیان شده است.

این حدیث، از شخصی به نام ابوبکره نقل گردیده که می گوید:

"لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ
مَلَكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى قَالَ : لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ". (صحیح
بخاری، حدیث 4425).

یعنی: هنگامی که به پیامبر (ص) خبر رسید که اهل ایران، دختر
کسری را رهبر خود گردانده اند، آن حضرت فرمود: هرگز گروهی که
زنی را فرمانروای خود سازند، رستگار نخواهند شد.

اشکال به این استدلال

اعتراض اساسی به این استدلال، مشکل سند آن می باشد که در
کتاب صحیح بخاری و امثال آن آمده است. حتی برخی از علمای
اهل سنت نیز، این حدیث را فاقد سند معتبر دانسته اند. این
مطلب، در شماره 59 مجله "التجدید" نیز بیان شده است که
جمعی از دانشمندان، این سخن را کذب و نادرست قلمداد کرده اند
که به دروغ، به رسول خدا (ص) نسبت داده شده است.

دلیل ششم

بعضی مخالفان معتقدند که تجربه عملی نشان داده است که زنان

در امر رهبری جامعه موفقیتی نداشته اند و در برخی از موارد، مشکلاتی را به بار آورده اند.

این گروه از مخالفان، نمونه هایی را نیز، مورد اشاره قرار می دهند.

اشکال به این استدلال

اعتراضی که بر این استدلال وارد می شود این است که موارد بسیاری هم وجود دارد که مدیریت مردان، ناموفق بوده و خسارات فراوانی را به بار آورده است. آیا می توان گفت: به این دلیل، ولایت شامل حال مردان هم نباید بشود؟

علاوه بر این، نمونه هایی از مدیریت های در سطح کلان و رهبری دولت در کشورهای بزرگی مانند هندوستان و آلمان و غیر آنها برای زنان مشاهده شده است که حدّ اقل، دست کمی از مدیریت بسیاری از مردان در کشورهای مشابه نداشته است.

تا اینجا، مهمترین دلائل مخالفان ولایت زنان را با اعتراضاتی که بر آنان وارد گردیده است، از نظر شما گذرانیم.

اینک، به تشریح دلائل موافقان می پردازیم.

دلایل اثبات ولایت زنان

برخی از ادله ای که ولایت زنان را به اثبات می رسانند، عبارتند از :

دلیل نخست

دلیل اول، آیه 71 از سوره توبه است که چنین می فرماید:

"وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ".

یعنی: مردان و زنان با ایمان، ولیّ یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می کنند؛ نماز را برپا می دارند؛ و زکات را می پردازند؛ و خدا و پیامبر را اطاعت می کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می دهد؛ خداوند توانا و حکیم است".

بنا بر این استدلال، به دلیل اطلاق آیه یادشده، تفاوتی میان مرد و زن برای احراز ولایت بر دیگران، وجود ندارد و هر کدام از آنها جایز است ولیّ و سرپرست جامعه باشد.

اشکال بر این استدلال

ممکن است کسی بگوید: مقصود از ولایت در این آیه شریفه، دوست داشتن یکدیگر است، چنانکه بعضی از فقهاء اینچنین ترجمه کرده اند.

اعتراض به این اشکال

اما این اشکال را می توان بدین صورت پاسخ داد که ادامه آیه نشان می دهد که مقصود از ولایت در اینجا، فراتر از دوستی و محبت یکدیگر است. زیرا پس از بیان ولایت، امر به معروف و نهی منکر آمده است که دلالت بر حق آمریت به معروف و بازدارندگی از معاصی دارد، و این امر، مرتبه ای از مراتب ولایت به معنای سرپرستی است.

البته ممکن است در جواب این اعتراض هم گفته شود: بنا بر این سخن، ولایت زنان و مردان در این آیه، محدود به حق امر به معروف و نهی از منکر است و این آیه شریفه، دلیلی بر ولایت عظمی برای زنان نمی باشد.

دلیل دوم

دلیل دیگر برای اثبات ولایت زنان، حدیث شریفی است که اثبات می کند که پنجاه نفر از مجموعه 313 نفر از کارگزاران حکومت جهانی امام مهدی (عج)، از زنان خواهند بود. ما این مطلب را در کتاب "امام مهدی و آخرالزمان" به شرح زیر، توضیح داده ایم:

امام زمان (عج) مانند هر پیشوای بزرگ دیگر، دارای کارگزاران نظام، و فرماندهان نیروهای تحت امر خود می باشد، که باید از تواناییها و ویژگیهای خاصی برخوردار باشند.

در روایات اسلامی، به این نکته اشاره شده است که سیصد و سیزده یار باوفا و توانمند، سرداران قیام و کارگزاران تشکیلات نهضت جهانی مهدی موعود را در عصر ظهور، تشکیل می دهند.

روشن است که مجموعه طرفداران و پیروان آن حضرت به مراتب باید بیش از این عدد باشند، در غیر این صورت، ایجاد یک حرکت بزرگ در سطح گیتی، با مشکل مواجه خواهد شد. بنا بر این، تعداد سیصد و سیزده نفر از یاران امام زمان (ع) که در روایات بیان شده

است، مربوط به نیروهای کادر مدیریتی و فرماندهی سپاه تحت امر آن حضرت می باشد.

بر اساس حدیثی که در جلد اول کتاب "تفسیر عیاشی" و جلد اول کتاب "معجم احادیث الامام المهدی" و جلد هفتم کتاب "مجمع الزوائد" آمده است، تعداد پنجاه نفر از سیزده و سیزده تن از کارگزاران قیام جهانی حضرت مهدی (ع) را زنان تشکیل می دهند.

روایت مذکور که از امام باقر (ع) نقل شده ، به شرح ذیل است:

"و یجییء - والله - ثلاث مائة و بضعة عشر رجلا فیهم خمسون امرأة یجتمعون بمكة علی غیر ميعاد ... و هی الآیة الّتی قال الله: [اینما تكونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدير]."

یعنی: به خدا سوگند، سیزده و سیزده نفر می آیند که پنجاه نفر از آنها زنان هستند که بدون هیچ قرار قبلی در مکه کنار یکدیگر جمع خواهند شد ... این است معنای آیه شریفه قرآن مجید که می فرماید: هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر می کند، زیرا او بر هر کاری توانا است.

اشکال به این استدلال

بعضی از نویسندگان خواسته اند این روایت را بدین صورت توجیه کنند که این امر، یعنی ولایت و فرمانروایی زنان، مخصوص عصر

ظهور حضرت امام زمان - علیه السلام - است که مردان زنان در آن دوران به کمال خواهند رسید، و این امر، شامل زمان ما نمی شود.

پاسخ به این اشکال

در جواب این اعتراض می توان گفت: اگر فرمانروایی زنان امری حرام و نامشروع باشد، قطعاً امام مهدی (عج) روا نمی داند که این عمل حرام، در زمان حکومت ایشان پیاده شود.

اما اینکه گفته اند: مردم در زمان آن حضرت کامل خواهند شد و بدلیل اینکه هنوز مردان و زنان به کمال نرسیده اند، زنان نمی توانند به مقام فرمانروایی برسند، در پاسخ می گوییم: این اشکال در مورد مردان نیز، می تواند وارد می باشد.

همانگونه که ملاحظه فرمودید، بر دلائل مخالفان ولایت زنان، اعتراض های متعددی وارد شده، و دلائلی نیز، بر اثبات ولایت و امکان احراز زعامت جامعه برای آنان، اقامه گردیده است..

اسلام مدرن و دموکراسی

رابطه میان دموکراسی و دین به صورت عام، و ارتباط میان دموکراسی و مکتب اسلام به صورت خاص، از جمله مباحث چالش بر انگیز دوران معاصر است.

برخی از اندیشمندان جهان اسلام، این دو پدیده را قابل سازش با یکدیگر دانسته و تلاش کرده اند تا دموکرات بودن آئین اسلام را به اثبات برسانند؛ در حالی که گروهی دیگر، آندو را غیر قابل جمع و متنافر با یکدیگر معرفی نموده اند.

بعضی از دانشمندان اسلام نیز، در صدد تفصیل میان مبانی دموکراسی برآمده اند و بر این عقیده هستند که نظریه دموکراسی به دو گونه قابل عرضه است:

1. دموکراسی به معنای مردمسالاری با گرایش به ارزش های انسانی مانند آزادی بیان، عدالت خواهی، مسئولیت پذیری، مشارکت مردمی، و پاسخگو بودن در برابر مردم.
2. دموکراسی به شیوه غربی و با گرایش به لیبرالیسم و سکولاریسم در زمینه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی.

این گروه از متفکران، قرائت اول از دموکراسی را با آئین اسلام، سازش پذیر معرفی می کنند، و برداشت دوم را در مقابل دین و شریعت الهی، ناسازگار می دانند.

دلیل این دیدگاه آن است که اصولی را در مکتب اسلام می یابیم که بر ارزش های مشترک دین راستین و دموکراسی به معنای مردمسالاری، تاکید می ورزد. در حالی که پیام اساسی دین که خدا محوری است، با بخشی از مبانی لیبرالیسم غربی و سیکولاریسم به معنای جدایی دین از دولت، یا جدایی دین از سیاست، در تعارض می باشد.

از اینرو، تلاش خواهیم کرد تا دیدگاه خود را در این زمینه با استناد به مبانی عقلی و فطری، و با توجه به منابع و مصادر شرعی، تبیین نماییم.

تعریف دموکراسی

واژه دموکراسی از کلمه یونانی *δημοκρατία* (*dēmokratía*) به معنای حکومت مردم، گرفته شده است. این کلمه نیز، از دو واژه یونانی دیگر به شرح ذیل، تشکیل گردیده:

1. δῆμος یا Δῆμος (*dēmos*) به معنای مردم.
2. κράτος (*Kratos*) به معنای قدرت، یا κρατία (*kratia*) به معنای حکومت.

بنا بر این، کلمه دموکراسی در اصل، به معنای حکومت و یا قدرت عامه مردم بوده است.

این کلمه در زبان انگلیسی به صورت Democracy تلفظ می شود. اما تعریف دموکراسی در اصطلاح علوم سیاسی، به صورت های گوناگونی تبیین شده است که برخی از آنها را از نظر شما می گذرانیم:

- حکومت مردم به وسیله مردم.
- حکومت مردم، به وسیله مردم، برای مردم.
- حکومت اکثریت.
- مجموعه ای از نهادها که هدف از آنها به حداقل رساندن خطاهای اداری و سیاسی جامعه از طریق به حداکثر رساندن مشارکت عمومی مردم و تقلیل نقش شخصی فرد در اتخاذ تصمیمات سیاسی است.

- برابری فرصت ها برای افراد يك جامعه به منظور برخورداری از آزادی ها و ارزش های اجتماعی.
- شکلی از حکومت که قدرت فرمانروائی بطور قانونی به همه اعضای جامعه به نحو عام، واگذار گردد.

دلیل اختلاف تعابیر دانشمندان در تعریف دموکراسی این است که این پدیده در کشورهای گوناگون با سبک ها و ایدئولوژی های متنوع پیاده شده است، و در هر سرزمین، متناسب با ویژگیهای آن منطقه، رنگ پذیرفته است.

دموکراسی و توسعه سیاسی

پدیده دموکراسی ، در پرتو توسعه سیاسی ، پا به عرصه وجود می گذارد و رشد می کند.

توسعه سیاسی فرایندی است که مستلزم تحقق مشارکت عمومی ، مردمسالاری ، استقرار نظام ، نوگرایی ، اصلاحات اداری و بسیج نیروها و امکانات می باشد.

به عبارت دیگر، توسعه سیاسی به معنای توانایی ذاتی یک نظام ، جهت پاسخگویی به نیازهای مردم است که مبتنی بر مشروعیت و مشارکت همگانی مردم در امور سیاسی می باشد.

توسعه سیاسی، دارای ارکان و پایه های اساسی به شرح ذیل است:

- 1- مردمسالاری.
- 2- تحقق آزادی و حقوق اساسی مردم.
- 3- حکومت قانون.
- 4- ارتقاء مشروعیت نظام در پرتو پشتیبانی ملت و تقویت رابطه دولتمردان با مردم و عملکرد صحیح حکومت.
- 5- توزیع منطقی قدرت بر مبنای اصل تفکیک قوا.
- 6- افزایش کارایی نظام اداری و رفع نواقص دیوانسالاری در جهت خدمت رسانی بهتر به مردم.
- 7- توانایی نظام در جذب مشارکت مردم در عرصه های محلی و ملی.
- 8- هماهنگی عملکرد نظام با سیاستهای اعلام شده آن .
- 9- استقلال سیاسی و رفع وابستگی.
10. تقویت وحدت ملی.
11. پاسخگو بودن نظام.
12. تخصصی شدن ساختارها و تکیه بر شایسته سالاری از طریق تربیت کادر متخصص و سپردن امور به مدیران لایق.

13. توانایی نظام در ایجاد انسجام میان ارزش ها و عملکردها.
14. پیاده کردن سیاست گفتگو ، تفاهم ، احترام متقابل و تنش زدایی در همه عرصه های کشوری ، منطقه ای و بین المللی.
15. استقبال از نوگرایی و کثرت گرایی سیاسی.
16. ترجیح منافع و مصالح ملی بر کلیه گرایشهای جناحی ، گروهی ، حزبی ، قومی و غیر آن .
17. اتخاذ سیاست مدارا و شکیبایی در تعامل با دیگران.
18. بالا بردن کارایی دستگاه دیپلماسی کشور بر مبنای کارشناسی دقیق ، ابتکار در عمل ، توانایی مدیران و اقدام بهنگام، در جهت تأمین منافع ملی در منطقه و در سطح بین المللی.

انواع دموکراسی

دموکراسی از دیدگاه فلسفه سیاسی، به اقسام ذیل، تقسیم می گردد:

1. دموکراسی حدّ اکثری، از طریق انتخاب اکثریت و رفداند

عمومی.

2. دموکراسی قانون گرایانه. بر اساس این نظریه، از استبداد اکثریت و اقلیت جلوگیری می شود، و همانگونه که اقلیت نمی تواند دیکتاتوری کند، از نقض حقوق اقلیت توسط اکثریت نیز، پیشگیری می شود.
3. موکراسی نخبه گرایی، به معنای حکومت گروه های برگزیده. بنا بر این نظریه، اکثریت عددی فرد فرد جامعه مد نظر نیست، بلکه رقابت اصلی میان گروه های برگزیده است.

اصول دموکراسی

اصول اساسی دموکراسی به طور کلی، به شرح ذیل می باشند:

1. تعیین رهبران و کارگزاران نظام از طریق انتخابات آزاد.
2. فراهم ساختن زمینه مشارکت مردم.
3. پاسخگو بودن مسئولان کشور در تمام رده های حکومتی در برابر مردم.
4. آزادی افراد ، رسانه ها و دستگاه های ارتباط جمعی در نقد حکومت .
5. فعال شدن سازمانهای مردمی و غیر دولتی (NGO).

حقوق شهروندی

بر مبنای اصول دموکراسی، حقوق شهروندان عبارت است از:

1. حق حیات و سلامتی.
2. آزادی اندیشه و عقیده.
3. آزادی بیان و مطبوعات.
4. آزادی همایشها و اجتماعات مسالمت آمیز.
5. آزادی تشکیل احزاب ، انجمن ها ، جمعیت ها و اتحادیه ها .
6. آزادی انجام امور دینی و فرهنگی به صورت مسالمت آمیز.
7. آزادی انتخاب شغل.
8. آزادی در شیوه زندگی شخصی ، تا جایی که موجب سلب حقوق دیگران و بر خلاف نظم و قانون نباشد.
9. مصونیت منازل شخصی مردم و عدم جواز ورود مأموران به خانه ها ، مگر به حکم قانون.
10. مصونیت نامه های خصوصی و اسرار تلفنی و امثال آن و عدم کنترل آنها ، مگر در چهار چوب قانون.
11. عدم تبعیض در نژاد ، مذهب ، زبان و بینش سیاسی در برخورداری از حقوق و آزادیهای قانونی.

12. رعایت عدالت در خصوص زنان و مراعات حقوق و کرامت آنان بر اساس قانون.

13. تساوی افراد و اقشار مردم در برابر قانون.

14. در نظر گرفتن اصل برائت در تعامل با مردم ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.

15. ممنوعیت خشونت ، شکنجه و توسل به اسلحه برای اهداف عقیدتی ، گروهی، قومی و غیر آن.

16. ممنوعیت توهین و افتراء بر علیه اشخاص ، سازمانها ، گروه های نژادی و پیروان مذاهب.

17. مصونیت مال ، جان ، ناموس و آبروی مردم در پناه قانون.

در زمینه انواع دموکراسی، عناوین و اصطلاحات دیگری مانند "دموکراسی مشارکتی"، "دموکراسی تک حزبی" و "دموکراسی چند حزبی" نیز وجود دارد که تفصیل مربوط به آنها در منابع علوم سیاسی آمده است.

دیدگاه اسلام

پس از بیان تعریف، مبانی فکری، و اصول اساسی دموکراسی، شایسته است نگاهی به دیدگاه دین مبین اسلام در زمینه اصول یادشده بیفکنیم.

برخی از اصول دموکراسی لیبرالیستی، مانند اصالت مادّه و اصالت فرد در مقابل اصالت جامعه، قطعاً مورد پذیرش اسلام نمی باشد. در مورد اصل تساوی، دین اسلام می گوید: در صورتی که تساوی با عدالت تعارض نداشته باشد، معتبر است و باید بر مبنای آن عمل شود، اما در صورت تعارض میان آن دو، اصل عدالت مقدّم است. اما در خصوص بسیاری از اصول دیگر، آئین اسلام، به حمایت از آن مبنای پرداخته و پیش از آنکه مدّعیان حقوق بشر در عصر حاضر به عرصه بیایند، ارزش آنها را مورد تأکید قرار داده است.

این اصول ، عبارتند از:

1. آزادی.
2. عدالت اجتماعی.
3. کرامت انسان.
4. حق حیات و سلامتی.
5. مردمسالاری.
6. حکومت قانون.
7. استقلال سیاسی و رفع وابستگی.
8. تقویت وحدت ملی.

9. پاسخگو بودن نظام.
10. تخصصی شدن ساختارها و تکیه بر شایسته سالاری.
11. ایجاد انسجام میان ارزش ها و عملکردها.
12. گفتگو ، تفاهم ، احترام متقابل و تنش زدایی در همه عرصه های کشوری ، منطقه ای و بین المللی.
13. استقبال از نوگرایی و کثرت گرایی سیاسی.
14. ترجیح منافع و مصالح ملی بر کلیه گرایشهای جناحی، گروهی، حزبی، قومی و غیر آن .
15. اتخاذ سیاست مدارا و شکیبایی در تعامل با دیگران.
16. مصونیت مردم در پناه قانون.
17. مبارزه با تبعیض نژادی.
18. مراعات عدالت در خصوص زنان و اداء حقوق و کرامت آنان بر اساس قانون.
19. تساوی افراد و اقشار مردم در برابر قانون.
20. مراعات اصل برائت در تعامل با مردم ، مگر اینکه خلاف آن توسط مراجع قانونی به صورت قطعی به اثبات برسد.
21. ممنوعیت خشونت و شکنجه.

22. ممنوعیت توهین و افتراء بر علیه اشخاص ، سازمانها ، گروه های نژادی و پیروان مذاهب.

23. مصونیت مال ، جان ، ناموس و آبروی مردم در پناه قانون.

برخی از این اصول را در بعضی از نوشته های پیشین، به تفصیل بیان داشته ایم. در اینجا به طور فشرده، مبانی یادشده را از دیدگاه اسلام، تبیین می نمایم

اصل آزادی

آئین اسلام ، دین آزادگی و آزاد اندیشی است و قرآن کریم ، پیامبر بزرگ اسلام را به عنوان پیام آور رهایی معرفی می کند. امام علی (ع) در نهج البلاغه در باره آزادی نوع انسان ها، چنین می فرماید:

"لا تكن عبد غيرك، و قد جعلك الله حراً". (نهج البلاغه، نامه شماره 31؛ و بحار الانوار، جلد 47).

یعنی: بنده و برده دیگران مباش، زیرا خدا تو را آزاد آفریده است.

عدالت اجتماعی

اهمیت دادگری از دیدگاه اسلام به حدّی است که رسول خدا (صلّی الله علیه و آله)، عدالت را به عنوان رکن اصلی آفرینش و زیربنای خلقت و اداره جهان معرفی می کند و چنین می فرماید:

"بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ". (تفسیر صافی، نوشته فیض کاشانی، جلد 5).

یعنی: آسمانها و زمین، بر اساس عدالت، استوار گردیده اند.

بنا بر این، عدالت و دادگری از دیدگاه اسلام، پایگاه اصلی دین الهی و زیربنای اساسی رسالت همه انبیاء و مایه بقاء و دوام عالم هستی می باشد.

در زمینه عدالت اجتماعی که لازمه آن رسیدگی به اقشار آسیب پذیر و جلوگیری از بروز شکاف عمیق میان طبقات مردم، به توصیه امام علی (ع) در نامه ایشان به مالک اشتر، اشاره می کنیم:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالرِّمْتَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا ، وَاحْفَظْ لَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْأَسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلَّهِ قُصَى

مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلَّذِي لَدُنِّي، وَكُلٌّ قَدْ اسْتُرِعِيَتْ حَقَّهُ، فَلَا يَشْغَلَنَّ عَنْهُمْ
 بَطْرٌ فَإِنَّكَ لَا تُعْذِرُ بِتَضْيِيعِ النَّافِهِ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهِمِّ. فَلَا تُشْخِصْ
 هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ وَتَفْقِدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ
 مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ، فَفَرِّغْ لِإَوْلِيكَ نَفْسَكَ مِنْ أَهْلِ
 الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ
 تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ
 فَأَعْذِرْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي تَأْذِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَذَوِي الرَّقَةِ
 فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاةِ
 ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ، وَقَدْ يُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَى أَفْوَامِ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا
 أَنْفُسَهُمْ، وَوَقَّعُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ. وَاجْعَلْ لِدَوِي الْحَاجَاتِمِ مِنْكَ
 قِسْمًا تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا، فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ
 لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ حُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى
 يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَعَيِّعٍ. فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
 فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلصَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ
 غَيْرَ مُتَعَيِّعٍ». ثُمَّ احْتَمَلَ الْحُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ، وَنَحَّ عَنْكَ الصِّيقَ وَالْأَوْتَفَ
 يَنْسُطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافِ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ، وَأَعْطَى مَا
 أُعْطِيَْتَ هَنِيئًا، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ.

یعنی: آنگاه، خدا را در نظر داشته باش در خصوص طبقات پایین و
 محروم جامعه، که هیچ چاره‌ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان،
 گرفتاران، دردمندان. همانا در این طبقه محروم، گروهی خویشتن
 داری کرده، و گروهی دیگر دست نیاز دراز می کنند، پس برای خدا

پاسدار حقّی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است: بخشی از بیت المال، و بخشی از غلّه‌های زمین‌های غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک‌ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن هستی. مبادا سر مستی حکومت تو را از رسیدگی به محرومان باز دارد. انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترك مسئولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود. همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر مگردان، به ویژه امور کسانی را بیشتر رسیدگی کن که به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای رسیدگی به این گروه، افرادی را برگزین که مورد اطمینان تو هستند و خدا ترس و فروتن می‌باشند، تا با بررسی، مسائل آنان را به تو گزارش کنند. آنگاه در رفع مشکلاتشان به گونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را به گونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی. از یتیمان خردسال، و پیران سالمند که راه چاره‌ای ندارند و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسئولیتی سنگین بر دوش فرمانروایان است، اگر چه حق، سنگین

است اما خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، و نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به وعده‌های پروردگار اطمینان دارند. پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصا به امور آنان رسیدگی کنی، و در مجالس عام با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون واهمه از آنان با تو گفتگو کند. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها شنیدم که می‌فرمود: «ملتّی که حق ناتوانان را از زورمندان، بدون لکنت کلام و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تند خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد. آنچه به مردم می‌بخشی باید بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می‌داری با مهربانی و عذر خواهی همراه باشد.

در این سخن ژرف، امام علی (ع) به اهمیت رسیدگی به محرومان و اقشار آسیب پذیر جامعه می‌پردازد و آن را به عنوان اصلی اساسی از اصول کشورداری از دیدگاه اسلام، معرفی می‌کند.

برابری و مبارزه با تبعیض نژادی

قرآن مجید نیز به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، منشور مساوات همه انسانها و برابری همه نژادها را با صراحت بیان فرموده و در این زمینه چنین می گوید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ. (سوره حجرات، آیه 13).

یعنی: ای مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پارساترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.

علاوه بر آیه فوق، روایات ارزشمندی نیز از پیشوایان بزرگ اسلام، در زمینه مساوات همه نژادها به ما رسیده است، که نمونه ای از آنها را از نظر شما می گذرانیم:

جابر ابن عبدالله می گوید:

خطبنا رسول الله (صلى الله عليه و آله وسلم) في وسط أيام التشريق
خطبة الوداع فقال: يا أيها الناس ألا إن ربكم واحد، ألا إن أباكم واحد، ألا
لا فضل لعربي على عجمي، ولا لعجمي على عربي، ولا لأسود على
أحمر، ولا لأحمر على أسود، إلا بالتقوى، إن أكرمكم عند الله أتقاكم.

ألا هل بلغت؟

قالوا: بلى يا رسول الله.

قال: فليبلغ الشاهد الغائب. (تفسير قرطبي، جلد 9؛ و بحار الانوار، جلد 15).

یعنی: در ایام تشریق، پیامبر گرامی اسلام (ص) خطبه وداع خود را
ایراد نمود، و در ضمن آن چنین فرمود:

ای مردم! بدانید که پروردگار شما یکی است، و پدر شما (یعنی
حضرت آدم) یکی است، بدانید که هیچ فضیلت و برتری برای عرب
بر عجم نیست، و نه برای عجم بر عرب، و نه برای سیاه بر سرخ، و
نه برای سرخ بر سیاه، مگر در پرتو تقوا و پارسایی. همانا، گرامی
ترین شما در نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.

آنگاه پیامبر فرمود: آیا پیام را رساندم؟

حاضران گفتید: آری، ای رسول خدا.

پیامبر فرمود: پس حاضران، این پیام را به غائبان برسانند.

استقلال طلبی

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید:

"وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا". (سوره نساء، آیه 141).

یعنی: هرگز خداوند، سیطره و تسلطی برای کافران بر مؤمنان قرار نداده است.

کرامت انسانها

مکتب حیاتبخش اسلام، از قرن‌ها پیش، بالاترین ارزش را برای آدمی قائل شده و مسلمانان را به مراعات آن توصیه نموده است. در اینجا برای رعایت اختصار ، تنها به هشت مقام بشر از نظر اسلام اشاره کنیم:

انسان ، تنها امانتدار خدا

قرآن مجید در این زمینه چنین می فرماید :

"إنا عرضنا الأمانة على السماوات والأرض والجبال فأبين أن يحملنها و

اشغفن منها و حملها الانسان" (سوره احزاب، آیه 72).

یعنی: ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم ، پس آنها از برداشتن (و عهده دار شدن) آن (امانت) سرباز زدند و از آن اشفاق کردند (و بیم نمودند) و انسان آن (امانت) را برداشت.

انسان، خلیفه خدا بر روی زمین

کلام الله مجید در این زمینه نیز ، چنین می فرماید :

"و اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقديس لك قال ائى اعلم ما لاتعلمون. و علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء ان كنتم صادقين. قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم. قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال الم اقل لكم ائى اعلم غيب السماوات و الارض و اعلم ما تدون و ما كنتم تكتمون". (سوره بقره، آیه 30-33).

یعنی: و آنگاه که پروردگارت به ملائکه فرمود: بی گمان من در زمین جانشینی قرار خواهم داد. (ملائکه) گفتند: آیا در زمین کسی را قرار می دهی که در آن فساد و خونریزی نماید و حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می کنیم. فرمود: به تحقیق من آنچه را که شما نمی دانید می دانم. و همه "اسماء" را به آدم آموخت سپس ایشان را بر ملائکه عرضه کرد پس فرمود: مرا به اسماء ایشان خبر دهید اگر راستگویانید، (آنان) گفتند: منزهی ، تو هیچ علمی برای

ما نیست مگر آنچه که ما را آموختی ، بدرستی که تو دانا و حکیم هستی.

(خدا) فرمود: ای آدم آنان را به اسماء ایشان خبر ده، پس چون آنان را به اسماءشان خبر داد ، فرمود: آیا به شما نگفتم بی گمان من می دانم غیب آسمانها و زمین را و می دانم آنچه را که آشکار و آنچه را که پنهان می نمائید.

از سیاق آیات یادشده استفاده می شود که مراد از این خلافت و جانشینی عبارت است از خلافت خداوند متعال نه جانشینی نوعی از موجودات کره زمین که مدتی در آن زندگی کرده و منقرض شده اند.

پس این خلافت به شخص حضرت آدم اختصاص ندارد و چنانچه از آیه ذیل نیز استفاده می شود، انسانها هم خلیفه حقتعالی بر روی زمین هستند:

"ثم خلقناکم خلایف فی الارض". (سوره فاطر، آیه 39).

یعنی: سپس شما را جانشینانی در زمین قرار دادیم.

انسان، مظهر تقویم احسن

خداوند در کلام خود در این زمینه چنین می فرماید :

"لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم". (سوره تین، آیه 4).

یعنی: به تحقیق ما انسان را در بهتر تقویم آفریدیم.

تقویم در اینجا یعنی چیزی را دارای قوام کردن و قوام شیئی عبارت است از آنچه که آنچیز بوسیله آن ثبات می یابد. پس جنس انسان صاحب بهترین قوام بحسب خلقت است. یعنی آدمی بحسب خلقت برای عروج به ملکوت اعلی و دست یافتن به زندگانی جاودانه و حیات توأم با سعادت محض در نزد پروردگارش صلاحیت دارد.

انسان، میناقدار خداوند

قرآن مجید در این باره نیز ، سخنی زیبا دارد:

"و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذربتهم و اشهدهم علی أنفسهم ألسنت برتكم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیامة انا كنا عن هذا غافلین". (سوره اعراف، آیه 172).

یعنی: و آنگاه که پروردگار تو از بنی آدم از پشت آنان فرزندانشان را اخذ فرمود و آنان را بر خودشان گواه گرفت (که) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند آری گواهی دادیم تا که در روز قیامت نگوئید ما از این (امر) بی خبر بودیم.

انسان، رهنوردی تا سر منزل لقاء الله

در این باره نیز ، در کلام وحی چنین می خوانیم:

"یا ایها الانسان انك كادح الی ربك كدحاً فملاقیه". (سوره انشاق، آیه 6).

یعنی: ای انسان، تو تلاشگری هستی بسوی پروردگارت؛ تلاشی که (در پایان آن) ملاقات کننده با وی خواهی بود. روشن است که مقصود از لقاء الله در این آیه شریفه، رسیدن به مقام قرب الهی و بالاترین درجه کمال است.

انسان، متعلم از خدا

خدای بزرگ در سوره رحمن ، چنین می گوید:
"الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ". (اول سوره الرحمن).
یعنی: (خداوند) رحمن، قرآن را آموخت، انسان را آفرید، بیان را به وی تعلیم داد.

در جای دیگر نیز ، چنین می فرماید:

"عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم". (سوره علق، آیه 5).

یعنی: (خدا) به انسان آنچه را که نمی دانست آموخت.

انسان، موضوع تکریم الهی

در سوره اسری چنین می خوانیم:

"و لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا". (سوره اسری، آیه 70).

یعنی: و ما بنی آدم را اکرام کردیم ، و آنانرا در خشکی و دریا حمل نمودیم ، و از پاکیره ها آنان را روزی دادیم ، و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشیدیم.

انسان، جهان برتر

در بسیاری از دیوانهای اشعار ، ابیات ذیل را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده اند:

دوائک فیک و لا تبصر
و دائک عنک و لاتشعر
و انت الکتاب المبین الذی
باحرفه یظهر المضمّر
أتزعّم انک جرم صغیر
و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی : دواء تو در تو است و نمی بینی. درد تو از تو است و نمی دانی. و تو آن کتاب آشکاری هستی که با حرفهای آن امور پنهان آشکار می گردد. آیا گمان برده ای که شیئی کوچکی هستی؟ و حال آنکه در وجود تو جهانی بزرگتر پیچیده شده است".

مراعات حقوق اساسی مردم

آئین مقدس اسلام، بیش از هر دین دیگری، مردم را به مراعات حقوق همه انسانها (اعمّ از مسلمانان و غیر مسلمانان) فرا می خواند.

امام علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر، به این اصل درخشان اسلامی اشاره می کند و چنین می فرماید:

"وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا صَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَحَّ لَكَ فِي الدِّينِ، وَإِمَّا تَطَيَّرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ". (نهج البلاغه، نامه امام علی به مالک اشتر نخعی).

یعنی: دل خود را مالمال از مهر و محبت به مردم ساز. مبادا چونان حیوان درنده ای باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش.

در این سخن زیبا، امیر مؤمنان (ع)، همه مردم را دارای حق بر گردن حاکمان و فرمانروایان مسلمان می داند و به این نکته اشاره می فرماید که مردم اگر مسلمان باشند، حق هم کیشی بر گردن والیان مسلمان دارند، و اگر مسلمان نیستند، باز هم حق هم

نوعی بر گردن آنان خواهند داشت، و مراعات هردو حق، امری واجب است.

در پرتو این کلام ارزشمند، حکیمان و سخن سرایان ما در سخنان دلنشین خود به ضرورت محبت به خلق خدا اشاره کرده اند و آن را نشانه انسانیت ، قلمداد نموده اند. به عنوان مثال، سعدی در این زمینه چنین می گوید:

بنی آدم اعضاء یکدیگرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

حافظ نیز در غزل خود، به این نکته اشاره می کند و چنین می گوید:

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

آئینه سکندر جام جم است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی نوا را
ده روز مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

مردمسالاری

امام علی (ع) در زمینه اهتمام به نظر عامّه مردم و ترجیح آن بر
تحمیل نظر اقلیت مستبد که از آنها به "خواص" تعبیر می شود،
خطاب به مالک اشتر نخعی که به عنوان فرمانروای مصر انتخاب
شده بود، چنین می فرماید:

وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ، وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَجْمَعُهَا
لِرِضَى الرَّعِيَّةِ، فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سُخْطَ

الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ. وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَنْفَلَ عَلَى الْوَالِي مَوْوَنَةً فِي الرَّخَاءِ، وَأَقَلَّ مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ، وَأَكْرَهَ لِلْإِنْصَافِ، وَأَسْأَلَ بِالْإِخْلَافِ وَأَقَلَّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ، وَأَبْطَأَ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنْعِ، وَأَضْعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مُلِمَاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ، وَإِنَّمَا عَمُودُ الدِّينِ، وَجَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَالْعُدَّةُ لِلْإِعْدَاءِ، الْعَامَّةُ مِنَ الْأُمَّةِ. فَلْيَكُنْ صِعُوكَ لَهُمْ، وَمِثْلَكَ مَعَهُمْ.

یعنی: باید محبوب ترین کار در نزد تو ، میانه ترین آنها در حق، گسترده ترین آنها در عدل ، و فراگیرترین آنها در جلب رضایت عموم مردم باشد. زیرا خشم عموم مردم، خشنودی خواص را از بین می برد، ولی خشم خواص را خشنودی عموم مردم بی اثر می کند. خواصّ جامعه، سنگین ترین بار را در هنگام رفاه و گشایش بر حکومت تحمیل می کنند ، و کمترین کمک را در روزگار سختی بر عهده می گیرند، و در اجرای عدالت و انصاف از همه ناراضی ترند ، و درخواست هایشان مصرّانه تر است، و در قبال عطا و بخشش ناسپاس تر، و به هنگام منع خواسته ها عذر ناپذیرتر ، و در برابر مشکلات کم استقامت تر هستند. در صورتی که ستون استوار دین، و اجتماع مسلمین، و نیروی ذخیره دفاعی در برابر

دشمنان ، عموم مردم می‌باشند. پس به آنها گرایش داشته باش و اشتیاق تو با آنان باشد.

امام علی (ع) در ادامه نامه خود به مالک اشتر، به کیفیت رابطه دولت با مردم از دیدگاه اسلامی اشاره می کند و چنین می فرماید:

وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ يَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ وَالٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيفِهِ الْمَوْتَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ ، فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَفْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسَنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ. وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأَلْفَةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ، لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّةَ تَصُرُّ بِشَيْءٍ مِنْ مَاضِي نِلِكَ السُّنَنِ، فَيَكُونَ الْأَجْرُ يَمُنُّ سَنَّتَهَا، وَالْوَزْرُ عَلَيْكَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا. وَأَكْبَرُ مَدَارِسَةَ الْعُلَمَاءِ، وَمُنَافِقَةَ الْحُكَمَاءِ، فِي تَثْبِيتِ مَا صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرٌ بِلَادِكَ، وَإِقَامَةِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَكَ.

یعنی : بدان که هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از احسان به مردم، و تخفیف هزینه‌ها ، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی ، که این خوشبینی رنج طولانی را از تو دور می سازد. پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر

خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان و بی اعتمادتر باش. سنّت های پسندیده‌ای را که بزرگان این امت به آن عمل کردند، و ملت اسلام با آن پیوند خورده، و رعیت با آن اصلاح شدند، بر هم مزن، و سنّتی که به سنّت‌های خوب گذشته زیان وارد می‌کند پدید نیاور ، که پاداش برای آورنده سنّت های نیکو ، و کیفر آن برای تو باشد که آنها را در هم شکستی. در آنچه مایه آبادانی و اصلاح شهرها و برقراری نظم و قانونی است که در گذشته نیز وجود داشته است، با دانشمندان ، فراوان گفتگو کن ، و با خردمندان فراوان معاشرت داشته باش.

از آنجا که یکی از مهمترین معیارهای حکومت مردمسالار ، داشتن مشروعیت نظام از دیدگاه مردم است ، امیر مؤمنان (ع) ، مالک اشتر را به اهمیّت افکار عمومی فرمان می دهد.

اصل تساوی زن و مرد

در مورد تساوی نژادها و مبارزه با تبعیض نژادی در اسلام، قبلا سخن گفتیم. اما در زمینه تساوی زن و مرد، همچنانکه اشاره کردیم، از مجموعه آیات شریفه قرآن و روایات اسلامی استنباط می شود که قدر و منزلت مرد و زن به عنوان یک "انسان" در پیشگاه

خداوند برابر است. به منظور تبیین این موضوع ، به نخستین آیه از سوره "نساء" به شرح ذیل اشاره می کنیم:

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ...".

یعنی : ای مردم! از [مخالفت] پروردگارتان بپرهیزید! همان کسی که همه شما را از "نفس واحده" (یعنی یک جان) آفرید ؛ و جفت آن را از همان (نفس واحده) خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت.

همانگونه که در آیه یاد شده ملاحظه می فرمایید ، منشأ پیدایش انسان ، اعمّ از مرد و زن ، حقیقتی به عنوان "نفس واحده" که یک روح مقدس است دانسته شده و هیچ تمایزی میان آنان به عنوان یک انسان وجود ندارد.

بنا بر این ، روح زن و مرد در پیشگاه خداوند ، از منزلت یکسان برخوردار هستند و تساوی آنان در مقام خلقت ، مورد تاکید قرآن مجید قرار دارد.

در زمینه تساوی حقوق زن و مرد نیز، در جای دیگر توضیح داده ایم که تا مادامی که تساوی به نفع زن و جامعه باشد و با عدالت

سازگار باشد، به مساوات عمل می شود، و در صورت تعارض آندو، عدالت بر تساوی مقدّم است.

اصل مدارا

امام علی ابن موسی الرضا (علیه السلام) در روایت زیبایی بدین شرح ، به اهمیت مدارا و مهر ورزی در اسلام اشاره می فرماید:

"لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلاث خصال : سنّة من ربّه و سنّة من نبیّه و سنّة من ولیّه. فأما السنّة من ربّه فکتمان سرّه، و اما السنّة من نبیّه فمداراة الناس ، و اما السنّة من ولیّه فالصبر في البأساء و الضراء". (اصول کافی، جلد 3).

"هیچگاه یک فرد به مقام ایمان واقعی نمی رسد ، مگر اینکه سه ویژگی را بدست آورد: یک ویژگی را از خدا ، و دیگری را از پیامبر و سومی را امام خود بیاموزد. اما صفتی را که باید از خداوند بیاموزد ، راز داری است. و صفتی را که باید از رسول خدا (ص) یاد بگیرد ، مردم داری است. و صفتی را که باید از امام خود بیاموزد ، صبوری و خویشتن داری است".

پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز در حدیثی چنین می فرماید :

"أمرني ربي بمداراة الناس كما أمرني بأداء الغرائض". (بحار الانوار، جلد

(13).

یعنی : خداوند مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داده، همانگونه که به انجام واجبات امر فرموده است.

امام علی (ع) در ادامه نامه خود به مالک اشتر، چنین می فرماید:

وَلَا تَنْدَمَنَّ عَلَى عَفْوٍ، وَلَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ، وَلَا تُسْرِعَنَّ إِلَى بَادِرَةٍ وَجَدْتَ مِنْهَا مَنُذُوحَةً وَلَا تَقُولَنَّ: إِنِّي مُؤَمَّرٌ فَأُطَاعَ ، فَإِنَّ ذَلِكَ إِدْغَالٌ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْهَكَةٌ لِلدِّينِ، وَتَقَرُّبٌ مِنَ الْغَيْرِ.

یعنی: هرگز نسبت به عفو و بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادمان مشو ، و نسبت به حدّت و کار تندى که مى توانی از آن پرهیز کنی شتاب نداشته باش. به مردم نگو به من فرمان دادند و من نیز فرمان می‌دهم، پس باید اطاعت شوم، زیرا اینگونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده می سازد ، و موجب نزدیکی به غیر خدا می گردد.

اسلام مدرن و صلح تمدن ها

واژه "تمدن" در لغت، به معنای مدنیّت و شهرنشینی، تخلّق به اخلاق مدنی، خروج از حالت توحّش و روی آوردن به انس و الفت، و آئین شهرمندی است.

اما در اصطلاح، به مجموعه فرهنگ و دستاوردهای کلان یک قوم و پیشینه تعالی مردمان یک سرزمین، تمدن گفته می شود، مانند تمدن ایران، تمدن چین، تمدن هند، تمدن یونان، تمدن اروپا و امثال آنها.

معادل این کلمه در زبان عربی: "الحضارة" و در زبان انگلیسی: "Civilization" می باشد.

تمدن و فرهنگ

برخی از نظریه پردازان، تمدن و فرهنگ را به یک معنا و یا درون یک مجموعه دانسته اند. مقصود آنان از "تمدن" ، معنای گسترده و وسیعی است که شامل مجموع منظومه های فرهنگ، و نیز،

دستاوردهای کلان مردم یک سرزمین در عرصه های علمی، معماری، سازندگی و فناوری می باشد.

این گروه، هریک از واژه های تمدن و فرهنگ را با دایره شمولی وسیعی تعریف کرده اند، به نحوی که همه عناصر لازم در تعریف تمدن و همه عناصر ضروری برای تعریف فرهنگ را در خود جای داده است.

اما بعضی دیگر، معتقدند که "فرهنگ"، عبارت است از منظومه ای عالی که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، آداب و رسوم، انجمنها، اقتصاد، سیاست و حکومت‌های محلی می باشد.

در حالی که تمدن، از دیدگاه این گروه، عبارت است از خلاقیت ها و دستاوردهای مردمان یک سرزمین، در زمینه سازندگی و فناوری. این در حالی است که جمعی دیگر، تمدن را اعم از فرهنگ می دانند و فرهنگ را بخشی از تمدن یک قوم، معرفی می کنند.

توطئه جنگ تمدن ها

در فاصله زمانی میان سالهای 1980 تا 1993، تئوریهای "پایان تاریخ"، "برخورد تمدن‌ها" و "موج سوم"، توسط نظریه پردازانی

چون "فرانسیس فوکویاما" ، "ساموئل هانتینگتون" و "الوین تافلر" مطرح گردید، و مورد توجه جمعی از سیاستمداران و تحلیلگران قرار گرفت.

تئوری "پایان تاریخ"، نظریه ای بود که پس از پایان پارادایم "جنگ سرد" عرضه شد، و تئوری "برخورد تمدن ها"، نظریه ای در نقد "پایان تاریخ" بود، و تئوری "موج سوم"، انتقادی بر هر دو نظریه مذکور قلمداد می گردد.

بنا بر این، شایسته است مقولات یادشده را به نحو موجز، تبیین نماییم.

پارادایم جنگ سرد

این دیدگاه در جهت تدوین استراتژی جنگ سرد بر علیه اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق پس از جنگهای جهانی اول و دوم، توسط نظریه پرداز آمریکایی به نام "جورج کنان" (George Kennan) در سال 1947 میلادی ارائه شده است.

او به دولت ایالات متحده آمریکا و هم پیمانانش توصیه کرد تا در جهت مقابله با توسعه طلبی اتحاد شوروی و هم پیمانانش، سیاست سد نفوذ (Containment) را اجرا نمایند.

بر اساس راهبرد یادشده، بلوک غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا و پشتیبانی کشورهای اروپای غربی و متحدان آنها، باید سیاست مهار به منظور مقابله با اتحاد جماهیر شوروی و هم پیمانان آن را با نیروی متقابل ثابت در هر منطقه که مورد تعدی قرار می گیرد، اتخاذ نمایند. به منظور اجرای این تئوری، پیمانهای ناتو، سیتو و سنتو پدید آمدند.

جنگ سرد، از حدود سال 1947 میلادی آغاز شد و تا سال 1991 میلادی که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید، ادامه یافت. مهمترین ابزارها در هموردی مذکور میان آن دو ابرقدرت، عبارت بودند از: اقتصاد، رسانه ها، دیپلماسی و ایدئولوژی.

بدین جهت، نبرد یادشده را جنگ سرد نامیده اند. زیرا سیاست هردو ابر قدرت این بود که از نبرد رویارو با اسلحه و جنگ تمام عیار، خود داری کنند و با روشهای دیگر، یکدیگر را از پا در آورند.

با پایان جنگ سرد در سال 1991 ، بلوک غرب، پیروز میدان گشت ،
و مدّعی رهبری جهان تک قطبی شد.

نظریه پایان تاریخ

پس از پایان دوران جنگ سرد، دبدگاه های متعددی در جهت شکل
گیری جهان نوین، ارائه گردید.
یکی از تئوری های مذکور تحت عنوان "پایان تاریخ"، توسط نظریه
پرداز دیگر آمریکایی به نام "فرانسیس فوکویاما" (Francis
Fukuyama) در سال 1992 میلادی با انتشار کتاب "پایان تاریخ و
آخرین انسان"، ارائه شد.

فوکویاما ، تئوری خود را به این شرح، اعلام نمود:

"سیر بلوک بندی های عظیم و متمرکزی که بر اثر ایدئولوژی های
فراگیر به وجود می آیند، پایان یافته است، و تنها جریان باقیمانده
پس از جنگ سرد، نظام لیبرال دموکراسی غربی با اقتصاد بازار آزاد
است، و از این پس، هیچ حرکت دیگری که بتواند جایگزین این
جریان شود، وجود ندارد".

بر مبنای این دیدگاه، جهان پس از جنگ سرد، دنیایی تک قطبی و یکپارچه خواهد بود، و تحت زعامت نظام لیبرال دموکراسی غربی به رهبری آمریکا به عنوان تنها پیروز میدان، قرار خواهد داشت.

وجه تسمیه این تئوری هم بدین جهت است که فوکویاما معتقد بود : ما به پایان تاریخ رسیده ایم، زیرا دیگر جایگزینی تاریخی برای ایدئولوژی مذکور، وجود ندارد، و همه مردم جهان از این به بعد، برای رسیدن به نظام لیبرال دموکراسی با اقتصاد آزاد، در حرکتند. بنا بر این، جامعه بشری در عصر حاضر به جایی رسیده است که نمی تواند جهانی متفاوت از دنیای کنونی را تصور کند.

دیری نباید که نظریه فوکویاما مبنی بر پایان تاریخ، با انتقادات جدی روبرو گردید و مخالفت گروهی از متخصصان مسائل راهبردی را برانگیخت.

یکی از مهمترین انتقادات این بود که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی که بر اساس اصالت ماده و اصالت فرد، بنا شده است، دارای عیوب اساسی و نقاط ضعف بسیار است، و با بحران های سهمگینی در عرصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مواجه خواهد بود.

چنین ایدئولوژی چگونه می تواند رهبری جهان را بر عهده گیرد و بشر امروزی را قانع سازد؟

بروز برخی از بحران های یادشده در کشورهای اروپایی و آمریکایی در عصر ما، شاهدی بر عدم توانایی اندیشه لیبرال دموکراسی غربی برای اقناع مردم، حتی در کشورهای مغرب زمین است، چه رسد به مردمان سرزمین های دیگر که از نظر فرهنگ و تمدن، متفاوت می باشند.

نظریه برخورد تمدن ها

تنوری معروف دیگری که پس از جنگ سرد مطرح گردید، نظریه ای بود که در سال 1992 میلادی توسط استاد دانشگاه هاروارد آمریکا، "ساموئل هانتینگتون" (Samuel Huntington)، تحت عنوان "برخورد تمدن ها" (The Clash of Civilizations) ارائه شد. این نظریه راهبردی در تابستان سال 1993 به عنوان مقاله ای از هانتینگتون در مجله "امور خارجه" (Foreign affairs) در ایالات متحده آمریکا منتشر گردید و شهرت جهانی یافت. او تمدن ها را به تقلید از "توین بی" بر اساس گرایش های دینی و فرهنگی به شرح زیر تقسیم کرده است:

تمدن غربی مسیحی، تمدن اسلامی، تمدن کنفوسیوسی در چین، تمدن ارتدوکسی - اسلاو، تمدن بودایی و ژاپنی، تمدن هندویی، تمدن آمریکای لاتین، و تمدن آفریقایی.

نظریه برخورد تمدن ها، قبلا نیز توسط نظریه پرداز افراطی، برنارد لوئیس (Bernard Lewis) مطرح شده بود. وی مشوق قدرت های غربی در جهت برخورد با مظاهر قدرت در جهان اسلام بوده و از جمله کسانی به شمار می رود که طرح تجزیه ایران و عراق بر اساس تعدد قومیت ها را ارائه کرده است.

هانتینگتون بر این عقیده است که:

"نقطه اصلی برخورد پس از جنگ سرد، نه رنگ ایدئولوژیکی دارد و نه بوی اقتصادی. بلکه شکافهای عمیق میان جوامع بشری به عنوان نقطه غلیان برخوردها، ماهیتی فرهنگی خواهد داشت. بنا بر این، برخوردهای بزرگ در آینده، میان تمدن ها خواهد بود و خطوط گسل (Faultlines) در میان تمدن ها، خاکریزهای این نبرد خواهد بود. این خطوط گسل، جانشین مرز های سیاسی و ایدئولوژیک دوران جنگ سرد می شود".

هانتینگتون، قرن بیست و یکم را قرن برخورد تمدن غربی با تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی برشمرد و به سران کشورهای

اروپایی و آمریکا هشدار داد تا آمادگی لازم را برای چالش با این دو تمدن داشته باشند. وی همچنین توصیه کرد که باید از اتحاد میان دو تمدن اسلامی و کنفوسیوسی جلو گیری بعمل آید. زیرا هماهنگی میان این دو تمدن، می تواند تمدن غرب را از پا درآورد. وی در مصاحبه ای با روزنامه "لوپوئن" فرانسوی (به نقل از آن روزنامه) چنین می گوید:

"امروز تمدن اسلام مهمترین بلوک ایدئولوژیکی است که سر راه تمدن غرب قد علم کرده است و این تمدن را مجبور کرده از جاه طلبی های جهانشمولش دست بردارد...

یک واقعیت در این میان وجود دارد و آن این است که غرب باید بفهمد که با وجود تمدن اسلامی، اکنون دیگر نمی تواند مانند بعد از جنگ جهانی دوم بر جهان تسلط یابد.

بنابراین ما باید این واقعیت را بپذیریم که تمدن های بزرگی چون چین و اسلام، بدون آنکه لزوماً ارزشهای ما را مد نظر قرار دهند، عملاً در صحنه جهانی مطرح شده اند و این درحالی است که این دو تمدن هر روز بیشتر از گذشته براساس آهنگ خاص خود در حال تقویت شدن هستند...

درباره ویژگی‌های برخورد دو تمدن اسلام و غرب باید گفت که اولین ویژگی این برخورد، جهانی بودن آن است. یعنی هر جایی که مسلمانان و غربیان وجود داشته باشند، این برخورد نیز وجود خواهد داشت."

پس از ارائه نظریه برخورد تمدن‌ها، جمعی از سیاستمداران و نظریه پردازان به تایید آن پرداختند، و گروهی نیز، به نقد آن اقدام کردند.

موافقان نظریه برخورد تمدن‌ها

افراد ذیل، از جمله کسانی هستند که دیدگاه هانتینگتون را در خصوص اصل برخورد میان تمدن‌ها پذیرفتند، گرچه نقطه نظرات خاصی نیز دارند:

هنری کیسنجر

وی ضمن بیان نقطه نظرات خود در زمینه قدرتهای برتر پس از جنگ سرد، نظریه هانتینگتون را در تحلیل اوضاع جهان در عصر حاضر، می پذیرد. کیسنجر در عین حال، مشکلات و ناهماهنگی‌ها را در

خطوط گسل میان تمدن ها که هانتینگتون مطرح کرده است،
منحصر نمی داند.

میچل استرمر

استرمر، رئیس انیستیتوی مطالعات روابط بین الملل آلمان نیز،
معتقد بود که برخورد فرهنگ ها عاملی خطرناک و بی ثبات کننده
است و کشورهای غربی و اعضاء پیمان ناتو در آینده، با این
برخوردها مواجه خواهند بود.

ریچارد نیکسون

این رئیس جمهور اسبق آمریکا نیز ضمن تایید پیشبینی
هانتینگتون، دولت مردان آمریکا را از فرو افتادن در این نبرد و یا بی
تفاوتی در برابر آن، برحذر می دارد و چنین می گوید:

"آمریکا نباید اجازه دهد که «برخورد تمدنها» به ویژگی غالب بر عصر
پس از جنگ سرد تبدیل شود... اگر آمریکا همچنان نسبت به
درگیری هایی که در آن ملل مسلمان قربانی می شوند، بی تفاوت
باشد، در واقع جهان غرب و جهان اسلام را به برخورد باهم
فراخوانده است".

بسیاری از دولتمردان و سردمداران جهان غرب، برخورد تمدن‌ها را نه تنها تایید کرده اند، بلکه با جدیت در صدد ایجاد تنش گسترده در سطح دولتها و ملتهای اسلامی از یک سو، و جهان غرب از سوی دیگر می باشند، تا زمینه را برای نبرد جهانی دیگری فراهم سازند. آنان با ارائه طرح‌ها و برنامه‌های پیچیده‌ای برآند تا به هر طریق ممکن، عصبانیت و خشم غیر قابل کنترل میان جوامع و دولتهای اسلامی و جوامع غربی را برانگیزند و عرصه جهانی را برای تحقق برخورد تمدن‌ها آماده نمایند.

اقدام‌های اخیر برخی از دستگاه‌های ارتباط جمعی غرب مبنی بر انتشار گسترده و کم سابقه تصاویر موهن و اسائه ادب به ساحت مقدس پیامبر بزرگ عدالت و آگاهی که با پشتیبانی ضمنی بعضی از دولتهای اروپایی انجام گرفت، یکی از توطئه‌های به ظاهر ساده ولی حساب شده و پیچیده در این راستا می باشد و یک حلقه دیگر از مرحله برخورد میان تمدن غرب و تمدن اسلامی را تشکیل می دهد.

ارزیابی طراحان این توطئه زبوانه این بود که با اهانت به محبوبترین شخصیت در تمدن اسلامی، قلوب بیش از یک میلیارد مسلمان در سراسر جهان جریحه دار می شود و آنان به منظور انتقام از غربیها

به سازمانها و دفاتر متعلق به کشورهای غربی، کلیساها و کنیسه ها حمله می کنند و این امر، واکنش متقابل را در میان جوامع اروپایی و آمریکایی بر می انگیزد و آنان نیز سفارتخانه های کشورهای اسلامی و مراکز دینی و فرهنگی مسلمانان در غرب را مورد حمله تلافی جویانه قرار می دهند؛ و از این رهگذر، خواسته شوم توطئه گران در جهت ایجاد تنفر و انزجار شدید بر علیه مسلمانان و کشورهای اسلامی در سراسر جهان بویژه در میان جوامع غربی به وقوع می پیوندد.

این حرکت، اولین و آخرین حلقه از سلسله عملیات جنگ روانی بر علیه تمدن ریشه دار اسلامی نیست و قطعا در آینده نیز شاهد چنین حرکات ایزدایی که برخاسته از تئوری هایی مانند نظریه "برخورد تمدنها" است خواهیم بود.

با آنکه پاپ اعظم به عنوان مهمترین مقام مذهبی در غرب و دبیر کل سازمان ملل به عنوان بالاترین مقام دیپلماتیک جهان، حرکت زنده این دسته از سردمداران مغرب زمین را مردود دانسته اند، وزیر اصلاحات ایتالیا "روبرتو کالدورلی" از پاپ بندیکت شانزدهم می خواهد تا آغازگر جنگ صلیبی دیگری بر علیه تمدن اسلامی

باشد و معتقد است که دنیای مسیحیت باید به سرعت بر علیه جهان اسلام بسیج شود.

وقاحت این وزیر دست راستی ایتالیا به حدی است که اعلام می کند پیراهن هایی را با تصاویر موهن به اسلام و رسول خدا (ص) به صورت مجانی توزیع خواهد کرد و خود نیز این پیراهن را خواهد پوشید.

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه، سخنان وزیر خارجه دانمارک در مصاحبه با روزنامه کپنهاگ پست است که می گوید: "این درگیری ها برای یک قرن ادامه خواهد یافت" ! .

با تأمل در آنچه بیان شد به خوبی روشن می گردد که این توطئه ها به منظور برخورد با تمدن اسلامی انجام می گردد و بسیاری از ارکان اصلی قدرت و ثروت در مغرب زمین، بر عملیاتی کردن تئوری برخورد تمدن ها و شعله ور ساختن آتش جنگی مذهبی و فرهنگی بر علیه تمدن عظیم اسلامی پافشاری می کنند.

مخالفان نظریه برخورد تمدن ها

دیدگاه های لوئیس و هانتینگتون، توسط بسیاری از اندیشمندان جهان، مانند نظریه پردازان ذیل، مورد نقد قرار گرفته است:

ادوارد سعید

از جمله مخالفان این تئوری، نویسنده معروف فلسطینی-آمریکایی، ادوارد سعید (Edward Said) می باشد که دیدگاه های خود را در کتاب شرق شناسی (Orientalism) ، بیان داشته است. وی بر این عقیده است که:

"فرهنگ های بشری چنان به هم آمیخته اند و محتوا و تاریخ آنها چنان به هم وابسته اند و درهم گره خورده اند که هرگز نمیتوان آنها را با عمل جراحی از هم جداکرد و به صورت بلوکهای بزرگ متضاد مانند ایدئولوژی های معارض شرق و غرب در آورد".

زیگنیو برژینسکی

برژینسکی، نظریه پرداز آمریکایی و نویسنده کتاب "خارج از کنترل" معتقد است که هانتینگتون ، دیدگاهی همه جانبه ارائه نکرده و

درون‌گسیختگی فرهنگ غربی و بحران های تمدنی اروپا و امریکا را نادیده گرفته است. او میگوید:

"نگرانی من از این جهت است که مشکل خودتباهی فرهنگی (Cultural Self Corruption) که با آن روبرو هستیم، نه تنها قابلیت امریکا در حفظ موقعیتش در جهان به عنوان رهبر سیاسی را متزلزل می سازد، بلکه حتی نظام ما را بعنوان يك نظام نمونه برای دیگران خدشه دار می کند".

او معتقد است که : سکولاریزم عنان گسیخته (Out of Control Secularism) که بخش بزرگی از جهان غرب را فرا گرفته است ، در درون خویش، خودویرانی فرهنگی (Cultural self destruction) را پرورش میدهد.

بر اساس دیدگاه این تحلیلگر سیاسی، خطر اصلی که تمدن غرب را تهدید می کند، مواجهه با تمدنهای دیگر مانند تمدن اسلامی و تمدن کنفوسیوسی نیست، بلکه خطر مهم، فروپاشی تمدن و فرهنگ غربی است که به خاطر دور شدن از ارزش ها، خودنمایی می کند.

علاوه بر اشخاص یادشده، بسیاری از شخصیت‌ها و مؤسسات بزرگ فرهنگی جهان، به مخالفت با تئوری برخورد تمدن‌ها برخاستند و در جهت عکس این نظریه، به تحکیم روابط فرهنگی و گفتگو میان تمدن‌ها، اقدام نمودند.

به عنوان مثال، در دهه هفتاد میلادی، سازمان جهانی یونسکو برنامه گفتگو میان تمدن‌ها را ارائه داد.

تئوری موج سوم

این تئوری توسط نظریه پرداز دیگر آمریکایی به نام "الوین تافلر" (Alvin Toffler) ارائه گردید. او به تئوریهای پیشین که بیان شد، یعنی: پایان تاریخ، برخورد تمدن‌ها، و نظریه برژینسکی مبنی بر درونگسیختگی خارج از کنترل جامعه غربی، اعتراض داشت و معتقد بود که به صورت طبیعی، جریانات کلی دنیا، به صورت امواج نامرئی در حال تجدید و تکامل هستند. وی می گوید: تا کنون، دو موج بزرگ جهانی به وجود آمده است و اکنون، موج سوم در حال تحقق می باشد.

سه مرحله تمدنی یادشده، عبارتند از:

1. تمدن کشاورزی که سنت گرایی بر آن استوار است.
2. تمدن صنعتی، که مدرنیته بر آن مبتنی است.
3. تمدن الکترونیک و انفورماتیک، که جهانی شدن بر آن متوقف است.

در حال حاضر نیز، هر سه تمدن فوق، در نقاط مختلف جهان وجود دارند.

در موج اول، زمین، مبنای اساسی اقتصاد، فرهنگ، و زندگی فردی و اجتماعی می باشد.

نیروی عضلانی در دوران نخست، مهمترین ابزار تولید به شمار می رفت.

در موج دوم، صنعت، مبنای اصلی است و ماشین، مهمترین ابزار.

در موج سوم، علوم اصلی عبارتند از: الکترونیک، دانش کامپیوتر، و بیولوژیک.

تافلر معتقد است که رویدادهای کنونی جهان، ازهیچ الگویی پیروی نمی کنند و در حقیقت، نظامی پنهان در ایجاد مراحل تکاملی تمدن ها وجود دارد که انقلاب و دگرگونی های جهانی را رقم می زند.

او می گوید: ما، در حال برپا کردن تمدنی جدید و استثنایی هستیم، بی آنکه شناخت رو شن و و دقیقی از آن داشته باشیم.

بر اساس دیدگاه تافلر، با تلاطم امواج تاریخ، کل تمدنهای مذکور، با یگدیگر برخورد می کنند و بر اثر همین امر است که بخش اعظم آنچه درجهان امروز برای برخی از ما بی معنا و تصادفی به نظر میرسد، معنا و مفهوم پیدا می کند .

در پرتو این دیدگاه، تافلر معتقد است که نه تاریخ به پایان رسیده (چنانکه فوکویاما می گفت)، و نه تمدن غرب رو به زوال است (چنانکه برژینسکی می گفت)، و نه مهمترین برخوردی که با آن مواجهیم، بین اسلام و غرب است، و نه میان تمدن غرب و سایر تمدن ها (آنطور که هانتینگتون معتقد بود).

بلکه مهمترین تحوّل استراتژیک و اقتصادی پیش روی ما، تقسیم جهان به سه تمدّن متفاوت و متعارض است که در حال وقوع می باشد.

بنا بر این، صف آراییی تمدنهای جهانی در حال حاضر، شکل دیگری بخود گرفته است و از این پس، به جای جهانی دو قطبی قبل از چنگ سرد، با جهانی روبرو هستیم که میان سه تمدّن رقیب و متعارض، تقسیم گردیده است.

در چنین دنیای سه قطبی، موج نخست، تأمین کننده منابع و محصولات کشاورزی و معدنی است. موج دوم، تولیدات انبوه را در سایه نیروی کار ارزان بر عهده دارد، و موج سوم، در پرتو شیوه های جدید بهره برداری از علم و دانش، در صدد سیطره بر جهان است.

همانگونه که به هنگام شکل گیری موج دوم، میان تجدّد طلبان تمدّن صنعتی از یکسو، و جوامع پیش مدرن قبلی از سوی دیگر، درگیری به وجود آمد، همینطور، در عصر حاضر نیز، میان تمدّن موج

سوم که خواستار سیطره بر جهان است و دو تمدن پیشین، تنشهایی به وقوع می پیوندد.

بر اساس دیدگاه تافلر، برخورد تمدن ها به معنایی که لوئیس و هانگتینگتون می گفتند، وجود نخواهد داشت. بنا بر این، درگیری های آینده، میان تمدن اسلامی و غربی یا هندویی و امثال آنها نخواهد بود، بلکه سه موج تاریخی که شرح داده شده، با هم برخورد خواهند کرد.

ردّ تئوری برخورد تمدن ها

همانگونه که قبلا بیان کردیم، گروهی از تحلیلگران و نظریه پردازان معاصر به نقد نظریه برخورد تمدن ها پرداخته اند و آن را مردود دانسته اند.

در اینجا ، دلایل معتبری که ناقض تئوری یاد شده می باشند را از نظر شما می گذرانیم:

الف - ضعف مبانی نظری

یکی از موارد ضعف این تئوری آن است که هانتینگتون تلاش

می کند پس از دوران جنگ سرد، "تمدن" را جایگزین "دولت - ملت" نماید. در حالی که پدیده های "دولت-ملت" همچنان باقی خواهند ماند و رقابت های اقتصادی که مایه درگیری و برخورد بوده و هست، میان آنها ادامه خواهد داشت.

بنا بر این، ماده اصلی نبرد، رقابت های اقتصادی خواهد بود، نه ارزش های فرهنگی و تمدنی.

نقطه ضعف دیگر این تئوری آن است که هانتینگتون، "غرب" را به عنوان یک تمدن واحد و یکپارچه تصور می کند، در حالی که این تصور، غیر واقعی است.

زیرا از یکسو، همانگونه که برژینسکی می گوید، خودتباهی فرهنگی (Cultural Self Corruption) در تمدن غرب، آن را به سمت گسستگی و در نهایت، به پرتگاه فروپاشی می برد. بنا بر این، دشمن اصلی تمدن غرب، در درون خودش پرورش می یابد و آن را تباہ می کند، بدون اینکه تمدن های دیگر به جنگ آن بیایند.

از سوی دیگر، تمدن غرب، در درون خود تنش های بسیاری را میان اجزاء و اعضاء خود داشته و دارد. رقابت های پنهان و آشکار و

سنگینی که میان رقبای درونی تمدن غرب وجود دارد، نظیر رقابت انگلیسی ها و فرانسوی ها بر سر تقسیم منافع، مانند آنچه در ایالت کبک کانادا تجربه می شود، شاهدهی بر عدم یکپارچه بودن تمدن غرب است.

این امر، از شکل گیری یک تصویری روشن از تمدن واحدی به نام "غرب" در برابر دیگر تمدن ها، ممانعت به عمل می آورد.

ضعف مبنایی دیگر نظریه برخورد تمدن ها این است که نظریه پرداز آن سعی می کند تا تمدن اسلام را به عنوان تمدنی ناسازگار و مشکل ساز معرفی کند که به جنگ تمدن غرب می آید و غرب باید خود را آماده مقابله نماید.

این در حالی است که اولاً، قضیه تا کنون برعکس بوده و این دولت های مغرب زمین بوده اند که نوعاً به قصد توسعه طلبی به کشورهای مسلمان حمله کرده اند و تحت عنوان استعمار، به تصرف سرزمین های اسلامی اقدام نموده اند.

ثانیاً، این درگیری ها از سیاست های زیاده خواهانه دولت های مغرب زمین نشأت گرفته است، نه از فرهنگ و تمدن غرب.

ب - نقض های آشکار

علاوه بر ضعف مبنایی تئوری برخورد تمدن ها، که این نظریه را بی اعتبار می سازد، موارد بسیاری از نقض آن در تاریخ گذشته وجود دارد.

مورد اول اینکه بزرگترین جنگهای وحشتناک تاریخ جهان، در درون آنچه تمدن غرب نامیده می شود به وقوع پیوسته است.

به عنوان مثال، در جریان جنگ های خونین جهانی که به کشتار دهها میلیون انسان انجامید، ارتش نازی در آلمان، پس از تصرف بخش عمده اروپا، به روسیه لشکر کشی کرد. با گسترش این نبردهای هولناک، کشتارها و جنایات هولناکی در درون تمدن مغرب زمین به وقوع پیوست و اروپای غربی را نیز دچار تفرقه و دو دستگی کرد.

بنا بر این، بزرگترین برخوردهای تاریخ بشریت، میان تمدن غرب از یکسو و تمدن های اسلامی و کنفوسیوسی از سوی دیگر نبوده ، بلکه در درون تمدن غرب و میان اجزاء آن ، به وقوع پیوسته است. بر اساس آنچه بیان شد، این گسل های تمدن ها نیستند که الزاما باید خاکریزهای برخورد و تنش میان اقوام بشر را تشکیل دهند،

بلکه عامل اصلی تنش‌ها، زیاده‌طلبی و تعدّی دولت‌ها و قدرت‌های سلطه‌جو و ستم‌گستر می‌باشد.

مورد دوم برای نقض گفتار هانتینگتون این است که ماهیّت فرهنگ و تمدّن اسلامی و بدنه آن، همواره عامل همزیستی اهالی تمدّن‌های گوناگون بوده است، نه عامل برخورد.

به همین دلیل، عموم مسلمانان با اقلیّت‌های قومی و مذهبی در کشورهای خود و یا جهانگردان غربی که از جنبه‌های دین و فرهنگ و زبان که از مهمترین ارکان تمدّن است، مظاهر تمدّن غربی محسوب می‌شوند، برخورد مسالمت‌آمیز و مهربانانه‌ای داشته‌اند. در حالی که اگر ماهیّت فرهنگی و بدنه تمدّن اسلامی با تمدّن غرب و مظاهر آن سرسبز داشت، رفتار با مظاهر تمدّن غرب را با خشونت و ستیزه‌جویی رقم می‌زد و آنان را از سرزمین‌های اسلامی می‌رانند.

بنا بر این، بقاء و دوام مظاهر یادشده به مثابه نمایندگان فرهنگ و تمدّن غرب در قلب کشورهای اسلامی، نشان‌دهنده سماحت اسلام و صلح‌جویی فرهنگ و تمدّن اسلامی است.

بدین جهت، شرق شناس معروف بریطانیایی، سر توماس آرنولد (1864-1930) در زمینه رفتار شایسته مسلمانان با گروه های یادشده، چنین می نگارد:

"انصاف این است که بگوییم: غیر مسلمانان در سرزمین های اسلامی اجمالا در سایه حکومت اسلامی، از نعمت برخوردار بوده اند، و تسامح مسلمانان با ایشان در حدّی بوده که نظیر آن را نمی یابیم، مگر در عصر جدید در اروپا. دوام و بقاء طوایف مسیحی در میان سرزمین های اسلامی ثابت می کند که اگر در برخی از اوقات، ستمی از سوی برخی افراد متعصب بر آنان رفته، ناشی از مسائل محلّی بوده است، نه به خاطر عدم تسامح مسلمانان به طور عام". (کتاب دعوت به اسلام، نوشته توماس آرنولد، طبع قاهره، ص 729).

بنا بر این سخن، ذات فرهنگ و پیکره تمدّن اسلامی خواستار تفاهم و رفتار مسالمت آمیز با غیر است. پس اگر در موردی خاص، استثنایی مشاهده شود، معلوم می گردد که عاملی خارجی مانند تحریک بیگانگان یا تعصبات کور فردی، دخالت داشته است.

سخن نویسنده معروف مسیحی، "دکتر جرج قرم" شاهی بر این حقیقت است. او چنین می گوید:

"دوران درگیری و ناملاپمات برای غیر مسلمانان در تمدن اسلامی، کوتاه بوده، و به خاطر سه عامل به شرح ذیل صورت پذیرفته است: عامل اول: سلیقه شخصی برخی از خلفاء و سلاطین بوده است، به نحوی که بزرگترین آزارها در حق اهل ذمه در زمان "متوکل عباسی" (206-247هـ=821-861م) یعنی خلیفه ای که ذاتا متمایل به تعصب و سنگدلی بوده صورت گرفته است، و آزار دیگر، در زمان خلافت "الحاکم بأمر الله" (375-411هـ=985-1021م) انجام گردیده . اما هر دو حاکم یادشده، ظلم و ستمشان، شامل حال بسیاری از مسلمانان نیز بوده است.

عامل دوم: عبارت بوده است از بدی وضع اقتصادی و اجتماعی در سرزمین مسلمانان ، و اینکه بعضی از کفار که در مناصب اداری بالایی بوده اند، به ظلم و اجحاف پرداخته اند و مایه خشم عموم مردم آن سرزمین گردیده اند.

عامل سوم: به زمانهایی مربوط می شود که برخی از دولت های بیگانه به کشورهای مسلمان حمله می کردند و بعضی از کفار ساکن آن کشورهای اسلامی با دولت های اجنبی بر علیه مسلمانان همکاری داشته اند.

حاکمان کشورهای بیگانه از جمله انگلیس، ابایی نداشتند که اقلیت های مذهبی ساکن در کشورهای مسلمان (مثل قبطی ها) را بر علیه اکثریت مسلمان به کار گیرند و آن کشور را استثمار نمایند.

با مطالعه تاریخ به این نتیجه می رسیم که این پدیده در کشورهایمانند سوریه به وقوع پیوسته که بر اساس آن، اقلیت نصرانی با بیگانگان هم پیمان شدند و مناصب مهم اقتصادی را اشغال کردند و موجب خشم اکثریت مسلمان منطقه گردیدند و در سال 1860 میلادی، درگیری های گسترده ای را میان مسیحیان و مسلمانان در دمشق، به وجود آوردند.

چنین درگیری هایی در سال های 1840 و 1860 میلادی نیز میان مارونی ها و دروزی ها در منطقه جبال لبنان به وقوع پیوست.

در پایان حمله های صلیبی نیز، در برخی از مناطق، شاهد انتقام گیری طرفین از یکدیگر بوده ایم. مانند برخورد با برخی از مسیحیان، مانند ارمنی ها که با متجاوزان به بلاد مسلمانان، همکاری داشته اند".

(برای توضیح بیشتر، رجوع شود به کتاب: تعدد الأديان ونظم الحكم: دراسة سوسيوولوجية وقانونية مقارنة، ص 211 - 224 ، طبع بیروت، سال 1979م؛ و

کتاب الملل والنحل والأعراق، نوشته دکتر سعدالدین ابراهیم، ص 729 و 730 ،
طبع قاهره، سال 1990م.).

در پرتو آنچه گذشت به خوی روشن می گردد که میان فرهنگ و تمدن اسلامی و تمدن های دیگر، زمینه برخورد به صورت ذاتی و اجتناب ناپذیر وجود ندارد، و اگر در برهه ای از زمان، تنش هایی به وقوع پیوسته، به خاطر دخالت بیگانگان، استعمار سرزمین مسلمانان، تعصبات فردی، و یا زیاده خواهی برخی از دولت های غربی بوده است.

ج - مسالمت فرهنگی

علاوه بر آنچه گذشت، سخن منادپان دانا و فرهیخته تمدن های جهان، نشان دهنده این حقیقت است که تمدن های بزرگ جهان خواستار صلح و تفاهم هستند، نه برخورد و درگیری.

به عنوان مثال، دردهه هفتاد میلادی، سازمان جهانی یونسکو به عنوان یک نهاد بزرگ فرهنگی بین المللی، برنامه گفتگو میان تمدن ها را ارائه داد.

پاپ ژان پل دوم، رهبر کاتولیک های جهان نیز اعلام نمود که:

"کلیسا برای مسلمانان که خدای واحدی را که حیّ، قیوم، رحمان، فعال مایشاء و خالق آسمان و زمین است، عبادت می کنند، احترام بسیاری قائل است، آنها به دلیل اعتقاد به خدا، به ما بویژه نزدیکترند".

وی همچنین، آمادگی کلیسا را برای انجام گفتگو و همکاری با جهان اسلام اعلام نمود.

سازمان ملل متحد نیز، سال 2001 میلادی را به عنوان سال گفتگوی تمدن ها اعلام کرد.

مجموعه این حقایق و امثال آنها ، تمایل فرهنگها و تمدن ها را در جهت برقراری صلح جهانی و تفاهم و گفتگو و رفتار مسالمت آمیز و توأم با احترام، نشان می دهد و بر نظریه نادرست برخورد تمدن ها مهر باطل می زند.

انگیزه تئوری پردازان خشونت

پس از روشن شدن این حقیقت که ذات تمدن اسلامی و دیگر تمدن ها مقتضی تفاهم و همکاری است، نه برخورد و درگیری، اینک این پرسش مطرح می شود که پس چرا گروهی از تحلیل

گران غربی در شیپور اختلاف و برخورد تمدن ها می دمند و چرا در برهه هایی از زمان، شاهد تنش ها و درگیریهای خونین میان برخی از کشورهای غربی و بعضی از سرزمین های اسلامی بوده ایم؟ در اینجا، سه مورد از عوامل مهمّ این پدیده را به شرح ذیل، یادآور می شویم:

1. مقابله برخی از دولت های غربی با گسترش دین اسلام
2. استعمارگری و توسعه طلبی بعضی از دولتهای غربی.
3. تعصبات فردی یا گروهی.

مقابله با گسترش اسلام

بیداری ملت های مسلمان و خیزش مجدد تمدن اسلامی و گسترش سریع دین مبین اسلام در جهان غرب، سه پدیده جدید هستند که در تنظیم معادلات جهانی و هژمونی نظامهای غربی، توجه سیاست گذاران بزرگ مغرب زمین را به خود جلب کرده اند. در برابر این نهضت اسلامی معاصر، دو نوع موضعگیری در قاره های اروپا و آمریکای شمالی که اصطلاحاً جهان غرب نامیده می شوند، به چشم می خورد:

1. بخش بزرگی از افشار تحصیل کرده و روشنفکران اروپایی و آمریکایی با آگاهی از ویژگیهای بی نظیر اسلام مانند اتکاء بر منطق و استدلال، تکریم دانش و دانشمندان، مبارزه با تبعیض نژادی، اهتمام به نهاد خانواده، ترویج معنویت و حمایت از محرومان، دین اسلام را به عنوان ناجی انسان ها از گرداب ظلمها و ظلمتهای حاکم بر جهان دانسته و به این آئین مقدّس احترام می گذارند. این دیدگاه مثبت، موجب گردیده است تا به اعتراف منابع آگاه، اسلام به عنوان سریعترین ادیان پیشرو در اروپا و آمریکا معرفی شود.

حضور میلیونها مسلمان در کشورهای اروپایی و آمریکایی از جمله بیش از پنج میلیون مسلمان در فرانسه و بیش از سه میلیون و هفتصد هزار در آلمان و بیش از هشت میلیون در ایالات متحده آمریکا و یک میلیون و یکصد هزار در کانادا؛ و وجود دو کشور مسلمان در قاره اروپا (بوسنی و آلبانی) مؤید این حقیقت روشن می باشد.

2. در برابر این دیدگاه مثبت، برخی از سیاستمداران و حاکمان مغرب زمین، در برابر رشد و توسعه اسلام در جهان، ابراز نگرانی کرده اند. این گروه که کلیدهای ثروت و قدرت را در جهان غرب در اختیار دارند، چشم خود را بر روی ویژگیهای ارزشمند آئین

حیاتبخش اسلام می بندند و گسترش اسلام در جهان را به طور اعم و در کشورهای غربی به طور اخص، به معنای خیزش مجدد تمدن اسلامی تعبیر می کنند. به همین دلیل پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حتی قبل از آن، برخی از طراحان راهبردی غربی، تمدن اسلامی را به عنوان رقیب بعدی خود معرفی نمودند.

استعمارگری دولتها

نگاهی گذرا به طرحهای استراتژیک دولت های غرب از یکصد سال گذشته تا کنون در قبال سرزمینی که کشورهای اسلامی را نیز احاطه کرده است، حقایق پشت پرده تئوری های برخورد را روشن می سازد و آزادگان جهان را در برابر مسئولیتی بزرگ و تاریخی قرار می دهد.

در این نوشتار، با اشاره به طرحهای مذکور از طرح "تصرف هارتلند" تا طرح "تجزیه کشورهای اسلامی"، روشن می گردد که حالت هجومی برخی از قدرتهای غربی نسبت به منطقه و کشورهای مسلمان در عصر حاضر، امری مقطعی و خلق الساعه نبوده، بلکه بر مبنای استراتژیهای پیچیده و حساب شده استوار گردیده است.

طرح تصرف "هارتلند"

"سر مکیندر" جغرافیدان بریتانیایی در سال 1904 میلادی، نظریه تصرف "قلب جهان" (Heart Land) را مطرح کرد. دیدگاه های وی در کتابهای "محور جغرافیایی تاریخ" و "حقیقت و آرمانهای دمکراتیک" تبیین گردیده است. او سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را "جزیره جهانی" (World Island) نامگذاری کرد و محور مرکزی این جزیره جهانی را به عنوان "هارتلند" (قلب جهان) نامید. از دیدگاه این جغرافیدان، "هارتلند" عبارت است از منطقه گسترده ای که از شرق به سیبری غربی؛ و از غرب به رودخانه "ولگا" در روسیه؛ و از شمال به اقیانوس منجمد شمالی؛ و از جنوب به ارتفاعات هیمالیا و ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود می گردد. "سر مکیندر" پس از چندی، دامنه غربی "هارتلند" را تا حدود کشورهای اروپای شرقی توسعه داد. بر این اساس، "قلب جهان" منطقه وسیعی است که شامل بخش بزرگی از ایران، افغانستان، آسیای میانه و بخش مهمی از روسیه می شود و دریای خزر در میان آن جای دارد.

وی در سال 1919 اعلام داشت: "هر قدرتی که بر اروپای شرقی دست یابد، بر "هارتلند" تسلط می یابد، و هرکس بر هارتلند

(قلب زمین) تسلط یابد، بر "جزیره جهانی" حاکم خواهد شد؛ و هرکس بر جزیره جهانی حاکم شود، فرمانروای همه جهان خواهد بود".

طرح "تصرف هارتلند" در یکصد سال گذشته مدّ نظر استراتژیستهای کشورهای غربی و قدرتهای بزرگ در مغرب زمین بوده است. پس از تولّد سه ایدئولوژی از درون حرکت مدرنیسم غربی (یعنی: ناسیونالیسم، سوسیالیسم و لیبرالیسم)، هریک از حوزه های ایدئولوژیک مذکور در برهه ای از زمان با الهام از طرح "هارتلند" برای تصرف "قلب زمین" خیز برداشته اند و دو بلوک اول و دوم در تأمین کامل هدف یاد شده ناکام گردیده اند و بلوک سوم در حال تجربه کردن تصرف کامل آن برآمده است. و اینک توضیح مطلب:

در جریان جنگ جهانی، ارتش مغرور نازی به رهبری هیتلر که نمایندگی "ناسیونالیسم" را بر عهده داشت، پس از تصرف بخش عمده اروپا، به منظور تصرف "قلب جهان" به روسیه لشکر کشی کرد ولی با مقاومت حریفان قدرتمندش، طعم تلخ شکست را چشید و بدینسان، ارتش آلمان در سال 1946 با تحمل ناکامی از

آن سرزمین باز گشت و سقوط هولناک ایدئولوژی "ناسیونالیسم" و حکومت هیتلر را به تماشا نشست.

در سال 1979 ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی که نمایندگی "سوسیالیسم" را بر عهده داشت، به منظور تکمیل و توسعه تسلط خود بر "هارتلند" به افغانستان که در این حوزه قرار دارد و دارای ارزش خاص استراتژیک است لشکر کشی نمود؛ ولی با مقاومت حریف همزاد خویش یعنی جهان غرب که نمایندگی "لیبرالیسم" را بر عهده داشت با همکاری "کمر بند سبز اسلامی" زمین گیر شد و در فاصله سالهای 1988 و 1989 مجبور به عقب نشینی از افغانستان شد. اتحاد جماهیر شوروی دو سال پس از این حادثه، در سال 1991 سقوط کرد و امپراطوری "سوسیالیسم" متلاشی گردید.

اینک بخشی از جهان غرب به عنوان مظهر ایدئولوژی "لیبرال دموکراسی" یکه تاز میدان شده و در پناه قدرت و ثروت هنگفت خود و پس از شکست دادن دو حریف همزاد خویش، در صدد برآمده است تا سیطره خود را بر "هارتلند" به عنوان کلید فتح جهان، به کمال برساند.

طرح تجزیه کشورهای اسلامی

از جمله دلایل سوء نیت برخی از دولت های غربی به منظور ایجاد تحریکات شیطنت آمیز در جهت تنش آفرینی بر علیه کشورهای اسلامی، طرح تجزیه این کشورهاست.

دلیل این امر هم آن است که کشورهای مورد نظر این دسته از دولت های غربی، سرشار از ثروت و حائز امتیازات فراوانی هستند، و سردمداران حکومت های یادشده برای غارت این ثروت های عظیم، نیازمند تفرقه و تشتت میان ملت های مسلمان هستند، و این هدف، با طرح تجزیه کشورهای مذکور و درگیری میان آنها، قابل دسترسی استعمارگران جدید می باشد.

یکی از سرزمین هایی که استراتژیست های تفرقه افکن در صد تجزیه آن بوده و هستند، کشور ایران است. این سرزمین پهناور علاوه بر اینکه بخش مهمی از "قلب جهان" را تشکیل می دهد، دارای ویژگی های منحصر به فردی است که بر طمعکاری قدرتهای سرمست در عصر حاضر افزوده است. بر مبنای یک نظر کارشناسی، کشور ایران با شش حوزه ژئوپولیتیکی به شرح ذیل ارتباطی تنگاتنگ دارد:

۱- حوزه قفقاز و آناتولی (ایران، ارمنستان، گرجستان و روسیه)

۲- حوزه دریای خزر (ایران، ترکمنستان، قزاقستان، روسیه و آذربایجان)

۳- حوزه فلات ایران (ایران، پاکستان و افغانستان)

۴- حوزه آسیای مرکزی (ایران، ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان)

۵- حوزه دریای عمان و اقیانوس هند (ایران، پاکستان، هند، عمان و امارات متحده عربی)

۶- حوزه خلیج فارس (ایران، عراق، کویت، عربستان، امارات متحده عربی، قطر، بحرین و عمان).

با توجه به نقش کلیدی ایران در امر سیطره بر "قلب جهان"، چشم طمع داشتن قدرتهای بزرگ به این سرزمین زرخیز امری آشکار است. اما آنچه بر نگرانی صاحبانظران افزوده است، دیدگاه جدیدی است که قدرتهای مذکور برای عملیاتی کردن طرح تسلط بر "قلب جهان" از طریق "تجزیه ایران" اتخاذ کرده اند. در اینجا به عنوان مثال، سه نمونه از گزارشاتی را که از طریق رسانه ها منتشر گردیده از نظر شما می گذرانیم:

1. در سند اول که در انگلستان به تاریخ 24 فوریه 2006 پیرامون گزارش روزنامه فایننشال تایمز منتشر گردیده با اشاره به پژوهشهای بخشی از نیروهای غربی چنین می خوانیم:

"این تحقیقات با افزایش نا آرامی های قومی و مذهبی در عراق همزمان است و به نوشته این روزنامه، هدف از این تحقیق، بررسی نقش اختلافات قومی در تجزیه احتمالی ایران است.

فایننشال تایمز با اشاره به قوی بودن هویت ملی در ایران می گوید، "روابط قومی در این کشور به خاطر تنوع قومیت ها و زبان های مختلف پیچیده تر از عراق است".

2. در گزارش دوم، ضمن بیان دیدگاه "میشل شوسودفسکی" مدیر مرکز تحقیقات جهانی سازی و استاد اقتصاد در دانشگاه اتاوا در کانادا چنین می خوانیم:

"... اما چرا مسوولان ایرانی ظرفیت توسعه اقتصادی آمریکا را در قالب توسعه نظامی گری به خوبی مورد شناسایی قرار نداده اند و وارد معرکه ای شده اند که نتیجه آن به شرح زیر است:

1. رشد مجتمع های نظامی و صنعتی آمریکا در قالب توسعه نوین اقتصادی.
2. آزمایش سلاح های جدید در مصادف با ایران.
3. تسلط بر اقتصاد خاور میانه و اقتصاد کشورهای آسیای شرقی و تسلط بر انرژی آسیای میانه و خلیج فارس.
4. فرا رفتن وضعیت ایران از اپوزیسیون قانونی داخلی و فراهم شدن ایفای نقش برای اپوزیسیون بر انداز خارجی.
5. فعال شدن محوریت تجزیه طلبی با محوریت قومی، عقیدتی.

3. در گزارشی دیگر چنین آمده است:

"در تیر ماه سال 1383 کنفرانسی تحت عنوان "ایران، زمان روی آوردن به نگرشی تازه" توسط شورای سیاست خارجی ایالات متحده در واشنگتن و با حضور بیش از ۳۰۰ نفر از نظریه پردازان و استادان برجسته علوم سیاسی برگزار شد. در این کنفرانس قرائت گزارش شورای روابط خارجی در مورد نحوه مواجهه با ایران به عنوان مهمترین بخش کنفرانس مورد توجه محافل سیاسی و رسانه های بین المللی قرار گرفت. گزارشی که با مدیریت و نظارت «برژنیسکی» و «رابرت گیتس» تهیه شده بود.

در این کنفرانس، ویژگیهای منحصر به فرد ایران در منطقه بیان گردیده و به منابع سرشار نفت و گاز آن به شرح ذیل اشاره شده است:

مواهب عظیم طبیعی ایران که تقریباً ۱۱ درصد ذخایر نفتی جهان را در خود جای داده و دومین منبع بزرگ گاز جهانی است ایران را به بازیگری با نقش غیر قابل انکار در عرصه اقتصاد جهان تبدیل کرده است.

تهیه کنندگان این گزارش در نتیجه گیری مباحث ارایه شده در این گزارش یادآور می شوند: ما در برابر ایران دو راه بیشتر در پیش روی نداریم: ۱- تغییر حکومت با جنگ سخت ۲- راهبرد جنگ نرم همراه با تعامل درگیری تماس محتاطانه و گزینشی و اتخاذ سیاست تشویق و تهدید راهبردی که اصول آن در طرح فروپاشی شوروی تعریف و تجربه شده است که برخی از آن محورها توسط «زوگانف» رئیس مجلس روسیه «سرگئی بابورین» معاون رئیس مجلس «تیخونف» نماینده دوما «ایلوخین» رئیس کمیسیون امنیت مجلس روسیه و «یاکوفلف» دستیار ویژه و مشاور ارشد گورباچف بیان گردیده است که به مناسبت موضوع بحث، به برخی از این موارد اشاره می نمایم:

۱- سازماندهی يك ستون پنجم در سطح مقام های بلند پایه
شوروی ۲- ایجاد چتر حمایتی قوی برای حمایت از عوامل مذکور
۳- دمیدن در تنور اختلافات داخلی و بروز جنگ قدرت میان گورباچف
و یلتسین ۴- دیکته کردن تجزیه طلبی و استقلال جمهوری های
بالتیک ۵- تحريك اقوام و مذاهب و اشاعه تجزیه طلبی ... "

همچنین، برنارد لوئیس (Bernard Lewis) ، استاد بازنشسته
مطالعات خاور نزدیک دانشگاه پرینستون در کنفرانس بیلدبرگ،
پیشنهاد نمود که ایران را به قطعات قومی گوناگون بشکنند و میان
کشورهای نوپا تقسیم کنند.

این دسته از استعمار گران نوین، حتی نقشه هایی جدید برای
تجزیه و تقسیم کشورهای اسلامی ارائه داده اند. در اینجا دو
نمونه از این نوع نقشه ها که مربوط به طرح تجزیه ایران و عراق
است، از نظر شما می گذرد:



روشن است که این حرکات ایدایی و شیطنت آمیز که به منظور ایجاد تنش و برخورد میان جهان اسلام و برخی از کشورهای غربی می گردد، از زیاده خواهی و خوی تجاوز طلبی بعضی از حکومت های غربی سرچشمه گرفته است، نه از متن فرهنگ ها و تمدن‌ها.

تعصبات فردی و گروهی

عامل دیگر برخوردهای مقطعی که در مواردی معین، میان برخی از کشورهای غربی و ملت های اسلامی به وجود آمده است، تعصبات فردی و گروهی است.

در اینجا، نمونه ای از توطئه های برخی از مسئولان دولت های غربی را در جهت برانگیختن خشم جوامع اسلامی، یاد آور می شویم:

انتشار پی در پی و گسترده تصاویر اهانت آمیز نسبت به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام (ص) در روزنامه ها و تلویزیون های غربی و اظهارات کینه توزانه برخی از دولتمردان اروپا، پرده از روی توطئه ای دیگر برای به چالش کشاندن جامعه بزرگ مسلمانان در جهان برداشت. این تصاویر در مرحله نخست در روزنامه دانمارکی "جیلاندس پستن" و سپس در دو نشریه نروژی و آنگاه در روزنامه "فرانس سوار" در فرانسه منتشر گردید. علیرغم اعتراض مسلمانان، روزنامه های دیگری در اروپا مانند روزنامه "لوموند" فرانسوی و برخی از کانال های تلویزیونی به تکرار این عمل زبوانه اقدام کردند.

اصرار غیر عادی این رسانه‌ها در انتشار تصاویر یادشده به مدت چهار ماه متوالی و تأیید ضمنی برخی از مسئولان دولتی کشورهای اروپایی، به خوبی روشن ساخت که اقدام مذکور به صورت برنامه ریزی شده و به منظور بدنام کردن مسلمانان در جهان غرب و تست حساسیت مسلمانان جهان و جلوگیری از پیشرفت سریع اسلام در مغرب زمین صورت می‌گیرد.

از آنجا که برخی از دولت‌های اروپایی در توجیه توهین به پیامبر بزرگ اسلام و جامعه مسلمانان به این حيله متمسک شده‌اند که این حرکت‌ها به خاطر آزادی بیان در مغرب زمین صورت می‌گیرد و دولت‌های مذکور نمی‌توانند دخالتی در ممانعت از این امر داشته باشند، سعی خواهیم کرد در این نوشتار با استناد به قوانین اساسی کشورهای اروپایی، و مقررات پذیرفته شده در فرهنگ و تمدن مغرب زمین، به گوشه ای از واقعیت‌ها اشاره کنیم تا نادرستی ادعای دولت‌های مذکور و علت اصلی این حرکت‌های خصمانه روشن گردد.

همه انواع آزادی، از جمله آزادی بیان بر اساس قوانین اساسی کشورهای اروپایی و آمریکایی و بر مبنای دیگر مقررات مصوب آن کشورها، محدود و مشروط به شروطی مانند عدم سلب حق

دیگران و عدم توهین و عدم ایذاء دیگران می‌باشد. به عنوان نمونه به برخی از قوانینی که در جهان غرب وجود دارد، اشاره می‌کنیم:

1. در کشورهای غربی، هرگونه توهین و سوء تعبیری نسبت به قوم یهود، به عنوان «Anti Semitism» یعنی ضدیت با قوم سامی (یهودی ستیزی) محکوم می‌گردد و مجازات دارد. بر مبنای این اصل در جهان غرب، اگر کسی به یهودیان و مقدسات آنها توهین کند، حقوقدانان و افراد با نفوذ یهودی در سراسر جهان وارد عمل می‌شوند و با استناد به این قانون، فرد یا سازمان اهانت کننده را به محاکمه می‌کشاند و مقدمات مجازات او را فراهم می‌سازند.

2. در دستگاه‌های ارتباط جمعی مانند برنامه‌های تلویزیونی آزاد که یکی از مظاهر آزادی بیان در غرب است، هرگونه توهین به مذهب و مقدسات آن ممنوع است و جرم می‌باشد. به عنوان مثال، در ماده 130 قانون جزا در آئین نامه تحریم‌های حقوق جزایی در رابطه با برنامه‌های کانال آزاد در کشور آلمان چنین می‌خوانیم:

«کسی که در برنامه خود، نفرت بر علیه بخشی از مردم و یا بر علیه گروه‌های ملی، نژادی و مذهبی برانگیزد و یا خشونت بر علیه آنان را تحریک کند و یا کرامت انسانی این گروه‌ها را بوسیله دشنام

و توهين جريحه دار بسازد، طبق ماده 130 قانون جزاء مرتكب جرم مي‌گردد».

بر مبناي آنچه بيان شد، به خوبي روشن مي‌گردد كه بر اساس قوانين پذيرفته شده در جهان غرب، توهين و آزردهن پيروان يك دين ممنوع است و نمي‌توان به بهانه آزادي بيان، قلوب بيش از يك ميليارد و ششصد ميليون مسلمان را در سراسر جهان جريحه دار كرد.

بنا بر اين، اهانت به ساحت مقدس رسول گرامي اسلام و توهين به جوامع بزرگ مسلمانان، تنها به خاطر كينه توزي برخي از سران مغرب زمين و به منظور بدنام ساختن مسلمانان و در راستاي جلوگيري از پيشرفت سريع اسلام در اين بخش از جهان صورت مي‌گيرد. نه به دليل اقتضاي فرهنگ و تمدن حقيقي غرب.

بر اساس آنچه بيان شد به خوبي روشن مي‌گردد كه تمدنها اسلام و غرب و ساير تمدن‌ها، ذاتا قابل تفاهم و احترام متقابل هستند، و اگر تنش و برخوردی به وجود آمده است، ناشی از حرکات متعصبانه برخی از دست اندرکاران و سیاستمداران در مغرب زمين است، و اين امر، هيچ ارتباطی با برخورد تمدن‌ها و فرهنگ‌ها ندارد.

در اینجا به این نکته نیز اشاره می‌شود که بسیاری از جوامع غربی و شخصیت‌های سیاسی، علمی و فرهنگی در غرب، و جمعی از دولتمردان اروپایی، این حرکات ایدئایی و تحریک آمیز را محکوم کرده و از اقدامات توهین آمیز گروهی از کینه جویان و متعصبان، ناخرسندی خود را ابراز داشته اند.

تجزیه و تحلیل دقیق تئوری های ارائه شده در زمینه تعامل فرهنگ ها و تمدن ها، این حقیقت را روشن می سازد که جانمایه تفاهم و سازش با یکدیگر، در درون تمدن های بزرگ جهان وجود دارد و روح تمدن های اصیل دنیا، با جنگ و خونریزی و منازعات شیطنانی، مخالف است.

در صورتی که دانشمندان، نظریه پردازان، سیاستمداران، فرهنگیان، فلاسفه تاریخ و دیگر اندیشمندان جهان به این حقیقت روی آورند و مبانی مشترک فرهنگ ها و تمدن ها را مورد تاکید قرار دهند، خواهند توانست زمینه های صلح تمدن ها و همزیستی مسالمت آمیز جوامع بزرگ جهانی را به اثبات برسانند.

نظریه جنگ و صلح در اسلام

در ادامه این فصل، به شرح آیات قرآن کریم در زمینه شرایط جنگ و صلح، با شیوه ای واقع گرایانه و منصفانه می پردازیم.

اصل نخستین در قرآن، برقراری صلح است

در ابتدا، به این حقیقت قرآنی اشاره می کنیم که اصل اولی، و اولویت نخستین از دیدگاه قرآن مجید، برقراری صلح و آشتی و آرامش در سطح جهان است.

قرآن مجید در آیه 208 از سوره بقره ، چنین می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.

یعنی: ای اهل ایمان! همگی در صلح و آشتی درآید؛ و از پیروی از گام های شیطان بپرهیزید؛ که او دشمن آشکار شماست.

از این آیه شریفه به خوبی روشن می گردد که هدف اعلای اسلام و قرآن، این است که مسلمانان و مؤمنان، با مردمان دیگر و در بین جوامع خودشان، در کمال صلح و آرامش و امنیت زندگی کنند، و

جهانی پر از محبت و صمیمیت به وجود آوردند. همچنین، این آیه کریمه قرآن از اهل ایمان می خواهد که از نقشه های شیطانی که عموماً به جنگ و خشونت می انجامد، پیروی ننمایند. زیرا شیطان، دشمن انسان است و خیر او را نمی خواهد.

همچنین، قرآن در آیه 128 از سوره نساء، صلح را به طور کلی از همه گزینه های دیگر، بهتر و بالاتر معرفی می کند و چنین می فرماید:

وَالصُّلْحُ خَيْرٌ.

یعنی: صلح و آشتی بهتر است.

قرآن، مسلمانان را به صلح با دیگران دعوت می کند

قرآن کریم، در آیه ذیل، از عموم مسلمانان می خواهد تا با دیگر اقوام و امت هایی که سر جنگ ندارند و از در آشتی در می آیند، با صلح و دوستی رفتار کنند و حق جنگیدن با آنان را ندارند:

فَإِنْ أُعْتِزُّوكُمْ فَلَمْ يَغَايِبُوا عَنْكُمْ وَ أَلْفَوْا إِلَيْكُمْ أَسْلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا. (سوره نساء، آیه 90)

یعنی: پس اگر کافران از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند، بلکه پیشنهاد صلح و آشتی دادند، خداوند برای شما راهی برای تعرّض به آنان قرار نداده است.

در همین زمینه، در سوره انفال، آیه 61، چنین می خوانیم:

وَإِنْ جَاحِقُوا لِّلسَّلَامِ فَأَجْزِئْ لَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

یعنی: اگر آنان تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز از در صلح و آشتی در آی، و بر خداوند توکل کن، که او شنوا و داناست.

مراحل پیشگیری از جنگ

نکته مهم در زمینه دیدگاه اسلام پیرامون جنگ و صلح این است که تا آنجا که ممکن است، باید با شیوه های دیگر، از جنگ و خونریزی، پرهیز شود.

بر این اساس، لازم است مراحل به شرح ذیل، طی شود:

مرحله اول: صبوری و شکیبایی

خدای بزرگ، پیامبر خود را به صبوری و سعه صدر در برابر دشمنان و تحمّل آزار و اذیت آنان فرا می خواند و چنین می فرماید:

فاصبر علی ما یقولون. (سوره طه، آیه 130)

یعنی (ای پیغمبر) در برابر بدگوئی های آنان، صبر و شکیبایی
پیشه کن.

مرحله دوم: دعوت به گفتگوی مسالمت آمیز

قرآن مجید، رهروان ادیان دیگر و اهل کتاب را به تفاهم و گفتگوی
مسالمت آمیز و دوستانه در زمینه مشترکات همه ادیان و مذاهب،
فرا می خواند و چنین می گوید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا
نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ. (سوره آل
عمران، آیه 63)

یعنی: (ای پیامبر) بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که
بین ما و شما یکسان است؛ که بجز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی
را همتای او قرار ندهیم؛ و هیچیک از ما، دیگری را بغیر از خدای
یگانه ، به عنوان پروردگار خود نپذیرد.

مرحله سوم: بخشش و گذشت

خداوند، مسلمانان را به بخشش دشمنان و نادیده گرفتن آزار و
اذیت آنان دعوت می کند و چنین می فرماید:

فاعفوا و اصفحوا. (سوره بقره، آیه 109)

یعنی آنان را ببخشید و بدی های ایشان را نادیده بگیرید.

مرحله چهارم: اتمام حجّت

پس از آنکه مشرکان مکه، پیمان خود را با مسلمانان شکستند، پیامبر گرامی اسلام، حضرت علی - علیه السلام - را به سوی آنان فرستاد تا با قرائت سوره براءت، با آنان اتمام حجّت کند و با بیان آیه ذیل، هشدار دهد:

و اذن من الله و رسوله الى الناس يوم الحج الاكبر ان الله برىء من المشركين و رسوله فان تبتم فهو خير لكم و ان توليتم فاعلموا انكم غير معجزى الله و بشر الذين كفروا بعذاب اليم. (سوره براءت، آیه 3)

یعنی: این امر، اعلامی است از جانب خدا و پیامبر او در روز حج اکبر، که خدا و رسول او از مشرکان بیزارند. پس (ای مشرکان) اگر توبه کنید، برای شما بهتر است، و اگر سرپیچی نمایید پس بدانید که شما نمی توانید خداوند را ناتوان سازید. (ای پیامبر) کافران را به عذابی دردناک، هشدار ده.

مرحله پنجم: صدور اجازه نبرد دفاعی

در صورتی که جسارت دشمنان از حدّ بگذرد و شکیبایی و دعوت به گفتگو و بخشش مسلمانان بی ثمر گردد و دشمنان، آغاز کننده جنگ باشند، در چنین شرایطی، قرآن مجید به مسلمانان اجازه جنگیدن برای دفاع از جان و ناموس خودشان را صادر می کند. در عین حال، به آنان فرمان می دهد تا مسلمانان شروع کننده جنگ نباشند، و به کسانی که در جنگ شرکت ندارند آسیب نرسانند و هر لحظه که دشمنان دست از جنگ کشیدند، مسلمانان نیز باید جنگ را فوراً متوقف کنند.

شرح آیات جنگ و صلح

اینک، به شرح آیات جنگ و صلح در قرآن می پردازیم.

مجموعه آیات شریفه قرآن مجید در مورد جنگ، بر چند دسته به شرح ذیل تقسیم می شوند:

آیات دسته اول:

در طول سیزده سال که پیامبر گرامی اسلام (ص) و یاران ایشان در شهر مکه زندگی می کردند، همواره در زیر یوغ ظلم و آزار و اذیت

مشرکان آن شهر قرار داشتند، ولی در تمام آن مدّت، مأمور به صبوری و شکیبایی بودند و اجازه مقابله به مثل و جنگیدن را حتّی برای دفاع از خود نداشتند.

آیات ذیل، نخستین آیاتی است که پس از سالها تحمّل تهاجم دشمنان اسلام و بعد از مهاجرت رسول خدا (ص) و مسلمانان به شهر مدینه نازل گردید، و بر اساس آن، خداوند به پیروان اسلام اجازه نبرد دفاعی را در برابر حمله دشمنان صادر فرمود:

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ، الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدَمَتِ السَّوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ. (سوره حج، آیات 39 و 40)

یعنی: به کسانی که مظلومانه مورد حمله دشمنان قرار گرفته اند، اجازه نبرد داده می شود؛ و خداوند بر یاری آنان تواناست؛ آنان که به ناحق از دیار خود رانده شده اند، فقط بدان خاطر که می گفتند: پروردگار ما خداوند یکتاست. اگر خداوند، (ظلم و ستم) بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی فرمود، هرآینه صومعه ها، کنیسه ها، کلیساها و مساجدی که نام خداوند در آنجا بسیار برده می شود ویران می گردید. هرکه خداوند را یاری کند، خداوند نیز، او را یاری می فرماید، زیرا خداوند، نیرومند و شکست ناپذیر است.

در این آیات شریفه، نکات مهمی نهفته است که برخی از آنها را از نظر شما می گذرانیم:

نکته اول اینکه: اذن مبارزه ای که در این آیات داده شده است، به عنوان دفاع از خود در برابر هجوم دشمنان است، نه شروع جنگ و جهاد ابتدائی.

نکته دیگر اینکه: نبرد دفاعی مسلمانان نیز، باید در جهت حمایت از پیروان همه ادیان باشد، نه فقط حمایت از مسلمانان. زیرا در ادامه آیه فرمود: " اگر خداوند، (ظلم و ستم) بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی فرمود، هرآینه صومعه ها، کنیسه ها، کلیساها و مساجدی که نام خداوند در آنجا بسیار برده می شود ویران می گردید".

بنا بر این، هدف از دفاع در برابر هجوم دشمنان، حفاظت و صیانت از صومعه ها و پرستشگاه های دیگر ادیان، کلیساهای مسیحیان، کنیسه های یهودیان و مساجد مسلمانان است.

آیات دسته دوم:

دسته دوم از آیات قرآنی، آیات 190 تا 194 از سوره بقره به شرح ذیل است:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ. وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَفَعْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجَكُم

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ. فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

یعنی: در راه خدا ، با کسانی که با شما می جنگند ، مبارزه کنید و از حدود الهی تعدی نکنید که خداوند متجاوزان را دوست ندارد. و آنان که به جنگ شما آمده اند را هر کجا یافتید ، به قتل برسانید و از آن جا که شما را اخراج کردند، آنها را بیرون کنید؛ و فتنه از کشتار هم بدتر است. و با آنان ، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم) ، نجنگید، مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر آنان با شما جنگیدند، آنها را به قتل برسانید، که این جزای کافران است، و اما اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است. و با آنها مبارزه کنید تا فتنه باقی نماند و دین ، مخصوص خدا باشد. پس اگر کافران از جنگ و کشتار دست برداشتند ، تعدی جز بر ستمکاران روا نیست. ماهِ حرام ، در برابر ماهِ حرام! و تمام جنگهای حرام کافران، (قابل) قصاص است. و هر که آغاز گر جنگ بود و به شما

تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدّی کنید و از خدا بپرهیزید و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.

در این آیات شریفه قرآن نیز، نکات مهمی وجود دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

نکته اول اینکه: اذن نبرد به مسلمانان در این آیات شریفه نیز، از نوع جنگیدن دفاعی است. زیرا می‌فرماید: با کسانی که به جنگ شما آمده‌اند بجنگید و آنان را هرکجا یافتید از پا در آورید.

نکته دوم اینکه: نبرد دفاعی مسلمانان باید در راه خدا باشد، نه در جهت کشورگشایی.

نکته سوم اینکه: در نبرد با دشمنان جنگجو هم، نباید هیچگونه تعدّی و تندروی صورت گیرد.

نکته چهارم اینکه: هرگاه دشمنان دست از جنگ بکشند، بر مسلمانان نیز واجب است که جنگ را متوقف کنند.

آیات دسته سوم:

سومین گروه از آیات در زمینه جنگ و صلح، در سوره براءت آمده است. بحث نبرد با دشمنان اسلام، در چند جای این سوره مطرح گردیده؛ اما راز این نبردها، در آیه 13 سوره براءت به شرح ذیل، تبیین شده است:

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

چرا با گروهی که معاهده های صلح را شکستند و رسول خدا را از شهر خود بیرون راندند و جنگ را شروع کردند مبارزه نمی کنید؟ آیا از آنان می ترسید؟ اگر اهل ایمان باشید، خداوند سزاوارتر است که از او حساب ببرید.

از این آیه به خوبی روشن می گردد که خداوند به مسلمانان فرمان نمی دهد تا آغازگر جنگ باشند، بلکه به آنها می فرماید، چرا بادشمنان متجاوز که جنگ بر علیه شما را شروع کرده اند و به قصد نابودی شما هجوم آورده اند، مبارزه نمی کنید.

همه آیات قبل و بعد این آیه که در باره جنگیدن صحبت می کنند، ناظر به هدف فوق است.

بنا بر این، هیچگاه قرآن مجید، جنگیدن با عموم کفار را نمی پذیرد، بلکه نبرد دفاعی با کفار حربی را که آغازگر جنگ بر علیه مسلمانان بوده اند، مجاز می شمارد.

به همین دلیل، در جای جای این سوره، از پیامبر اسلام و مسلمانان می خواهد که هرگاه کفار حربی جنگ را متوقف کنند، باید مسلمانان نیز، دست از نبرد دفاعی بردارند.

علاوه بر این، در آیه ششم از سوره برائت، به رسول خدا دستور داده شده است که اگر برخی از کفار به مسلمانان پناه بیاورند، باید به آنها پناه داده شود و در مکان امنی سکنا داده شوند:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ.

اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، او را پناه بده، تا کلام خدا را بشنود. سپس وی را به مکان امن او برسان.

نتیجه

با بررسی منصفانه مجموعه آیات شریفه قرآن در باره جنگ و صلح به این نتیجه می‌رسیم که:

1. همه آیات، در باره نبرد دفاعی مسلمانان در برابر هجوم دشمنان که آغازگر جنگ بوده و یا برای هجوم بر علیه مسلمانان آماده شده بوده‌اند، صحبت می‌کند.

این امر، یک حق طبیعی همه انسان‌هاست که در برابر تهاجم جنگ افروزان متجاوز نباید دست روی دست بگذارند تا مردان آنها کشته شوند و زنانشان به اسارت بروند و اموالشان غارت شود و کشور آنها به تصرف دشمن در آید.

2. منظور از کفار و مشرکان در این آیات، کفار و مشرکان حربی است که شروع کنند جنگ بوده اند. نه همه کفار.
3. حتی در جنگ دفاعی مسلمانان، نباید تعدی و تجاوزی صورت گیرد. بلکه باید قوانین انسانی نبرد، رعایت شود. به عنوان مثال، نباید به زنان، کودکان، سالخوردگان، و کسانی که در جنگ شرکت ندارند، آسیبی برسد.
4. جنگ دفاعی مسلمانان، فقط برای دفاع از اهل اسلام و مساجدشان نبوده، بلکه به خاطر حفاظت و صیانت از همه ادیان و حفظ کلیساها و کنیسه ها و صومعه های پیروان ادیان دیگر نیز، صورت گرفته است.
5. در سراسر آیات یادشده به مسلمان دستور داده شده است که هرگاه دشمن دست از جنگ بردارد، آنان نیز باید نبرد دفاعی را متوقف سازند.

اسلام مدرن و رابطه دین و سیاست

درک صحیح رابطه دین و سیاست ، به معانی واقعی واژه های "دین" و "سیاست" بستگی دارد. روشن است که در فرهنگ های گوناگون ، برداشت ها و مفاهیم مختلفی نسبت به این دو اصطلاح وجود دارد.

در این نوشتار ، تلاش ما بر این است که به بیان حقیقت امر در زمینه مبحث رابطه دین و سیاست بپردازیم و واقعیت ها موجود را در خصوص تئوری جدایی دین از سیاست ، مورد ارزیابی دقیق و مستند قرار دهیم.

جدایی دین از سیاست

شعار جدایی دین از سیاست ، پدیده جدیدی نیست . آنچه اینجانب را بر آن داشت تا هم اکنون به بررسی این نظریه بپردازم، طرح مجدد آن در رسانه های گروهی و دستگاههای ارتباط جمعی توسط کسانی است که خود را دلسوز دین و دولت میدانند و چه بسا

برخی از آنان واقعا از سر عطوفت و مهرورزی نسبت به شریعت و حکومت، این شعار را در قالبهای گوناگون عرضه می‌دارند. از آنجا که نامبردگان، چنین وانمود می‌کنند که راز توسعه یافتگی تمدن مغرب زمین در جدایی دین از سیاست و سکولاریزم نهفته است، اینجانب که سالها از عمر خود را در کشورهای اروپایی و آمریکایی گذرانده ام و از نزدیک شاهد واقعیت‌های عینی در این سرزمینها بوده ام، در صدد بر آمدم تا با کاوشی مستدل و پژوهشی تجربی، به ارائه دیدگاهی متمایز در این زمینه همت گمارم.

با ارائه این بحث مستدل، جایگاه ویژه خدا خواهی در بیانیه‌های رسمی و قوانین اساسی مهمترین کشورهای توسعه یافته غربی و نیز نقش بارز دین و نهاد دینی در شکل‌گیری راهبردها و سیاستهای کلی جهان غرب، روشن خواهد شد.

نظر به تنوع نظریه‌ها و اختلاف نقاط قوت و ضعف آنها؛ شایسته است نخست به تبیین دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه بپردازیم و آنگاه هر یک از آنها را جداگانه در بوته نقد قرار دهیم.

جلوه های تز "جدایی دین از سیاست"

مهمترین نظریه هایی که در این عرصه بیان گردیده و یا در کارگاه

ذهن ما متصور می شود، بدین شرح است :

جدایی دین (به معنای خدا جویی و خدا پرستی) از سیاست و

نظام حکومتی .

جدایی دین از سیاست ، به معنای مبارزه با شریعت و مظاهر آن و

به عبارت دیگر : دین ستیزی .

برکنار ساختن دین داران و مذهب دوستان از حکومت و جلوگیری از

ورود آنان به عالم سیاست.

جدایی نهاد دین از نهاد دولت به معنای الغاء هرگونه نقشی برای

دستگاه دینی در امردستگاه حکومت و مدیریت نظام .

سلب کردن نقش محوری دین در امر قانونگذاری کشور.

تفکیک میان وظائف و مسؤولیتهای دینی و اختصاص آن به دستگاه

های مذهبی از یک سو؛ و وظائف و مسؤولیتهای حکومتی و

مدیریتی کشور و احاله آن به دولت و سیاستمداران از سویی دیگر.

اینک ، پس از تبیین دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه ، به بررسی هر یک از گزاره های فوق ، همت می گماریم.

خدا خواهی و سیاست

می دانیم که مهمترین و بارزترین نماد دینداری و شریعتمداری ، اعتقاد و ایمان به خداوند به عنوان والاترین حقیقت و عالیترین منبع هدایت بشر محسوب می گردد. از سوی دیگر، برخی از نظریه پردازان تز "جدایی دین از سیاست" اذعان می دارند که جهان غرب، ایمان به خدا را که اصلی ترین نماد مذهب به شمار می رود، به کناری نهاد و خود را از قید خدا جویی و خدا پرستی فارغ ساخت و به همین دلیل، به اوج شکوفایی در تمدن خود رسید.

با بیان حقایقی که درذیل خواهد آمد، روشن می گردد که گروه یادشده، یا فرمانها و قوانین اساسی کشورهای پیشرفته غربی را نخوانده اند؛ ویا اینکه با آگاهی به حقیقت، به امر و اشاره دیگران و به منظور تهی ساختن جامعه بزرگ ما از قدرت بی پایان ایمان به خدا، واقعیتها را وارونه جلوه می دهند .

در اینجا به منظور پرده برداری از چهره حقیقت ، نمونه هایی از اهتمام پیشوایان تمدن مغرب زمین در جهت تبیین نقش نماد خدا خواهی و ایمان به اعتلای مقام آفریدگار را از نظر شما می گذرانیم:

یکی از اسناد رسمی در زمینه آزادیها و حقوق شهروندان فرانسه ، اعلامیه حقوق بشر این کشور است که از سال 1789 میلادی تحت عنوان ذیل به رسمیت شناخته شده و به مورد اجرا در آمده است.

(The Declaration of the Human Rights –1789)

این بیانیه شامل مقدمه ای کوتاه ، تاریخچه ، متن (Text) و موادی چند است.

در پاراگراف پایانی متن ، چنین می خوانیم:

“In consequence whereof, the National Assembly recognizes and declares, in the presence and under the auspices of the **Supreme Being**, the following Rights of Man and of the Citizen”.

" بر این مبناست که مجمع ملی در پیشگاه و تحت توجهات باری
تعالی ؛ حقوق بشر و حقوق شهروندان را به رسمیت می شناسد
و اعلام می دارد " .

در این سند رسمی، معماران تمدن نوین فرانسه ، پس از بیان این
اصل و تعیین جایگاه ایمان به خدا و حضور در پیشگاه باری تعالی، به
تبیین اصول اساسی مانند آزادی انسان ، آزادی بیان و حقوق
شهروندان پرداخته اند.

در قانون اساسی آلمان که زیر بنای حکومت و سیاست را در این
کشور تشکیل

می دهد، چنین می خوانیم:

" نظر به مسئولیت خود در برابر خدا و مردم، به خاطر اینکه به
عنوان عضو متساوی الحقوق در یک اروپای متحد، صلح جهانی را
تامین کند؛ ملت آلمان،... این قانون اساسی را ارائه می نماید " .
نص سخن مذکور که در نخستین پاراگراف از پیشگفتار قانون
اساسی آلمان آمده است بدین شرح است:

“Im Bewusstsein seiner Verantwortung vor **Gott** und den Menschen, von dem Willen beseelt, als gleichberechtigtes Glied in einem vereinten Europa dem Frieden der Welt zu dienen, hat sich das Deutsche Volk kraft seiner verfassungsgebenden Gewalt dieses Grundgesetz gegeben”.

ملاحظه می فرمایید که در این قانون اساسی نیز پس از اذعان به مسئولیت ملت آلمان در برابر **خدا** و مردم، اصول قانون مذکور، شامل آزادیها، حقوق اساسی شهروندان، عدالت اجتماعی و تضمین کرامت انسانها بیان گردیده است.

3. در پاراگراف اول قانون اساسی کانادا، مصوب سال 1982 میلادی، به برتری و تعالی خداوند تصریح شده و چنین آمده است:

“Whereas Canada is founded upon principles that recognize the supremacy of **God** and the rule of law, the Canadian Charter of Rights and Freedoms guarantees the rights and freedoms ...”

" نظر به اینکه کانادا بر اساس اصولی بنیان گذاری شده است که برتری و تعالی **خداوند** و حکومت قانون را به رسمیت می شناسد،

منشور حقوق و آزادی کشور کانادا حقوق و آزادیها را تضمین می کند... "

4. ایالات متحده آمریکا ، نمونه ای دیگر از کشورهای توسعه یافته غربی است. در نخستین پاراگراف از قانون اساسی کنوانسیون آمریکا ، مصوب سال 1861 میلادی چنین می خوانیم:

"We the people of the Confederate states , each State acting in its sovereign and independent character , in order to form a permanent federal government , establish justice , insure domestic tranquillity , and secure the blessings of liberty to ourselves and our posterity ; invoking the favour and guidance of **Almighty God** ; do ordain and establish this Constitution for the Confederate States of America."

" ما مردم ایالات هم پیمان، که هر ایالتی بر اساس حق سیادت و خصوصیت مستقل خود رفتار می کند؛ به منظور تشکیل دولت فدرال دائمی ، که به وجود آورنده عدالت تامین کننده آرامش محلی و تضمین کننده آزادی موهبتی برای ما و نسل آینده ما باشد؛ به این منظور، از مرحمت و هدایت **خدای متعال** استمداد

می جوییم و این قانون اساسی را برای ایالات هم پیمان آمریکا وضع می نماییم".

آنچه بیان شد ، نمونه ای بود از اسناد رسمی و قوانین اساسی کشورهای که مظهر بارز توسعه یافتگی و رشد صنعتی و اقتصادی در دو قاره اروپا و آمریکای شمالی هستند. از این بیان به خوبی روشن می گردد که سخن برخی از مدعیان روشنفکری مبنی بر اینکه "کشورهای مغرب زمین ، دین (به معنای خداخواهی) را از صحنه سیاست و مدیریت کشور خود کنار گذاشتند و این امر باعث رشد و توسعه آنان گردید" سخنی بی پایه است.

دین ستیزی و سیاست

در تاریخ معاصر کشورهای اسلامی نظیر ایران ، شاهد روی کار آمدن عوامل استعمار چون رضا خان بوده ایم. این عناصر خود باخته به منظور تحکیم سلطه مستبدانه خود بر مردم و مبارزه با سنگر مستحکم دین که همواره در مقابل زورمداران مقاومت نموده است؛ در صدد ستیز با شریعت برآمده و آزادی مذهب را از پیروان آن سلب

نموده و آنان را ازانجام مراسم مذهبی و یا اجرای وظایف دینی ، منع کرده اند.

این گروه برای توجیه کردار ناصواب خویش ، با گرفتن ژست روشنفکر مآبانه به این دروغ متوسل می شدند که دنیای غرب، با دین و مظاهر آن به مبارزه برخاسته و به همین دلیل ، به پیشرفتهای خیره کننده ای نیز نائل آمده است.

اینک با توجه به اسناد و مدارک مستدل، به بررسی وضعیت مذهب و دین داری در مغرب زمین و دیدگاه سیاستمداران غرب در این زمینه می پردازیم:

یکی از اصول مسلم قوانین اساسی در کشورهای توسعه یافته جهان و از جمله کشورهای پیشرفته اروپایی و آمریکایی، آزادی دین و احترام به مذهب می باشد. در اینجا به عنوان نمونه به برخی از این موارد اشاره می کنیم:

در ماده پانزدهم از قانون اساسی کشور سوئیس چنین آمده است:

“The freedom of religion and philosophy is guaranteed.

All persons have the right to choose their religion or philosophical convictions freely, and to profess them alone or in community with others.

All persons have the right to join or to belong to a religious community, and to follow religious teachings”.

" آزادی دین و فلسفه ، تضمین شده است.

همه مردم حق دارند تا دین یا اعتقاد فلسفی خود را آزادانه انتخاب کنند و آنرا به صورت فردی یا در جامعه با دیگران اظهار نمایند.

همه مردم حق دارند تا به یک جامعه دینی بپیوندند یا به آن وابسته گردند و از تعلیمات دینی پیروی کنند."

می دانیم که رضا خان ، فرزند خود را برای تحصیل به همین کشور سوئیس می فرستد و در عین حال که موضع سیاستمداران و دولت مذکور در خصوص دین رسمی و احترام به حق آزادی دین را می داند؛ آزادی مذهب و انجام مراسم مذهبی را در ایران زیر پا می گذارد و جمعی از روشنفکر نمایان معاصر وی ، رفتار او را عملی مترقیانه و مایه پیشرفت قلمداد می کنند.

در بخش مربوط به حقوق و آزادیهای زیربنایی (Fundamental Freedoms) از قانون اساسی کانادا چنین می خوانیم:

"Everyone has the following freedoms:

(a) Freedom of conscience and religion.

(b) Freedom of thought, belief, opinion and expression, including freedom of the press and other media of communication.

(c) Freedom of peaceful assembly; and

(d) Freedom of association.

" هر شخص، آزادیهای یادشده درذیل را دارد:

آزادی وجدان و دین .

آزادی فکر، عقیده ، نظر و بیان ، شامل آزادی مطبوعات و دیگر دستگاههای ارتباط جمعی برای ارتباطات.

آزادی گردهمایی های مسالمت آمیز

آزادی تشکیل انجمن ها".

ماده چهارم از بخش حقوق بنیادی در قانون اساسی جمهوری
فدرال آلمان ، این نکته را صراحتاً مورد تأکید قرار داده است:

“Die Freiheit des Glaubens, des Gewissens,
und die Freiheit des Religiösen und weltanschaulichen
Bekenntnisses sind unverletzlich.

Die ungestorte Religionsausübung wird gewährleistet”.

" آزادی عقیده ، باور باطنی ، معرفت دینی و جهانبینی ؛ آسیب
ناپذیرند.

انجام امور دینی بدون اخلال ، تضمین می گردد".

قانون اساسی اسپانیا (ماده 16 از بخش حقوق و آزادیها) چنین
اشعار می دارد:

“Freedom of ideology, religion, and cult of individuals and
communities is guaranteed without any limitation in their
demonstrations other than that which necessary for the
maintenance of public order protected by law.

" آزادی ایدئولوژی، دین ، و مکتب فکری افراد و جوامع تضمین می گردد ؛ بدون هیچ محدودیتی در تظاهرات آنان ؛ مگر در حدی که برای حفظ نظم عمومی لازم است و با قانون حفاظت می گردد".

در ماده هشتم از قانون اساسی ایتالیا نیز چنین می خوانیم:

" Religious denominations are equal free before the law".

" سازمانهای دینی از آزادی مساوی در برابر قانون برخوردار هستند".

ماده دهم از اعلامیه حقوق بشر فرانسه چنین اذعان می دارد:

"No one may be disturbed on account of his opinions, even religious ones, as long as the manifestation of such opinions does not interfere with the established Law and Order".

" هیچکس نباید به خاطر دیدگاهش حتی عقاید مذهبی مورد آزار قرار گیرد، مادام که اظهار چنین اعتقادی با قانون و نظم ، تعارض نداشته باشد".

با توجه به موارد فوق ، روشن می گردد که علیرغم ادعای برخی روشنفکرانها ، کشورهای پیشرفته غربی گوهر دین را از جامعه

خود طرد نکرده اند و به ستیز با آن پرداخته اند؛ بلکه آزادی مذهب را تضمین نموده اند.

علاوه بر آنچه از متن قوانین اساسی مذکور آوردیم ، اصول دیگری نیز وجود دارد که سخن یادشده را بیش از پیش مبرهن می سازد. به عنوان مثال ، هر شخص در بسیاری از کشورهای مغرب زمین می تواند بخشی از مالیات خود را که باید به دولت بدهد، به مؤسسه ای دینی که غیر انتفاعی و خیریه باشد، بپردازد. بخشی از درآمد مراکز دینی از جمله مراکز و مؤسسه های اسلامی در کشورهای اروپایی و آمریکایی از این طریق تامین می گردد.

دین داران و سیاست

در بسیاری از کشورهای اسلامی و عربی شاهد هستیم که رژیمهای حاکم تلاش می کنند افراد متدین و مذهبی که به آئین خود وفادار هستند را از مناصب حکومتی برکنار دارند و هرگونه زمینه ای را برای تصدی پستهای دولتی توسط معتقدان به مذهب، منتفی سازند.

برخی از غربزدگانی که از غرب شناسی بهره ای نبرده اند به منظور توجیه این حرکت تبعیض آمیز و مستبدانه چنین ادعا می کنند که چون دولتهای اروپایی و آمریکایی دین مداران و متدینان را از سیاست و حکومت جدا کردند و از این رهگذر، به مراحل رشد و توسعه راه یافتند؛ ما نیز باید همان حرکت را پیروی کنیم تا به سرمنزل مقصود نائل آییم.

به منظور درک واقعیت در خصوص دیدگاه صاحب منصبان کشورهای توسعه یافته در غرب، نمونه هایی از مرامنامه ها ، منشورهای حقوق و آزادیها و قوانین اساسی کشورهای مذکور را مرور می کنیم . در نوع این اسناد رسمی و قوانین اساسی

می بینیم که بر اصل تساوی همه مردم و ممنوعیت هرگونه تبعیض به خاطر مذهب، قومیت و باور باطنی شهروندان با صراحت تاکید شده است. در اینجا به عنوان مثال، برخی از موارد یاد شده را از نظر شما می گذرانیم:

1. نص قانون اساسی ایتالیا (ماده 3) تحت عنوان اصل تساوی ،

بدین شرح است:

(1) All citizens have equal social status and are equal before the law, without regard to their sex, race, language, religion, political opinions, and personal or social conditions.

(2) It is the duty of the republic to remove all economic and social obstacles that, by limiting the freedom and equality of citizens, prevent full individual development and the participation of all workers in the political, economic, and social organization of the country".

" (1) همه شهروندان ، از موقعیت اجتماعی مساوی برخوردارند و در برابر قانون مساوی هستند؛ بدون در نظر گرفتن جنس، نژاد، زبان، دین ، دیدگاه سیاسی و شرایط اجتماعی شخصی.

(2) این وظیفه جمهوری (دولت) است که همه موانع اقتصادی و اجتماعی که با محدود کردن آزادی و تساوی شهروندان ، مانع پیشرفت فردی و مشارکت همه کارکنان در سازمان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور می باشد را برطرف سازد".

2. در قانون اساسی اسپانیا ، اصل چهاردهم چنین می خوانیم:

"Spaniards are equal before the law, without any discrimination for reasons of birth, race, sex, religion, opinion, or any other personal or social condition or circumstance".

" اسپانیایی ها در برابر قانون مساوی هستند، بدون هیچگونه تبعیض بخاطر تولد، نژاد، جنس، مذهب، عقیده، یا هرگونه شرایط دیگر شخصی یا اجتماعی".

3. اصل هشتم از قانون اساسی کشور سوئیس نیز به این امر اشاره دارد :

"All human beings are equal before the law.

Nobody shall suffer discrimination, particularly on grounds of origin, race, sex, age, language, social position, lifestyle, religious, philosophical or political convictions, or because of a corporal or mental disability".

" همه انسانها در برابر قانون مساوی هستند. هیچکس نباید از تبعیض ، بویژه تبعیض بخاطر اصل و نسب، نژاد، جنس، سن، زبان، موقعیت اجتماعی، شیوه زندگی، دین، اعتقاد فلسفی یا سیاسی، یا بخاطر ناتوانی جسمی یا ذهنی؛ رنج ببرد".

4. در بند سوم از سومین اصل قانون اساسی آلمان چنین می خوانیم:

"Niemand darf wegen seines Geschlechtes, seiner Abstammung, seiner Rasse, seiner Sprache, seiner Heimat und Herkunft, seines glaubens, seiner Religiösen oder politischen Anschauungen benachteiligt oder bevorzugt werden".

"هیچکس نباید بخاطر جنس، نسب، نژاد، زبان، زادگاه و اصلیت، عقیده، دیدگاه دینی و سیاسی؛ مورد تبعیض یا امتیازی قرار گیرد".

5. اصل پانزدهم از قانون اساسی کانادا، چنین اذعان می دارد:

"Every individual is equal before and under the law and has the right to the equal protection and equal benefit of the law without discrimination and, in particular, without discrimination based on race, national or ethnic origin, colour, religion, sex, age or mental or physical disability".

" هر فردی در برابر و تحت امر قانون، از حقوق مساوی برخوردار خواهد بود و دارای حق حمایت و منفعت متساوی از قانون می باشد؛ بدون تبعیض، بویژه بدون تبعیض بخاطر نژاد، اصالت ملی و قومی، رنگ، دین، جنس، سن، یا ناتوانی روحی یا جسمی".

در پرتو آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که هرگونه تبعیض (از جمله تبعیض بخاطر مذهب و تمایلات دینی) در قوانین اساسی و منشور حقوق بشر در کشورهای توسعه یافته پذیرفته شده نیست و ادعای کسانی که می گویند مردم سرزمین غرب، دینداران را از صحنه سیاست و حکومت کنار نهادند و از این رهگذر به پیشرفتهای صنعتی و اقتصادی نائل آمدند؛ سخنی بی اساس می باشد.

علاوه بر موارد فوق، شواهد فراوان دیگری که حاکی از بطلان ادعای این گروه از روشنفکر نماهای بی اطلاع از حقایق است وجود دارد. به عنوان مثال، یکی از احزاب اصلی در آلمان، حزب C.D.U (حزب دموکرات مسیحی)

می باشد که تمایلاتی مذهبی بر اساس آیین مسیحیت دارد. این حزب سیاسی، سالها زمام امور حکومت آلمان را برعهده داشته و

نقش مهمی در اتحاد مجدد میان دو بخش جداشده این کشور ایفا نموده است.

همچنین راستگرایان در حزب جمهوری خواه در ایالات متحده آمریکا ، دارای گرایشهایی آشکار نسبت به مذهب مسیحیت می باشند. مشابه این گونه جریانهای سیاسی - مذهبی در دیگر کشورها نیز به چشم می خورد.

برای توضیح بیشتر، سخنان "کارولین فئری" در باره نقش "ژاک لامارتین" و اعلامیه های معروف پاپهای واتیکان در تشکیل احزاب سیاسی دموکرات مسیحی در کشورهای فرانسه ، ایتالیا ، جمهوری فدرال آلمان ، بلژیک ، هلند و لوگزامبورگ از کتاب "فلسفه اروپایی در عصر نو" را عینا از نظر شما می گذرانیم:

" پاپ لئو سیزدهم در سال 1891 میلادی اعلامیه "امور نوظهور" (Rerun Nova rum) را صادر کرد. این اعلامیه از نخستین مکتوبات او در باره پرسشهای اجتماعی نبود؛ اما چنان تکانی را سبب شد و چنان تاثیری گذاشت که چهل سال بعد ، اعلامیه "چهلیمین سال" در تفسیر و تایید مجدد و بسط تعلیم آن به قلم "پیوس یازدهم" نوشته شد. "لوئیجی استورزو" کشیش و بنیانگذار جنبش دموکراتیک مسیحی در ایتالیا ، عمیقا از آن متأثر شده بود؛ اما بقیه

آن را بی باکانه شمردند. زیرا پاپی با کلمات نیرومند در باره ضرورت
تشکل مسیحی کارگران (یکی از مضامین عمده اعلامیه) سخن
می گفت.

در هردو اعلامیه "امور نوظهور" و "چهلمین سال" بطور مشخص در
باره وضع طبقات کارگر سخن گفته می شود. نخستین سند که
تقریباً نیم قرن بعد از بیانیه کمونیستی نوشته شده ، به منظور
مقابله با پیامدهای تفکر مارکسیستی ، بویژه اندیشه های راجع به
نبرد طبقاتی و مالکیت خصوصی، در نظر گرفته شده بود. سند دوم
به طور بسیار مشخص تر در باره اموری است که در سند نخست
به صورت اصول کلی بیان شده بود. بیانیه "چهلمین سال" در سال
1931 میلادی نوشته شده بود؛ بعد از جنگ جهانی اول و بعد از
اعتصاب عمومی 1926 و بعد از ازهم پاشیدگی وال استریت در
سال 1929 میلادی. جامعه از ریشه تغییر کرده بود ؛ بنا بر این
"پیوس یازدهم" قادر است به طور استوارتر و به طور مشخص تر از
"لئو سیزدهم" سخن بگوید. به هرتقدیر ، هردو اعلامیه در بردارنده
ذم یکسانی از سوسیالیسم و لیبرالیسم است. چرا که در هیچیک ،
طبیعت کامل نوع بشرچنانکه نویسندگان این دو اعلامیه
می انگارند باید باشد، به طور مستوفی رعایت نمی شود.

در اصل اول در این دو سند، مالکیت خصوصی اظهار می شود...

اصل دوم این است که انسان مقدم بر دولت است و از این اصل نتیجه می شود که خانواده باید وظیفه و حقوقی داشته باشد که مقدم بر حقوق و وظائف اجتماع است...

در اصل سوم بیان می شود که فلسفه وجود حکومت، مطمئن شدن از این امر است که قوانین و نهادها و اداره امور عمومی چنان است که مصلحت عمومی و نیکبختی خصوصی تحقق می یابد... این اندیشه ها را احزاب سیاسی اقتباس کردند که در ایتالیا و فرانسه و آلمان نام "دموکرات مسیحی" را انتخاب می کنند".

نامبرده سپس چنین می گوید:

" بعد از جنگ جهانی دوم، احزاب دموکرات مسیحی به سرعت در ایتالیا و فرانسه و آلمان غربی و بلژیک و هلند و لوکزامبورگ به قدرت رسیدند". (فلسفه اروپایی در عصر نو؛ فصل دهم)

بر اساس آنچه گذشت روشن می گردد که : اگرچه نوع دولتهای غربی در برابر مسلمانانی که در غرب زندگی می کنند و به مبانی اسلام ملتزم می باشند، واکنش منفی نشان می دهند و حتی الامکان از ورود آنان به دستگاههای سیاسی و دولتی ممانعت می

کنند ؛ ولی در خصوص دین رسمی خودشان و متدینان و ملتزمان به آئین مسیحی و یهودی ، دارای نظامی تعریف شده به شکلی که گذشت می باشند و اینطور نیست که دینداران و پیروان مذهب رسمی کشور خود را از دخالت در سیاست و یا مشارکت در حکومت محروم نمایند.

نهاد دین و نهاد دولت

بحث در مورد این گزاره ، نیازمند تامل بیشتر و کنکاش عمیق تری می باشد. زیرا مساله تفکیک میان این دو نهاد ، از دیرزمان در اروپا مطرح بوده و فراز و نشیبهایی داشته است. به عنوان مثال، در کشور آلمان به عبارتی از زبان برخی از روشنفکران برمی خوریم که به صورت ذیل تعبیر می شود:

“ Trennung zwischen Kaiser und Kirche”

یعنی : " تفکیک و جدایی میان قیصر و کلیسا ".

این فراز و عباراتی از این دست ، در دیگر زبانهای رایج در مغرب زمین شنیده می شود. جمعی از نویسندگان ، معنای جدایی دین از سیاست را به مفاد این عبارت تفسیر کرده اند و بر این اساس، جدایی دین و سیاست را به معنای جدایی نهاد دین (که در کلیسا

تجسم می یابد) از نهاد دولت (که سمبل آن قیصر است) دانسته اند. این امر، به عنوان یکی از مظاهر سکولاریسم به شمار می رود.

به منظور روشن شدن حقیقت ، شایسته است که نخست، به بررسی ریشه های تاریخی این امر بپردازیم و سپس به تحلیل آن همت گماریم.

تاریخچه سکولاریسم

اصطلاح " سکولاریسم " بنا بر نظر برخی از پژوهشگران ، از واژه لاتین " سایکیولوم " (Saeculum) به معنای عصر گرفته شده است. برخی دیگر، مبدا اشتقاق آن را کلمه سکولاریس دانسته اند و در زبانهای لاتینی در قرون وسطی به معنای "دنیا" و "جهان" و در مقابل کلیسا به کار برده می شده است.

این واژه در زبان انگلیسی، "سیکیولاریزم" (Secularism) تلفظ می شود و به معانی ذیل آمده است:

- دنیا گرایی
- دکترین نادیده انگاشتن مذهب

- نظریه عدم دخالت مذهب و کلیسا (به عنوان نهاد دین) در امور مربوط به دولت.

- الحاد و لادینی

همچنین کلمه "سکولاریزاسیون" به معنای دنیوی کردن، عرفی کردن، غیرروحانی کردن، جداسازی دین از دنیای مردم، غیرمذهبی کردن اداره حکومت، یا فرایند کنار گذاشتن دستگاه دینی از دولت و کاهش نقش آن در اداره امور جامعه آمده است.

واژه "لایسیزم" (Laicism) نیز به همین معانی است و از کلمه (Laic) گرفته شده و ریشه آن، واژه فرانسوی "لائیک" (Laique) است که به معنای وابسته به عامه مردم و اشخاص دنیوی و عرفی می باشد.

معنا و مفهوم سکولاریسم در طول تاریخ اروپا به یک منوال نبوده است.

واژه مذکور پس از جنگهای سی ساله مذهبی در اروپا، در سال 1648 میلادی در قرارداد "وستفاليا" (Westphalia) به کار برده شد. بر اساس این امر، اراضی و سرزمین هایی که تا آن زمان تحت فرمانروایی ارباب کلیسا قرار داشت، از سیطره نهاد دینی مذکور خارج گردید و به نهاد سیاسی دولت که مستقل از دستگاه مذهبی

کلیسا بود واگذار شد. از آن پس، سرزمین هایی که از سلطه مستقیم کلیسا جدا شده و به دولت واگذار شده بودند، با این عنوان یاد می شدند.

این واقعه تاریخی که به جداسازی مملکات و سرزمین های وابسته به دستگاه دینی و الحاق آنها به دولت منجر شد ؛ نقطه عطفی در جدایی میان کلیسا به عنوان نهاد مذهب؛ و دولت به عنوان نهاد حکومت در اروپا به شمار می رود. از آن پس ، رفته رفته نقش مستقیم دستگاه دینی کلیسا در امر حکومت کاهش یافت و بر مبنای اصل " Differentiation " نهادهای اجتماعی از یکدیگر متمایز گردیدند و از سلطه حاکمیت کلیسا رها شدند.

از سوی دیگر می دانیم که : گرچه تسلط مطلق و دخالت مستقیم کلیسا در امور اجرایی دولتهای اروپایی کاسته شد؛ ولی نقش نهاد دین در نظام جدید جهان غرب در دو بعد داخلی و بین المللی، نهادینه گردید و به صورت قانونمند در آمد.

در بعد داخلی ، نهاد دین مانند هر نهاد دیگر در چهارچوب نظام لیبرال دموکراسی غرب ، می تواند فعالیت سیاسی داشته باشد و چنانکه در بخش قبل بیان شد می تواند حزبی سیاسی را تاسیس و یا پشتیبانی نماید و از این رهگذر به اهداف خود نائل شود.

اما در بعد خارجی و بین المللی، نقش دستگاه مذهبی و نهاد دین در مغرب زمین ، هدفمند تر گردید. به عنوان مثال، فعالیتهای میسیونرهای مذهبی اروپا به عنوان پیش قراولان و راهگشایان دولتهای استعمارگر غربی در کشورهای آفریقایی و آسیایی بر پژوهشگران پوشیده نیست.

امروزه ، نقش نهاد دینی غرب در معادلات سیاسی بین المللی و در جهت مصالح درازمدت اروپا و آمریکا ، بسیار عمیقتر و پیچیده تر شده است. به عنوان مثال، در زمان جنگ سرد میان نظام سرمایه داری و لیبرال دموکراسی بلوک غرب و سیستم سوسیالیستی و کمونیستی اردوگاه شرق؛ پاپ اعظم واتیکان در ایتالیا، از کشوری در اروپای شرقی که در اردوگاه سوسیالیسم قرار داشت انتخاب می گردد تا نقش مهمی را در مبارزه با نظام حاکم بر سرزمینی که از آن برخاسته است ، ایفاء کند.

پس از پیروزی ایدئولوژی لیبرال دموکراسی غربی بر همزاد دیگر خود در حوزه مدرنیته یعنی ایدئولوژی سوسیالیسم ؛ باز نقش نهاد دین در مغرب زمین ، جایگاه ویژه خود را حفظ می کند . به عنوان مثال، پیش از حمله مشترک آمریکا و انگلستان به عراق؛ تونی بلر به عنوان نخست وزیر بریتانیا در واتیکان حاضرمی شود و با پاپ

اعظم دیدار و گفتگو می کند ؛ و پس از اشغال عراق توسط نیروهای ائتلاف غربی، جرج بوش دوم به عنوان رئیس جمهور آمریکا با رهبر کاتولیکها و نماد عالی نهاد دین در غرب ، ملاقات و مذاکره می نماید.

در اینجا ناخود آگاه به یاد سخن برخی از افراد مطلع در غرب می افتیم که می گویند: سردمداران قدرتمند غرب که در حال سیطره یافتن بیشتر بر ثروتهای جهان هستند، دارای پایگاههای متعدد جهانی می باشند که برخی از آنها به شرح ذیل است :

پایگاه اصلی نظامی صنعتی آنها که در آمریکا قرار دارد و نقش عملیات و هجوم نظامی را بر عهده دارد.

پایگاه مهم اطلاعاتی آنان که در انگلستان مستقر می باشد و نقش جاسوسی در مقیاس جهانی و جمع آوری اطلاعات سری را برعهده دارد.

پایگاه تبلیغاتی آنان که در فرانسه قرار دارد و نقش تجمیل چهره تمدن غرب و تلطیف روابط را در مواقع لزوم بر عهده دارد.

پایگاه مهم دینی آنان که در واتیکان ایتالیا مستقر می باشد و نقش اسکات متدینان و توجیه تهاجمات بزرگ قدرتمندان را برعهده دارد.

هرگاه این صاحبان قدرت جهانی بخواهند بخشی از جهان را ببلعند، مجموعه پایگاههای فوق در یک نظام به هم پیوسته دست به دست هم می دهند و هریک از آنان نقش منحصر به فرد خود را که گاهی در ظاهر امر مغایر یکدیگر جلوه می کند انجام می دهد.

به هر حال ، بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که نقش دستگاه مذهب و نهاد دین رسمی در مغرب زمین در ارتباط با نهاد دولت و نظام های سیاسی ، از بین نرفته است ؛ بلکه شکل آن تغییر یافته و به صورت عمیق تر و پیچیده تری در آمده است.

دین و قانونگذاری

برخی از نویسندگان ، جدایی دین از سیاست را به معنای حذف نقش محوری دین در امر قانونگذاری جامعه تفسیر کرده اند. این مساله نیز یکی دیگر از مظاهر بارز سکولاریسم در غرب می باشد که شایسته است پیرامون آن بیشتر سخن گفته شود.

در بخش پیشین به تاریخچه سکولاریسم اشاره کردیم و شرح دادیم که پس از جنگهای سی ساله و طی قرارداد وستفاليا،

سرزمین‌هایی که تحت سلطه مستقیم کلیسا بود به دولت واگذار شد و به تدریج، از تسلط نهاد دین یعنی تشکیلات کلیسا بر مقدرات حکومت کاسته شد و این امر (یعنی جدایی نهاد دین از نهاد دولت) یکی از مراحل و مظاهر سکولاریسم در اروپا تلقی می‌شود.

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، واژه سکولاریسم معنای وسیع‌تری یافت و رفته رفته در آثار اندیشمندانی چون اگوست کنت (1798-1857) و جان هالیوک John Holyoke (1817-1906) و "ماکس وبر" به صورت یک نظریه و مسلک فکری در آمد.

بر اساس این دیدگاه، علاوه بر جدایی دستگاه دین از دستگاه دولت؛ نقش دین در مظاهر حیات دنیوی نادیده انگاشته شد و این امر، به خصوصی شدن و فردی شدن دین و حذف آن از عرصه اداره امور جامعه منجر گردید.

عوامل گوناگونی در بروز این پدیده نقش داشته‌اند که به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم:

الف- نقش رجال دینی پروتستان

یکی از علل تنزل دادن دین در حد باور شخصی و جداسازی مذهب از علم (از جمله علم اداره امور جامعه) حرکتی بود که جمعی از رجال دینی پروتستان در تفسیر و تبیین آئین مسیحیت انجام دادند. پروفسور عبد الجواد فلاطوری در بحث آزادی که با پروفسور بایر هاوز و پروفسور فون بروک در اروپا داشته ، در این زمینه چنین می گوید:

" انسان گاهی از اوقات، در روحانیون پروتستان، یک توجه اغراق آمیز نسبت به سکولاریزم رامشاهده می کند.

البته کاتولیکها و انجیلیها اینطور نیستند. این روحانیون مفرط، عملاً ایمان را خالی و بی معنا ساخته اند. یعنی ایمان و دین بنا بر تصورات معینی به منزله یک ریاضت، پایین آورده شده است. لذا تمسک به بعضی از مضمونهای تغییر ناپذیر دیگر معنا ندارد".

پروفسور "بایر هاوز" نیز، در گفتگوی یادشده چنین می گوید:

"درست است. منتقدین معاصر و روحانیون نیز همین عقیده را دارند. معروفترین میسیونر انگلستان و اسقف سابق، آقای لسلی نوبگین بر این باور است که با جدا کردن واقعتهای به اصطلاح عینی و علمی از ارزشهای غیر تجربی ، بزرگترین خطا را مرتکب شده

است. او ارزشها را (شامل اعتقادات مذهبی) به عنوان پدیده های ذهنی ، و یافته های قابل تجربه را به عنوان علم، قلمداد کرده بود".

بدین ترتیب، بر اثر حرکت مذکور، ایمان از همزاد خود یعنی علم، جدا معرفی گردید و ارزشها به عنوان پدیده های ذهنی قلمداد شدند و دین در حد یک ریاضت فردی تنزل یافت.

ب - نقش تئوریسین های مدرنیسم

عامل مهم دیگر، تلاش جمعی از نظریه پردازان در عرصه مدرنیسم و تئوریسین های مکاتب فکری اروپا مانند اومانیسم (انسان محوری) ، راسیونالیسم (خردگرایی مطلق) ، ساینتیسم (علم گرایی) ، رلاتیویسم (نسبیت گرایی) و سنت ستیزی می باشد که گمشده خود را برای اداره امور جامعه ، در آئین رایج کشورهای اروپایی نیافتند و به منظور برون رفت از تنگنایی که ارباب کلیسا پدید آورده بودند، به مسلک سکولاریسم روی آوردند و دین رایج را از صحنه قانونگذاری و اداره امور جامعه کنار گذاشتند.

در دوره مدرنیته، سه ایدئولوژی به شرح زیر، به منظور هدایت سکان جامعه و تامین منبع قانونگذاری بدون در نظر گرفتن دین، از درون مکتب اومانیسم پدید آمدند:

1. سوسیالیسم

2. ناسیونالیسم

3. لیبرالیسم

پس از تولد این سه مکتب همزاد در مغرب زمین، نخست مکتبهای لیبرالیسم و ناسیونالیسم با هم متحد شدند و در طی جنگ جهانی دوم، ایدئولوژی ناسیونالیسم را در آلمان شکست دادند. سپس، مکتب لیبرالیسم در طول جنگ سرد، مسلک هم‌رزم خود را به مبارزه طلبید و با سقوط اتحاد جماهیر شوروی سابق، ایدئولوژی سوسیالیسم را به حاشیه راند و میدان دار معرکه گردید.

در اینجا شایسته است به چند نکته مهم اشاره نماییم:

الف- تاثیر عقاید دینی بر سیاست در غرب

نکته اول اینکه گرچه نقش دین مسیحیت در بخش احکام، در قانونگذاری و اداره امور روزمره جامعه غربی کاهش یافت و یا منتفی گردید، ولی نقش دین یادشده در بخش عقاید، در سیاست گذاریهای کلان حکومتها ی غربی و تدوین استراتژی جهانی آنان، تا حدودی محفوظ ماند. به عنوان مثال، مسیحیان به مجموعه کتاب مقدس شامل عهد عتیق و عهد جدید معتقدند. بر اساس متون

فعلی عهد عتیق و دیگر اسناد دینی مربوط به آن ، قوم یهود به عنوان ملت برگزیده خدا (شعب الله المختار) معرفی شده است. اعتقاد مسیحیان به مجموعه کتاب مقدس موجب آن گردیده که حمایت دولتهای غربی از قوم یهود و دولت آنان در اسرائیل ، علاوه بر بعد سیاسی ؛ جنبه دینی و عقیدتی نیز داشته باشد.

ب- تفاوت اسلام با مسیحیت

نکته دیگر اینکه در آئین رسمی و رایج در اروپا یعنی مسیحیت ، دنیا به دو قسمت تقسیم شده است: دنیای مقدس یا معنوی و دنیای غیرمقدس یا مادی. همچنین، در دین یادشده، یک نظام حکومتی مدون برای اداره امور دنیوی در صدر تاریخ حضرت مسیح (ع) به چشم نمی خورد. همین امر نیز، پیش زمینه ای برای کنار گذاشتن دین رایج در اروپا از صحنه اداره امور جامعه به شمار می رود.

در حالی که از زمان صدر اسلام ، همگام با ارائه بخش تربیتی مذهب که متکفل امور دنیای معنوی است؛ یک نظام حکومتی نیز که متکفل اموردنیای مادی است و اصول و قوانین مفصلی را جهت اداره امور جامعه در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی در بردارد ، توسط پیامبر اسلام (ص) بنیان گذاری و به عنوان بخشی از دین ، ارائه گردید.

پرفسور فلاطوری در سخنرانی خود که در میان جمعی از روشنفکران مسیحی در نورنبرگ آلمان ایراد نموده، در این زمینه چنین می گوید:

" در مسیحیت در مورد واسطه، یک تصویری در ذهن ساخته می شود. به نظر نیچه ، این از افلاطون سرچشمه می گیرد. در مسیحیت ، از یک دنیای مادی (یا غیر مقدس) و یک دنیای معنوی (یا مقدس) صحبت می شود. افلاطون از دنیای حقیقی و غیر حقیقی صحبت می کرد.

آنان (مسیحیان) معتقدند دنیای معنوی (مقدس) به یک محافظ احتیاج دارد (این نقطه نظر مشترکی با یهودیان است). این محافظین و نگهبانان همان کشیشان هستند. هرکس یک سری اعمال مقدس از زمان تولد تا ازدواج و مرگ دارد. در اسلام ، این تقسیم بندی وجود ندارد و این موضوع ، آنگونه که بعضی ها فکر می کنند یک نقص نیست. این حتی زندگی مسلمانان را مشکلتر هم می کند. چرا که در اسلام می بایستی آن اعمال به اصطلاح غیرمقدس و مادی هم با نیت خداجویانه و برای رضای خدا

انجام شود. یعنی بخشی از اعمال عادی انسانها نیز می تواند جنبه اخلاقی یا غیر اخلاقی بیابد. بنا براین می بینیم که در اینجا یک عمل خارجی با یک نیت باطنی هماهنگ می شود. در این یکی شدن عمل و نیت که نشأت گرفته از توحید است، همه اعمال اجتماعی، جهت خدایی پیدا می کند. یعنی این اعمال، دیگر تنها اخلاقی نیستند؛ بلکه اعمال خداخواهانه و برای جلب رضایت خدا هستند.

یک مسلمان، اگر مسلمان واقعی باشد، فقط وظیفه نماز خواندن و روزه گرفتن و حج رفتن را ندارد؛ بلکه وظیفه سالم نگهداشتن جامعه را هم برعهده دارد. هر مسلمان برای سالم نگهداشتن جامعه، مسئول است.

در زمان حضرت محمد (ص) جدایی سیاست از دین (Trennung)
(zwischen Kaiser und Kirche)

وجود نداشت و این جدایی، غیر قابل تصور بود. هرکس در برابر قبیله اش، حتی در زمانی که دین قبیله ای حاکم بود، مسئول بود و این مسأله در اسلام هم به همین صورت وجود داشت. همه انسانها برای نگهداری جامعه، مسئولیت داشتند".

[عبدالجواد فلاطوری، مقاله اسلام و مدرنیسم].

دکتر مجد حسین هیکل نیز بخاطر این تفاوت بارز، روشنفکران را از مقایسه دین اسلام و نهاد دینی آن در شرق با آئین مسیحیت و ارباب کلیسا در غرب؛ بر حذر میدارد و چنین می گوید:

"والشرفيون الذين لم يفتنوا بما يجب من الدقة ، الى هذا الاتصال التاريخي بين الدين والعلم و الفلسفة والأدب في الغرب، والذين فتنوا بأدب الغرب... خيل اليهم أنهم قد يرون على نقل صور الأدب الى الشرق كما هي ، فخيّل اليهم أن في الشرق كنيسة ككنيسة الغرب! و أن ما انتهى اليه النضال بين الدولة والكنيسة في الغرب، يجب أن يبدأوا عنده حملتهم على الكنيسة الموهومة في الشرق".

[دکتر هیکل، ثورة الأدب]

" شرقیهای که با دقت ، ارتباط تاریخی میان دین و علم و فلسفه و ادبیات در مغرب زمین را دریافتند، و آنان که مفتون و شیفته ادبیات غربی شدند... چنین تصور می کنند که می شود صور ادبیات غرب را همانگونه که هست، به شرق منتقل نمود. آنان چنان تخیل می کنند که در شرق نیز کلیسایمانند کلیسای غرب وجود دارد! و بر اساس آنچه در جریان نبرد میان دولت و کلیسا در مغرب زمین حاصل شد، آنان نیز باید حمله خود را بر علیه کلیسای موهومی که در شرق تصور کرده اند، آغاز نمایند ".

خاور شناس بریتانیایی، برنارد لوپس در این زمینه چنین می نویسد:

" در اسلام ، اصطلاحاتی که میان متدین و دنیوی، و میان معنوی و عصری تمییز دهد وجود ندارد. زیرا اسلام ، دوگانگی که بیانگر تعارض میان کلیسا و دولت، میان پاپ و امپراطور و یا میان خدا و قیصر باشد را نمی پذیرد".

[به نقل از دکتر هیکل در کتاب "گرایشهای ملی در ادبیات معاصر] دانشمند رشته انترپولوژی (انسان شناسی) آقای ارنست گیلز، ویژگی یادشده در اسلام را موجب نقض کلیت دیدگاه سکولاریسم قلمداد می کند و چنین می گوید:

"فرضیه سکولاریسم ، یکی از تئوریهای شایع در علوم اجتماعی می باشد. این فرضیه چنین اذعان می دارد که سلطه دین بر جامعه بشری در جوامع صنعتی و علمی تضعیف می گردد و یا بطور کلی متلاشی می شود".

سپس می گوید: "ولی حتی اگر این فرضیه به صورت عام هم درست باشد؛ نمی تواند به عنوان قانونی کلی و مطلق صدق کند. زیرا در اینجا یک استثناء اساسی وجود دارد و آن اسلام است".
آنگاه چنین ادامه می دهد:

" سزاوار است این نکته در نظر گرفته شود که سیطره اسلام بر مسلمانان در یکصد سال اخیر، تضعیف نگردیده بلکه تقویت شده است. و این مثال بارز، عهده دار نقض تئوری سکولاریسم است".

[مقاله مارکسیسم و اسلام]

تفکیک وظایف

تفسیر مهم دیگری که برای اصطلاح جدایی دین از سیاست تصور می شود، عبارت است از: تفکیک میان وظائف و مسؤولیتهای دینی و اختصاص آن به دستگاه های مذهبی از یک سو ؛ و وظائف و مسؤولیتهای حکومتی و مدیریتی کشور و احاله آن به دولت و سیاستمداران از سوی دیگر.

قانونمندی و تبیین دقیق مسئولیتهای نهادهای گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، دینی و فرهنگی در کشورهای پیشرفته غربی ، یک واقعیت پذیرفته شده است.

این نظام بخشی، در کشوری که در همه ابعاد، بویژه در بعد سیاسی، به مرحله توسعه یافتگی رسیده است؛ موجب هماهنگی و تقویت متقابل دستگاه های گوناگون جامعه می شود.

در چنین جامعه نهادینه شده ای، همه نهادها و دستگاه ها در چهارچوب وظایف و مسئولیتهای معین و مدوّن قانونی خود فعالیت می کنند و در پناه قانون، می توانند در تعیین سرنوشت خود و کشور خود، سهمیم باشند.

در چنین جامعه ای ، مسئولیت اصلی دانشگاه ها ، آموزش و تولید علم است ؛ و وظیفه حوزه های علمی، تربیت عالمان ، فقیهان ، سخنوران و نویسندگان مذهبی است؛ و مسئولیت بازار ، گردش چرخ های اقتصاد است؛ و دستورالعمل احزاب، کار سیاسی و رقابت در تشکیل دولت از طریق انتخابات آزاد است. در عین حال، همه این نهادها، در تعیین آینده جامعه خود در دایره قانون، شریک می باشند. زیرا هر یک از آنها بخشی از مردمند و در یک کشور توسعه یافته، زمام سرنوشت سیاسی جامعه در دست مردم قرار دارد.

این نظریه، به عقلانیّت و عدالت نزدیک تر است، مشروط به اینکه احزاب سیاسی، برخاسته از اراده مردم و مطابق با اصول و مبانی مردمسالاری و ضوابط استاندارد تشکیل احزاب باشند، و همه اقشار مختلف یک ملت را به درستی نمایندگی کنند.

اسلام مدرن و حکومت

پیش از آغاز سخن در باره اسلام و حکومت، شایسته است مبحثی را پیرامون دولت و حکومت از دیدگاه فلسفه تاریخ اجتماعی، از نظر گرامی شما بگذرانیم. زیرا این بحث، در استنتاج نهایی موضوع سخن ما، تأثیر بسزایی دارد.

تعریف دولت و حکومت

- واژه دولت در اصطلاح، به سه معنا به شرح ذیل آمده است:
1. دولت به معنای نظام حکومتی، و هیأت حاکمه، که شامل سه قوه؛ مقننه، قضائیه و مجریه می باشد (Regime).
 2. دولت به معنای تنها قوه مجریه، و هیأت وزیران و رئیس آنان (Government).
 3. گاهی هم واژه دولت به معنای مجموعه سرزمین و ملت و نظام حاکم بر آن می آید، که اعم از معانی اول و دوم است (State).

مقصود ما از کلمه حکومت یا دولت در این رساله، معنای نخستین است؛ یعنی: مجموعه نظام حاکم و سیستم حکومتی. بنا بر این، در این نوشتار موجز، عواملی را که در تشکیل، تقویت، صعود و نزول و یا سقوط نظام های حاکم بر کشورها نقش دارند، به نحو اختصار یادآور می شویم. از آنجا که بستر مباحث فوق، دانشی است که امروزه به عنوان "فلسفه تاریخ" شناخته می شود، نخست به تعریف این پدیده مهم می پردازیم.

فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ، دانشی است که در پرتو روش های فلسفی، به تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی و حوادث گذشته می پردازد و با بررسی رویدادهای تاریخی، آن دسته از قوانین کلی را استنتاج می نماید که حاکم بر حوادث تاریخی می باشند. فلسفه تاریخ اجتماعی، یکی از گرایش های فلسفه تاریخ به صورت عام است و عمدتاً به تجزیه و تحلیل و بررسی رویدادهای

تاریخ اجتماعی و استخراج بخشی از قوانین عام می پردازد که حاکم بر رویدادهای تاریخی با گرایش یادشده می باشد. در پرتو "فلسفه تاریخ اجتماعی" ، تشخیص مراحل حیات یک حکومت از ظهور تا سقوط آن امکان پذیر است. به همین دلیل ، دولتهای بزرگ جهان به منظور جلوگیری از سقوط زودرس حکومت خود، ستادهای مطالعاتی و عملیاتی پیچیده ای تشکیل داده اند و بزرگترین استراژیستها و خبرگان و تحلیلگران کشور گردهم می آیند و برای پیشگیری از فروپاشی نظام خود، طرحهای مناسب را ارائه می دهند.

ابن خلدون

یکی از دانشمندان معروف فلسفه تاریخ اجتماعی در اسلام، عبد الرحمن ابن محمد حضرمی، معروف به "ابن خلدون" ، متولّد سال 732 و متوفای سال 808 هجری قمری است. این اندیشمند مشهور، کتابی در دانش تاریخ به نام "كتاب العبر و ديوان المبتدأ و الخبر" معروف به تاریخ ابن خلدون، نوشته است. وی ، مقدّمه ای علمی و تفصیلی بر آن کتاب نگاشته که شهرت آن از کتاب تاریخ او بیشتر است و به کتاب "مقدّمه ابن خلدون" معروف است. بخش

مهمی از مقدمه مذکور، در زمینه فلسفه تاریخ اجتماعی به رشته
تحریر در آمده و شهرت جهانی یافته است.

کانت

در میان دانشمندان و فلاسفه معاصر نیز، کانت را می توان نام برد
که در این زمینه، پژوهشهای ارزشمندی انجام داده است.
فیلسوف معروف آلمان، ایمانوئل کانت، متولد سال 1724 و متوفای
سال 1804 میلادی است.

این دانشمند، علاوه بر تحقیقات عمیقی که در زمینه های نقد
عقل محض و نقد عقل عملی دارد، پیرامون فلسفه تاریخ نیز، قلم
فرسایی کرده است.

او در عرصه فلسفه تاریخ، دیدگاهی خوشبینانه دارد و معتقد است
که روند عمومی تاریخ، رو به سوی تعالی و پیشرفت و تکامل
اجتماعی است. او این هدف غائی را "مقصد طبیعت" می داند.
از دیدگاه کانت، همانگونه که یک فرد زنده، دارای رشد ارگانیک
است، تاریخ جهان نیز، یک خط سیر تکاملی، شامل دوران کودکی،
دوران جوانی، و دوران بلوغ می باشد.

هگل

فیلسوفان دیگری مانند "هگل" نیز، کاوش های مفصلی در عرصه فلسفه تاریخ داشته اند و آثار گوناگونی از خود به جای نهاده اند. فیلسوف آلمانی، گئورگ ویلهلم فریدریش هگل (Georg Wilhelm Friedrich Hegel)، متولد سال 1770 و متوفای سال 1831 میلادی است.

این دانشمند، با دیدگاهی پدیدار شناسانه و تاریخی، به فلسفه می نگرد و فلسفه تاریخ را دارای جایگاه مهمی در تجزیه و تحلیل رویدادهای بزرگ تاریخی و استنباط قواعد کلی حاکم بر آن حوادث، می داند.

از جمله کتابهای معروفی که هگل در زمینه تاریخ فلسفه نگاشته است، کتاب "عناصر فلسفه حق" (Grundlinien der Philosophie des Rechts) نام دارد.

توین بی

آرنولد جوزف توینبی (Arnold Joseph Toynbee)، متولد سال ۱۸۸۹ و متوفای سال ۱۹۷۵)، از صاحب نظران در رشته تاریخ و فلسفه تاریخ به شمار می رود.

معروف ترین اثر این دانشمند در زمینه فلسفه تاریخ، کتاب A Study of History است، که با عنوان های پژوهشی در تاریخ، یا مطالعه تاریخ، یا بررسی تاریخ، ترجمه شده است. این اثر معروف در دوازده جلد منتشر شده است.

گرچه یکی از پیشتازان عرصه فلسفه تاریخ اجتماعی، یعنی ابن خلدون، از میان جامعه مسلمانان برخاسته است، ولی متاسفانه، حاکمان کشورهای اسلامی، از این موهبت بزرگ و به کار بستن اصول آن، کمتر بهره مند بوده اند. بروز بحرانهایی مانند پیری زودرس نظامهای حکومتی و سقوط ناگهانی و هولناک حکومتها، نتیجه عدم آگاهی به دانش مذکور و یا عمل نکردن به اصول آن می باشد.

در این نوشتار به طور فشرده به برخی از داده های این دانش اشاره خواهیم کرد و در پایان، مراحل حیات یک حکومت را از تولد تا مرگ، تبیین می کنیم.

دولت، فردی در مقیاس بزرگتر

بسیاری از پژوهشگران بر آنند که یک دولت، مانند یک موجود زنده، به صورت یک مجموعه کاملاً به هم پیوسته و با رابطه ای ارگانیک مانند رابطه اجزاء یک درخت و یا اعضاء بدن یک انسان آفریده می

شود، و همانگونه که یک موجود زنده ، متولد می شود، رشد می کند، جوان و چالاک می شود، سپس به پیری می گراید و سرانجام می میرد؛ همینطور یک دولت نیز، پس از تأسیس که در حکم تولد آن است، مراحل مذکور را طی می کند و در پایان عمر خود، به ورطه نیستی می افتد و به تاریخ می پیوندد.

همانگونه که امکان ندارد یک موجود زنده مثل یک حیوان یا یک انسان، برای همیشه در حال حیات بماند؛ یک حکومت نیز نمی تواند برای همیشه به زندگی خود ادامه دهد و جاودانی باشد. و همانگونه که یک "ارگانیسم" زنده، فقط یک دوره زندگی دارد و قابل تکرار نیست، همینطور دوره حیات یک حکومت نیز منحصر به دوره است و زندگی مجدد آن امکان پذیر نیست.

این دیدگاه به افلاطون نیز نسبت داده شده است که :
"دولت را فردی می شمرده که در مقیاس بزرگتری آفریده شده است".

قانون حاکم بر فرهنگها و تمدن ها

در زمینه قانون حاکم بر فرهنگها و تمدن ها، دو نظریه به شرح ذیل وجود دارد:

دیدگاه اول

جمعی از متفکران و تحلیل‌گران فلسفه تاریخ مانند "توین بی" (Toynbee)، "دانیلوسکی" (Danilevsky) و "اشپنگلر" (Spengler)، این نظریه را در مورد فرهنگها و تمدن‌ها نیز تعمیم داده‌اند. این دانشمندان می‌گویند: همانگونه که افلاطون، دولت را فردی می‌دانست که در مقیاس بزرگتری خلق شده است، یک فرهنگ نیز ارگانیسمی است که از قوانین عمومی دیگر ارگانیسمها و مجموعه‌های کاملاً متحد پیروی می‌کند.

این گروه از دانشمندان معتقدند که فرهنگ و تمدن مانند شهابی است که در یک سرزمین، ظاهر می‌شود، اوج می‌گیرد، فرو می‌افتد و آنگاه برای همیشه ناپدید می‌گردد. از اینرو، هر فرهنگ و تمدن بسان یک موج یا منحنی متحرکی است که اوج و حوض آن تنها یک بار صورت می‌گیرد، و پس از سقوط نهایی، هرگز دوباره تکرار نمی‌شود، بلکه مانند هر کالبد زنده دیگری، شامل دوره‌های ظهور، بلوغ، پیری و مرگ می‌باشد.

برخی از این تحلیلگران بر آنند که: عواملی مانند علل زیستی، جغرافیایی و نژادی می‌توانند تا حدودی جریان و سیر حیات آن را

تحت تأثیر قرار دهند ؛ ولی هرگز نمی توانند دور اجتناب ناپذیر زندگی آن را دگرگون سازند.

به عنوان مثال، از دیدگاه توین بی، سقوط و نزول تمدن‌ها، متأثر از روندی است که سردمداران حکومت، قدرت خلاقیت خود را از دست می‌دهند و به سمت و سوی اشتباهاتی مانند نظامی‌گری و یا ملی‌گرایی افراطی متمایل می‌شوند، و در نهایت، به ورطه استبداد کشیده می‌شوند در به درّه سقوط می‌افتند.

بنا بر این، اگر تمدنی بتواند جذابیت‌های فرهنگی خود را محفوظ دارد و ابتکارات خود را در طول زمان استمرار بخشد، می‌تواند همچنان در صحنه بماند.

بر اساس آنچه بیان شد، اگر کامیابی‌های یک تمدن، سردمداران حکومت و رهبران جامعه را مست غرور و تکبر نماید و آنان را از ادامه خلاقیت‌ها باز دارد، آن تمدن رو به ضعف خواهد نهاد و سرانجام، متلاشی خواهد شد.

دیدگاه دوم

در برابر این دانشمندان، تحلیلگران دیگری مانند "سوروکین" (Sorokin) و "کروبر" (Krober) برآنند که: هیچ فرهنگ و تمدنی به آن مرحله از انسجام اجزاء و اعضاء خود دست نیافته است که بتوان

آن را همانند "ارگانیسم" معرفی کرد. بلکه "فرهنگ" منظومه ای عالی است که مشتمل بر منظومه های کلانی چون دین، زبان، حقوق، هنرهای زیبا، آداب و رسوم ، انجمنها، اقتصاد، سیاست و حکومت‌های محلی می باشد.

این مجموعه ها از جهاتی باهم هماهنگ ، و از نقطه نظرهایی با هم ناهماهنگ می باشند. از اینرو، فرهنگ یک جامعه ، از قوانین عمومی یک ارگانیسم فردی پیروی نمی کند.

نویسنده کتاب تاریخ فلسفه در اسلام (میر مجد شریف) می گوید: همچنانکه از پژوهشهای "کروبر" و "سوروکین" بر می آید، بسیاری از منظومه های بزرگ فرهنگی یا نظامهای اجتماعی یا تمدنها در دوران حیات خود، که به طور نامعینی طولانی است، به جای آنکه دارای یک دوره زندگی، یک دوره شکوفایی و یک دوره تنزل باشند، اوج و حسیضهای اجتماعی، فکری و سیاسی متعددی دارند. همین نویسنده در مقام ارائه مثالهای عینی برای دیدگاه یادشده، چنین می گوید:

تمدن مصری ، دست کم چهار بار و فرهنگ یونانی، رومی ، بیزانسی چندین بار ترقی و تنزل به خود دیده است. چین و هند نیز دو حرکت بزرگ و خلاق داشتند و حرکت سوم آنها نیز هم اکنون

آغاز شده است. تمدن اسلامی از قرن اول هجری (هفتم میلادی) تا قرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) رو به ترقی گذاشت؛ سپس رفته رفته تنزل کرد و با حمله مغول، به حوض مرگباری در افتاد و آثار عمده عظمت سیاسی و فرهنگی آن تقریباً یکسره ویران شد. با اینهمه، این تمدن از میان نرفت و بار دیگر اوج گرفت. در مرحله دوم ترقی که از آخرین دهه قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) تا پایان قرن یازدهم هجری (هیفدهم میلادی) ادامه یافت، در سرزمین اسلام، سه امپراطوری از بزرگترین امپراطوریهای جهان، یعنی امپراطوری عثمانی، ایران و هند، استقرار یافت.

این مرحله از اعتلا بار دیگر از آغاز قرن دوازدهم هجری (هیجدهم میلادی) تا اواسط قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) رو به افول گذاشت و همچنانکه این مطالعه به روشنی نشان خواهد داد، اینک تقریباً در همه سرزمینهای اسلامی، نشانه‌هایی از سومین اوج به چشم می‌خورد. ...

دولتها پدید می‌آیند و می‌میرند، ولی فرهنگها بسان آبهای درهم و برهم امواج مختلف، هرگز نه چون ارگانیزم پدید می‌آیند و نه چون ارگانیزم نابود می‌شوند. یونان باستان به عنوان دولت مرد؛ اما پس از مرگ، قسمت بزرگی از فرهنگ آن به سراسر عالم

گسترش یافت و هنوز هم چون عنصر مهمی در فرهنگ‌های اروپایی به حیات خود ادامه می‌دهد. این بود بحثی کوتاه در باره دیدگاه دانشمندان در باره ظهور و سقوط فرهنگها و تمدنها که پشتوانه دولتها و حکومتها هستند.

مراحل حیات حکومت ها

اینک، به شرح مراحل زندگی دولتها و حکومت ها از دیدگاه نظریه ابن خلدون دانشمند فلسفه تاریخ اجتماعی می پردازیم: این دانشمند مسلمان در مقدمه کتاب تاریخ خود، مراحل حیات و زندگانی یک حکومت را از زمان تولد تا هنگام مرگ و فروپاشی آن، به پنج بخش تقسیم کرده است:

مرحله اول :

در این مرحله، یک دولت پس از تولد و پیروزی بر حریف، به استحکام ارکان خود همت می‌گمارد و رئیس حکومت، با توجه به دیدگاههای خود و سایر همفکران و همپیمانان خویش، نظام مدیریتی کشور را طراحی و پیاده می‌کند. در این دوره، رهبر

حکومت، اسوه و الگوی قوم خویش است و او نیز همفکری و همپاری با یاران خود را به اجرا می گذارد. همچنانکه قبل از پیروزی بر خصم، این همفکری و همکاری وجود داشته است.

مرحله دوم :

در مرحله دوم، روح همفکری و همراهی با هم پیمانان پیشین از کالبد رهبر حکومت ، رخت بر می بندد و نوعی استبداد به رأی در وجود او شکل می گیرد و به منظور حذف رقیبان و انحصار مملکت داری در نزدیکان و خویشاوندان و حلقه تنگی از همفکران خود، دیگر همپیمانان قبلی خود را می راند و به یارگیری از افرادی دیگر می پردازد؛ و طبیعتاً در مسیر حذف رقیبان، متحمل رنجها و آسیبهایی نیز می شود.

مرحله سوم :

در این مرحله، رهبران حکومت، بودجه و درآمدهای دولت و نظام دخل و خرجها را سامان می دهند و به پیشبینی مداخل و هزینه ها و اعمال صرفه جویی ها اهتمام می ورزند و به تقویت زیرساختها و گسترش اموری که موجب شهرت آن دولت شود می

پردازند و آثار و بناهای عظیمی را که نشانگر مجد و عظمت آن باشد بنیانگذاری می کنند و به تقویت نیروهای نظامی و انتظامی و تامین رفاه حال آنان همت می گمارند تا آثار آن در ملابس و تجهیزات و مانورهای آنان ظاهر گردد و وجود آنان موجب فخر و مباهات دولتهای دوست و مسالمت جو و مایه بیم دولتهای معاند و مخالف شود.

همچنین در این مرحله، سران و هیئتهای کشورهای دیگر و نیز رجال و اشراف ملت، به حضور رهبران حکومت بار می یابند و تفقد احوال آنها گسترش می یابد.

مرحله چهارم :

در گام چهارم، رهبران نظام، درهای آشتی و مسالمت را به روی دیگران می گشایند و تجارب پیشینیان خود را ارج می نهند و در صدد بر می آیند تا کارهای اساسی قبلی آنان را ادامه دهند.

مرحله پنجم :

در این مرحله، سردمداران حکومت به اسراف و تبذیر در هزینه کردن سرمایه های کشور رو می آورند و نورچشمی های آنان به عیش و عشرت و رانت خواری و فساد مالی مبتلا می شوند و

مدیران نظام نیز، ولخرجی و تضييع بيت المال را پيشه خود می سازند.

همچنين در اين برهه ، مسئوليتهاى خطير به دست مديران نالايق و بى كفايت سپرده مى شود كه توانايى و شايستگى لازم را براى اداره آن امور ندارند. متقابلاً، مديران توانمند و كارآمد به حاشيه رانده مى شوند و آنان نيز از حمايت رهبرى حكومت امتناع مى ورزند و او را تنها مى گذارند.

در اين مرحله، پيرى آن حكومت فرا مى رسد و بيمارى مزمنى بر آن مستولى مى شود كه ديگر نمى تواند از آن نجات يابد و به دنبال آن، بنيان حكومت مذكور فرو مى پاشد.

اين بود چكيده اى از سخنان يك دانشمند فلسفه تاريخ ، در زمينه دوره هاى پنچگانه و مراحل شكل گيرى، قوّت، بالندگى ، فرتوتى و زوال حكومتها.

نتيجه:

منظور ما از طرح اين مسأله، بيان يك حقيقت خطير است، و آن اينكه: اگر سران جامعه اسلامى در برهه اى از زمان به فكر تشكيل حكومت به نام دين اسلام بيفتند، بايد از همان آغاز، به مراحل سير

و فرجام آن نیز، بیندیشند، و نظامی را طراحی کنند که بر مبنای مردمسالاری، شایسته سالاری، عدالت، آزادی، سماحت، مدارا، کرامت و حقوق انسان ها، قانونگرایی، مبارزه با ظلم و فساد اقتصادی، برابری و مساوات، ساده زیستی همه مسئولان و کارگزاران حکومت، رسیدگی به اقشار آسیب پذیر جامعه، و دیگر ارزش های والای انسانی و اسلامی، بنا کنند.

نکته مهم دیگر اینکه: در صورتی که سردمداران اسلام نتوانند از عهده مراعات شرایط فوق بر آیند، باید پای نهادهای دین و روحانیت را به میان نیاورند. در چنین شرایطی، امر حکومت باید به دست کارگزاران و مدیران متخصص و متعهد سپرده شود، و نهاد دین و روحانیت، مسئولیت ارشاد و هدایت معنوی را بر عهده بگیرد.

زیرا، در صورتی که حکومت نتواند یا نخواهد شرایط یادشده در بالا را مراعات کند، عمر آن دولت به زودی به سر خواهد آمد و در ورطه نابودی و بدنامی، سقوط خواهد کرد. از سوی دیگر، علاوه بر اینکه ادامه حکومت مستبدانه، ظالمانه و توأم با فساد و تباهی موجب بدبینی مردم نسبت به دین می گردد، بیم آن می رود که سقوط هولناک حکومت مزبور نیز، به معنای افول فرهنگ و تمدن و آئین گرانسنگ اسلام تعبیر شود.

اسلام و تشکیل دولت

با مطالعه گفتار و کردار رسول خدا (ص) روشن می‌گردد که آن حضرت، از آغاز دعوت خویش، درصدد پدید آوردن يك حکومت عادلانه، خردمندانه، و نیرومند، بر پایه مردمسالاری (بیعت) و مشارکت عمومی (شورا) و بر اساس ایمان به خداوند بود که توانایی پی‌ریزی طرح‌ها و اجرای برنامه‌های شریعت را داشته باشد.

شایسته است در اینجا به برخی از شواهدی که بیانگر این همت بلند پیامبر است، اشاره کنیم:

1 - آنگاه که رسول خدا مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار سازد، با روش‌های گوناگون، به تشکیل هسته‌های مبارزه و هدایت و گردآوری نیروهای مسلمان پرداخت و در این راستا، با گروه‌هایی که از دور و نزدیک به زیارت کعبه می‌آمدند، ملاقات می‌کرد و آنان را به سوی اسلام دعوت می‌نمود و در این میان، با دو گروه از مردم مدینه در محلّ «عقبه» به گفتگو نشست و آنان پیمان بستند تا آن حضرت را به شهر خود دعوت کنند و از او حمایت نمایند و بدین سان، نخستین گام‌های سیاستگذاری آن حضرت، در جهت

تأسیس دولت اسلامی، برداشته شد. (سیره ابن هشام، ج 1، ص 431،
مبحث عقبه اولی، ط 2، مصر)

2 - رسول خدا، پس از هجرت به شهر مدینه، اقدام به پایه گذاری و
تشکیل يك سپاه نیرومند و با صلابت پرداخت، ارتشی که در دوران
رسالت وی، در هشتاد و دو نبرد گوناگون، شرکت نمود و با
پیروزی های درخشان خود، موانع تشکیل حکومت اسلامی را از
سر راه اسلام برداشت.

3 - پس از استقرار حکومت اسلامی در مدینه، پیامبر (صلی الله
علیه وآله) با اعزام سفیران و ارسال نامه های تاریخی، با
قطب های نیرومند سیاسی و اجتماعی عصر خود، ارتباط برقرار
کرد و با بسیاری از سران گروه ها، پیمان اقتصادی، سیاسی و
یانظامی بست.

تاریخ زندگانی پیامبر(صلی الله علیه وآله) ویژگی های نامه های آن
حضرت به: «کسری» امپراتور ایران، «قیصر» پادشاه روم،
«مقوقس» سلطان مصر، «نجاشی» فرمانروای حبشه و دیگر
زمانداران آن زمان را ضبط نموده است. برخی از محققان، اکثر

نامه های یاد شده را در رساله ای جداگانه گرد آورده اند. {رجوع شود به «الوثائق السياسيّه» (مجد حميدالله) و «مکاتيب الرسول» (علی احمدی)}.

4 - رسول خدا به منظور پیشبرد اهداف اسلام و انسجام هر چه بیشتر پایه های حکومت اسلامی، برای بسیاری از قبایل و شهرها فرمانروا تعیین کرد. به عنوان مثال نمونه ای از اقدام آن حضرت در این زمینه را می آوریم:

پیامبر گرامی، رفاعه بن زید را به عنوان نماینده خود، به سوی قبیله خویش، اعزام نمود و طی نامه ای چنین نگاشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، (هذا كتاب) من محمد رسول الله (صلى الله عليه وآله) لرفاعة بن زيد إني بعثته إلى قومه عامّةً و من دخل فيهم يدعوهم إلى الله و إلى رسوله فمن أقبل منهم ففى حزب الله و حزب رسوله و من أدير فله أمانٌ شهرين». (مکاتيب الرسول، ج 1، ص 144).

یعنی: به نام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ای است از مجد پیامبر خدا برای رفاعه بن زید. من او را به جانب قوم خود و توابع آن گسیل داشتم تا آنان را به سوی خدا و پیامبر دعوت کند. پس هرکس دعوت وی را بپذیرد، ازحزب خدا و پیامبر خواهد بود و هرکس از او روی بگرداند، تنها دو ماه فرصت امان دارد.

با در نظر گرفتن اینگونه رفتارها و اقدام‌ها از پیامبر(صلی الله علیه و آله) شکی نیست که وی از آغاز بعثت، درصدد تشکیل يك حکومت عادلانه، حکیمانه و نیرومند بوده است تا در پرتو آن، احکام جهان شمول اسلام، در تمام زوایای زندگانی جوامع بشری، تحقق یابد.

روشن است کارهایی از قبیل پیمان بستن با گروه‌ها و قبایل متنفذ، بنیان‌گذاری ارتشی نیرومند، اعزام سفیر به کشورهای مختلف، هشدار دادن به پادشاهان و فرمانروایان و مکاتبه با آنان، و گسیل داشتن استانداران و فرمانداران به شهرها و بخشهای دور و نزدیک و امثال این امور، مصادیق بارز «سیاست ورزی» - به معنای تدبیر و اداره شؤون جامعه می‌باشند.

گذشته از سیره پیامبر، روش امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) در امر کشورداری در زمان خلافت و حکومت خویش نیز، بر این حقیقت روشن، گواهی می‌دهد .

دانشمندان هر دو گروه اسلامی شیعه و سنی، دلایل گسترده‌ای از کتاب و سنت بر لزوم حکومت و مدیریت امور جامعه، اقامه کرده‌اند که به عنوان نمونه، برخی از آنها را یادآور می‌شویم:

ابوالحسن ماوردی در کتاب خود «احکام سلطانیّه» می گوید:

«الامامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين و سياسة الدنيا، و

عقدها لمن يقوم بها في الامّة واجبّ بالإجماع». (الاحکام السلطانيه

(ماوردی)، باب اوّل، ص 5، ط 1، مصر)

یعنی: امامت و حکومت، به منظور جانشینی و پی گیری نبوت، قرار داده شده است، تا موجب پاسداری از دین و سیاست و تدبیر امور دنیا گردد، و برقراری حکومت برای کسی که آن را برپا می دارد، به اتفاق و اجماع مسلمانان، واجب است.

این دانشمند مسلمان، در مقام اثبات این معنا، به دو نوع دلیل، اشاره می نماید:

1 - دلیل عقلی

2 - دلیل شرعی

در مورد دلیل عقلی، چنین می نگارد:

«لما في طباع العقلاء، من التسليم لزعيم يمنعهم من التّظالم، و يفصل

بينهم في التّنازع و التّخاصم، و لولا الولاية لكانوا فوضى مهملين و همجا

مضاعين». (همان)

- زیرا این در سرشت خردمندان است که از رهبری پیروی نمایند، تا آنان را از ستم کردن بر یکدیگر بازدارد و به هنگام نزاع، آنان را از هم جدا سازد و اگر فرمانروایان نباشند، مردم پراکنده و آشفته می گردند و کارآمدی خود را از دست می دهند.

و در مورد دلیل شرعی چنین می گوید:

«ولكن جاء الشرع بتفويض الامور إلى وليه في الدين، قال الله عزوجل: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ففرض علينا طاعة أُولى الأمر فينا و هم الائمة المتامرون علينا». (الاحكام السلطانية، باب اول، ص 5، ط 1، مصر)

یعنی: دلیل شرعی بر واگذاری کارها به ولیّ و فرمانروای در دین، وارد شده، خداوند بزرگ می فرماید: «ای ایمان آورندگان، از خداو پیامبر و صاحبان امر پیروی کنید» پس خدا پیروی از صاحبان امر را بر ما واجب فرموده و آنان پیشوایان و فرمانروایان بر ما هستند.

از میان دانشمندان بزرگ شیعه نیز ، شیخ صدوق به نقل از فضل بن شاذان، سخن ذیل را از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل می کند:

«اتّٰ لا نجد فرقةً من الفرق و لا ملّة من الملل بقوا و عاشوا إلا بقتيم و رئيس لما لا بدّ لهم منه من أمر الدّين و الدّنيا فلم يجز في حكمة الحكيم أن يترك الخلق لما يعلم أنّه لا بدّ لهم منه و لاقوام لهم إلا به فيقاتلون به عدوّهم و يقسمون به فيئثم و يقيمون به جمعتهم و جماعتهم و يمنع ظالمهم من مظلومهم». (علل الشرائع، باب 182، ح 9، ص 253)

یعنی: ما هیچ گروه و امتی را نمی یابیم که بدون فرمانروا و رئیس، بتواند به زندگی و بقای خود ادامه دهد؛ فرمانروایی که در شؤون دین و دنیا به او نیاز است. پس، از حکمت خداوند حکیم به دور است که مردم را از آنچه بدو نیاز دارند و بدون آن نمی توانند روی پای خود بایستند، فروگذار نماید. پس مردم، همراه با فرمانروا با دشمنان خود می جنگند و به حکم او، غنیمت ها و دست آوردهای در جنگ را تقسیم می کنند و به فرمان او، نمازهای جمعه و جماعت را برپا می دارند و حاکم است که ستمگران را از ستمدیدگان، باز می دارد.

البته، تشریح همه روایات و تحلیل سخنان گوناگون فقهای اسلامی، از دیدگاه فقاقت، در این نوشتار کوتاه، نمی گنجد و باید در کتاب مستقلی بیان گردد.

نتیجه:

از مجموعه آنچه بیان شد، روشن می گردد که تشکیل حکومت اسلامی در صورتی که همه شرایط ایجابی لازم فراهم باشد، و همچنین، بنیان آن بر اساس رأی مردم و خواست آنان، و بر مبنای اصول و ارزش های انسانی مانند عدالت، استقلال، آزادی، سماحت، شایسته سالاری، اجتناب از ظلم و فساد، رسیدگی به محرومان جامعه، و سایر شرایطی که قبلا بیان گردید استوار گردد، امری مطلوب، بلکه ضروری است.

اما در صورتی که بنیانگذاران و ادامه دهندگان حکومت دینی نتوانند شرایط فوق را رعایت نمایند، تشکیل و ادامه آن تحت نام دین و شریعت اسلام، به زیان جایگاه آئین اسلام خواهد بود. زیرا هنگامی که حکومت تحت عنوان دین اسلام تأسیس و اداره گردد، مردم همه نقص ها، ضعف ها، ظلم ها، نارسایی ها، تبعیض ها، فسادها، و بی کفایتی ها را به حساب دین می گذارند، و از این رهگذر، به حرمت و تقدّس آئین الهی، ضربه های هولناکی وارد خواهد شد.

علاوه بر این، همانگونه که در صدر این بحث بیان شد، حکومت ها به طور کلی، عمری محدود دارند، و ظلم، فساد، تبعیض، اختناق، و

بی کفایتی کارگزاران نظام های جائر، به سقوط زود هنگام آنها سرعت می بخشد. چنین سقوطی با افتضاح و حالتی تأسف بار همراه خواهد بود.

بنا بر این، در صورتی که حکومت یادشده با دین و شریعت پیوند زده شده باشد، و حکومت به اسم اسلام باشد، بیم آن می رود که سقوط آن نظام جائر و به ظاهر دینی، توسط عموم مردم یا بسیاری از آنان، در حکم شکست دین و مذهب، و ناتوانی آئین الهی در اداره امور جامعه تلقی گردد.

از اینرو، در صورتی که حکومتی به نام دین اسلام، بنا بر ظلم، تبعیض و فساد را در جامعه بگذارد، و به آراء و خواسته های مردم بی توجهی نماید، و تباهی را در کشور نهادینه کند، و امور خطیر کشورداری را در دست افراد نالایق و بی کفایت نهد، و نخبگان و فرزنانگان جامعه را منزوی سازد، و بر زراندوزی چپاولگران و محرومیت مستمندان و آسیب دیدگان جامعه بیفزاید، و ارزش های والای انسانی و اسلامی را زیر پا نهد، در چنین شرایطی، نهاد دین باید راه خود را از نهاد حکومت جدا سازد، و با تمام وجود اعلام دارد که دین اسلام از آن حکومت بیزار است، و آن نظام نیز، از آئین الهی

بیگانه؛ تا مردم به اشتباه نیفتند و خبط و خطای حکومت را به پای دین اسلام ننویسند.

این امر، دقیقا، همان کاری است که سرور آزادگان جهان، حسین بن علی (علیه السلام) انجام داد.

با بررسی دوران حکومت بنی امیه، بویژه زمان روی کار آمدن یزید، به این حقیقت پی بردیم که همه عوامل خطر ساز مذکور، در آن برهه از زمان وجود داشتند. این عوامل نه تنها نظام حکومت بنی امیه را که بر جهان اسلام فرمانروایی داشت تهدید می کرد، بلکه در صورت ادامه یافتن، می رفت تا اصل فرهنگ و تمدن نوپای اسلامی را در معرض نابودی و شکست قطعی قرار دهد؛ زیرا سردمداران حکومت یادشده، خود را به عنوان نمایندگان اسلام و جانشینان پیامبر (ص) و مفسران شریعت محمدی (ص)، معرفی می کردند.

امام حسین (ع) در پرتو آگاهی به حقایق یادشده، می دانست که سکوت او، موجب ادامه آن وضعیت اسفبار، و در نتیجه، باعث سقوط تمدن نوپای اسلام خواهد شد. از اینرو آن حضرت بر آن شد تا با قیام توفنده خود، واقعیت ها را به مردم دنیا ابلاغ کند و راه مکتب اسلام را به عنوان یک دین و فرهنگ و تمدن، از راه نظام

بنی امیّه به عنوان یک حکومت جائر، جدا سازد و به جهانیان اعلام کند : حکومت بنی امیّه ، نماینده آیین و تمدّن اسلام نیست، بلکه دشمن شریعت و اصول ارزشمند آن مانند عدالت و آزادی است. بر همین اساس ، حسین بن علی (ع) در عنفوان قیام شور انگیز خود فرمود:

"أيها الناس إن رسول الله (ص) قال: من رأى سلطانًا جائرًا مستحلاًّ لحرم الله ناكثًا لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان فلم يغير ما عليه بفعلٍ ولا قول كان حقاً على الله أن يدخله مدخله.

ألا وإن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان وتركوا طاعة الرحمن وأظهروا الفساد وعطلوا الحدود واستأثروا بالغيء وأحلوا حرام الله وحرموا حلاله". (کتاب "الکامل" ، نگارش ابن اثیر ، و کتاب تاریخ طبری ، جلد 7 ، صفحه 300)

یعنی: ای مردم ، پیامبر خدا (ص) فرمود : هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می کند و عهد الهی را نقض می نماید و با سنّت رسول خدا مخالفت می ورزد و با گناه و ستم بر مردم حکومت می کند ؛ و بر علیه چنین حاکمی با گفتار یا کردار خود مبارزه نکند ، سزاوار جایگاهی است که خدا برای همان ظالم فراهم کرده است.

سپس فرمود: آگاه باشید که این گروه (بنی امیّه) با شیطان هم پیمان شده اند، و اطاعت خدا را ترک کرده اند ، و فساد را آشکار ساخته اند ، و حدود الهی را تعطیل کرده اند ، و بیت المال مسلمانان را چپاول نموده، و حرام خدا را حلال ، و حلال او را حرام کرده اند.

این حرکت بزرگ سالار شهیدان ، باعث شد تا علیرغم افول حکومت بنی امیه و سقوط هولناک آن در زمانی کوتاه ، دین اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی، از آن طوفان سهمگین در امان بماند و با بالندگی بیشتر ، به راه خود ادامه دهد.

با این تحلیل ، به ژرفای سخن پیامبر گرامی اسلام (ص) در باره امام حسین (ع) بیشتر پی می بریم که با دور اندیشی الهی خود نسبت به آینده جهان اسلام فرمود :

"حسین منّی و أنا من حسین".

یعنی: حسین از من است ، و من از حسینم.

زیرا اگر حسین بن علی (ع) بر علیه نظام سقّاک و مستبّد و فاسد بنی امیه قیام نمی فرمود، و اگر نهضت اباعبدالله (ع) بر علیه حکومت یزید که به نام خلیفه رسول الله و حاکم اسلامی بر مردم

حکم می راند تحقق نمی یافت، امروزه از دین اسلام بجز اسم آن،
و از قرآن مجید بجز رسم آن، چیزی باقی نمانده بود.

فهرست مطالب

| | |
|----|--------------------------------------|
| 3 | اسلام مدرن در یک نگاه |
| 10 | پیشگفتار |
| 36 | نیروی درون زای اسلام |
| 39 | اسلام و رسالت پاسخگویی به جهانیان |
| 46 | ضرورت تجدد ذاتی اسلام |
| 47 | نظریه عصریت |
| 51 | هرمنوتیک و تفسیر شریعت |
| 54 | ویژگی های تجدد ذاتی در اسلام |
| 58 | تعریف قواعد کلی فقه |
| 60 | گستره تجدد در اسلام |
| 68 | مبانی اساسی دین شناسی |
| 73 | نقش زمان و مکان در تبیین احکام شریعت |

| | |
|-----|---|
| 79 | تأملی در فلسفه نسخ احکام شرعی |
| 85 | عقلانیت و نقش آن در فهم احکام شریعت |
| 97 | دانش بشری و نقش آن در فهم شریعت |
| 111 | آزادی انسان و نقش آن در فهم شریعت |
| 122 | عدالت و نقش آن در فهم شریعت |
| 135 | سماحت و نقش آن در استنباط احکام شریعت |
| 157 | برائت و نقش آن در استنباط احکام شریعت |
| 177 | اسلام مدرن و تطوّر احکام مدیریتی و حکومتی |
| 189 | اسلام مدرن و توسعه جامعه |
| 214 | اسلام مدرن و ولایت زنان |
| 248 | اسلام مدرن و دموکراسی |
| 281 | اسلام مدرن و صلح تمدن ها |
| 329 | نظریه جنگ و صلح در اسلام |
| 342 | اسلام مدرن و رابطه دین و سیاست |

| | |
|-----|----------------------------------|
| 383 | اسلام مدرن و حکومت |
| 384 | فلسفه تاریخ |
| 388 | دولت، فردی در مقیاس بزرگتر |
| 389 | قانون حاکم بر فرهنگ ها و تمدن ها |
| 394 | مراحل حیات حکومت ها |
| 399 | اسلام و تشکیل دولت |
| 406 | نتیجه |